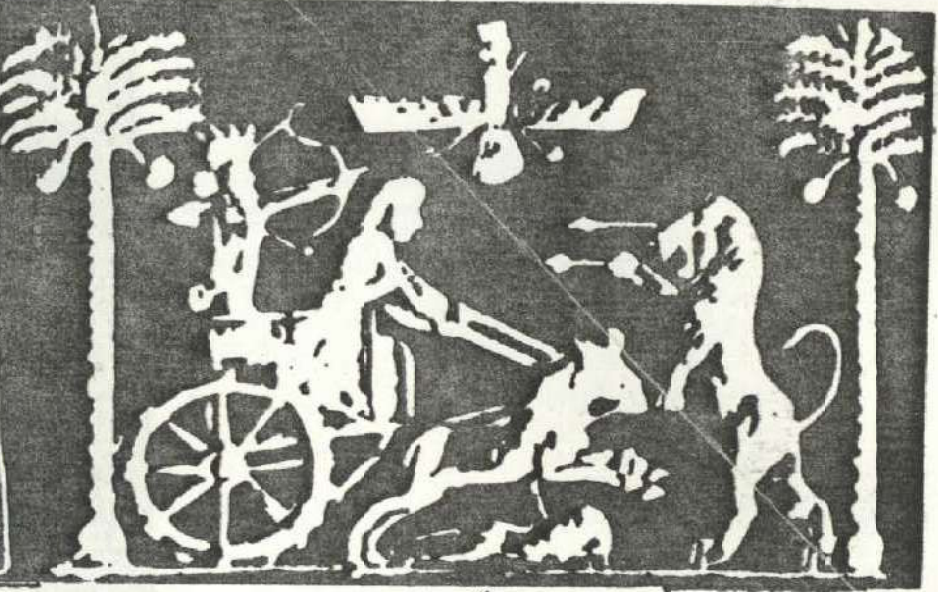


مجله  
بررسی‌های تاریخی



منم داریوش شاه

# مجله بررسی‌های تاریخی



بهار - تابستان

۱۳۴۵

شماره ۲۹۱

نشریه  
سازمان بزرگ آرشادان  
داران سونم

پیام مجلد

## پیام مجله

از زمانی که فرمان مطاع مبارك شاهنشاه آریامهر مبتنی بر تدوین تاریخ کامل ایران شرف صدور یافت و افتخار این مأموریت به کتابخانه بزرگ پهلوی واگذار گردید ستاد بزرگ ارتشتاران نیز بمنظور اینکه در راه این خدمت بزرگ و افتخارآمیز سهمی داشته باشد به تهیه مقدمات انتشار نشریه ای پرداخت که اینک بنام «مجله بررسی های تاریخی» بطور مستمر و در هر سه ماه يك شماره منتشر میشود .

انتشار چنین نشریه ای که بی گمان در کشور ما هنوز سابقه نداشته ، در حقیقت خود نوعی همکاری با کتابخانه بزرگ پهلویست چه برای تنظیم و تدوین

يك تاريخ، بهر وضع و كیفیتی كه باشد مدارك و منابع موثق و صحیحی مورد احتیاج است و برگزاری كنگره عالی بین المللی ایران شناسان هم كه بابتكار خاص و بفرمان مطاع مبارك شاهنشاه آریا مهر در شهریور امسال در تهران تشكيل می یابد بهمین منظور می باشد.

هدف و برنامه مجله بررسی های تاریخی تهیه مدارك صحیح و مستند و اشاعه روش صحیح و علمی تحقیق تاریخ بوده و ستاد بزرگ ارتشتاران با انتشار این مجله تاریخی، در همان راه گام برمیدارد كه كنگره ایران شناسان بدان قدم می نهند زیرا با انتشار این مجله، منابع و مدارك بیشتری از گوشه و كنار، شامل تازه ترین تحقیقات محققان تاریخ، در دسترس نویسندگان و مؤلفان قرار خواهد گرفت تا از جمع و تلفیق آنها، در تدوین و تألیف تاریخ عظیم و كامل ایران استفاده شود. مضافاً اینکه مجله بررسی های تاریخی در این راه با اقتضای جنبه نظامی خود ناگزیر به مسائل و موضوعهای مختلف و متعدد تاریخ نظامی ایران نیز توجه خواهد داشت تا بتواند منابع و مدارك لازم برای تدوین تاریخ كامل ارتش شاهنشاهی ایران را بتدریج فراهم سازد و این خود یکی از بحثهای مهم و اجتناب ناپذیر در تاریخ ایران است كه در تدوین تاریخ كامل ایران از این مبحث بزرگ و مهم نمیتوان نادیده گذشت.

بنابراین، مندرجات مجله حاضر، منحصرأ درباره موضوعات و مباحث تاریخی ایران و دانشهای وابسته بتاریخ میباشد و مجله بررسی های تاریخی با سپاسگزاری قبلی از، محققان و فضلاء كشور و استادان دانشمند ایران شناس خارجی دعوت میکند كه با همکاری های محققانه و تخصیص تحقیقات و مقالات خود برای درج در این مجله ما را در این خدمت بزرگ ملی یاری فرمایند.

رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران • ارتشبد دكتر بهرام آریانا

## پیام مجله

مجله بررسی تاریخ مقالات و نوشته‌ها تحقیق و استدلال تاریخ مربوط  
بجایگاه مستند بردارک باشد با آنکه نویسنده باید از همه نویسندگان محترم

مربوط

مؤلفیت مندرجات و مطالب مقالات مجله با نویسندگان مقالات است.

چون مطالب مقالات عقاید شخص نویسندگان است مجله بررسی تاریخ در قبایل عقاید  
نویسندگان مؤلفیت نخواهد داشت.

مقاله در دفتر مجله میرسد مترجم شود.

مجله در چاپ یافته مقاله در دفتر مجله میرسد آرازه است.



فرمان های تاج

شاهنشاه آری

## از بر گهای زرین تاریخ معاصر ایران

چنین کننده بزرگان چو کرد باید کار  
چنین نماید شمشیر خسروان ، آثار

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر که در راه اعتلاء و عظمت کشور باستانی ایران، در طول بیست و پنج سال سلطنت خویش از هیچ چیز مضایقه و دریغ نفرموده اند، در پائیز سال گذشته با صدور دو فرمان تاریخی بار دیگر علایق مانوی و دلبستگی های خاص خود را با این آب و خاک کهن، بشبوت رسانیدند. این دو فرمان که هدف غائی از آنها، در حقیقت بزرگداشت این کشور کهن بود، یکی بمنظور «تدوین تاریخ کامل ایران» و دیگری برای «حفاظت آثار باستانی» این کشور شرف صدور یافته است.

گرچه این هر دو فرمان تاریخی مورخ باواخر سال گذشته میباشند ولی چون تا کتابخانه پهلوی و همچنین وزارت فرهنگ و هنر که افتخار اجرای این ماموریت بعهده آنها و گذار گردیده است، مقدمات امتثال فرمان مبارک شاهانه را فراهم ساختند، سال ۴۴ سپری شد و بدینجهت شرح نیات عالییه شاهنشاه آریامهر را باید در ضمن وقایع بزرگ و تاریخی سال ۱۳۴۵ ایران ثبت نمود و اینک، مجله بررسی های تاریخی مفتخر است عکس متون دو فرمان شاهنشاه آریامهر را که بحق از بر گهای زرین تاریخ معاصر ایران میباشند برای ثبت در تاریخ ایران زینت بخش نخستین شماره خود مینماید و نیز بمناسبت اهمیت مقام این دو فرمان شاهانه در شماره آینده دو بحث مستقل و مستند یکی درباره کنگره بین المللی ایران شناسان که باید در نهم شهر یورماه امسال در پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر گشایش یابد و دیگری در مورد فرمان تاریخی حفاظت آثار ملی تخصیص خواهیم داد.

بانیات خداوند  
ما  
پهلومی ساسانه ایران

نظر به استیفای تاریخی ایران که از مظاهر کرامت و ذوق بهمنسیر و یادگار شکوه و عظمت گذشته تراختار با کانون ما و از گرمی ترین موارث فرهنگ تمدن پهلوی

شماره و نه و با توجه به سیکل کوشش در حفظ و حیانت بزرگداشت این و در ابع موارث اجرا طرح های ضروری مادانی و توسعه صنعتی اقتصادی

سبب تحولات سریع ناشی از آنها مخصوصاً در حال حاضر و آید و از وجاب فوری از جمله وظائف خیر مردم کشور ما در زمینه ملی و جهانی میباشد

مقر میزایم بر نامه جامع و خاصی منظور جلب توجه انکار عمومی بصورت فوریت این امر و با این مساعدت معاخذت همه افراد این زووم با

معاذت ملی در حفاظت آثار باستانی همچنین استفاده از امکانات بکارهای ملی در زمینه های این مقصود و بسبب وزارت فرهنگ

تفخیم و توقع اجرا گذشته شود و برای ابراز مراتب حمایت معنوی علاقه و از نسبت با انجام این مهم موافقت میفرمایم که بر نامه حفاظت آثار

باستانی ایران سازمانی که امور اجرایی آنرا مستقیماً بر عهده آید داشت تحت ریاست عالی مقرر گردید

۵۱-۷  
۳۳۱۸/۲۹





اوستا با اینکه يك نامه دینی است ، یکی از انبازهای دیرین ابزارهای جنگی است . باید بیاد داشت که این نامه در ایران زمین پیدا شده و اندیشه مردم همین مرز و بوم را در بردارد ، ناگزیر چیزی در آن باید یادآور سراینندگان پارسی و پهلوان ، بجای مانده باشند .

درین نامه که کهنترین نپشته ما ایرانیان بشمار میرود ، گروهی از ایزدان و فرشتگان مانند خود ایرانیان رزم آزما غرق اسلحه یا ابزار های جنگی هستند ، بسا ها هم این ابزارها ، سیمین وزرین خوانده شده ، آنچنانکه نامه کهنسال اوستا ، یکی از انبازهای بسیار گرانبها یا **زوادخانه** پراج ماست همچنین برخی از نامهای این زین ابزارها بدستیاری نوشتهای پهلوی و پازند ، از روزگار اشکانیان و ساسانیان بما رسیده است

شاهنامه فردوسی یکی دیگر از آن انبازهای گرانبهای جنگی است . از اینها گذشته در همه فرهنگهای فارسی نامهای صدها ، زین ابزار ، یاد گردیده و از برای بسیاری از آنها شعرهای گویندگان پیشین بگواه آورده شده است بسا هم در تاریخ ایران از زین ابزارها یاد شده است ، از آنهاست در تاریخ هرودت که در بخش هفتم آن در سخن از لشکرکشی خشایارشا بسوی یونان در سال ۴۸۰ پیش از مسیح از جنگاوران کشورهای ایران و ابزارهای جنگی ، گوناگون آنها یاد میکند ، کز نفون در کتاب خود ، لشکرکشی (Anabasis) در سخن از جنگ کورش کوچک و اردشیر دوم هخامنشی ، در بسیاری از جا ها از ابزارهای جنگی دوهم آورد ، یاد میکند .

چنانکه میدانیم نامهای بسیاری از این زین ابزارها هنوز در زبان ما پایاست و از واژه ها رایج فارسی و برخی دیگر از آنها که از سرزبانها افتاده از واژه های ادبی ما بشمار میرود که در نظم و نثر بکار رفته است و برخی هم مفهوم دیرین خود را از دست داده است ، از آنهاست چکوش که در مهریشت پاره ۱۳۰ آمده ، يك گونه تبری بوده که بسوی دشمن پرتاب میکردند ، امروز چکش یکی از ابزارهای درودگر و پیشه‌وران دیگر است .

پیشینیان از گویندگان ما در کهنترین نمونه‌ای که از شعر فارسی در دست داریم همین ابزارهای جنگی را بکار برده و هنوز هم سخنوران ما بکار میبردند . کمان ابرو و کمند گیسو و تیرمژه دلدار همچنان از تشبیهات دلکش زبان ادبی فارسی است . ابزار های جنگی نو که اسلحه گرم خوانده میشود مانند توپ و تفنگ و خمپاره و جز اینها در زبان شعر راه نیافته ، هنوز ستر ماهر و یان و بالای سرو آسای

دلداران بخمپاره و توب همانند نشده است . خدا چنین لعبتان پرسر و صدائی پیش نیاورد !

ناگزیر رواج اسلحه گرم پس از اختراع باروت (بارود) بوده در قرون یکم و دوم (؟) میلادی در چین و بویژه بکار بردن آن در پیکارها بدستیاری یونانیان رم سفلی (بیزانس) در نیمه سده هفتم میلادی از آن روزگار است که رفته رفته توب و تفنگ جای ابزارهای جنگی سرد را که تیرونیزه و جز اینها باشد، گرفت، هر چند نزد پیشینیان یک گونه سلاح گرم در نبرد ها بکار میرفته و آن دیگهایی بوده پراز نفت افروخته و یا قیرگداخته که از برج و باروها بسردشمن فرو میریختند . ابزارهای جنگی دو گونه دانسته شده برخی از برای حمله بدشمن بکار میرفته، مانند کارد و شمشیر و گرزو برخی دیگر از برای مدافعه و برکنارداشتن خود از گزند حمله هم آورد بوده، مانند خود و سپر و زره و جز اینها نامهای همه این ابزارها در نوشتنهای ما که یاد کردیم بجای مانده و برخی از آن واژه ها از ایران زمین بزبانهای کشورهای دیگر رسیده و هر یک از آنها را بجای خود یاد خواهیم کرد. با سنگنپشتیهای پادشاهان هخامنشی، برخی از زین ابزارها چون کارد و نیزه و تیروکمان و ترکش هم کنده گری شده است دیرگاهی است که اسلحه در پارسی زبان، زین ابزار یا ساز جنگ خوانده شده است .

و اما ابزار یا افراز و اوزار باید واژه، زاور، Zavar باشد که بمعنی زور و نیرو در اوستا بسیار بکار رفته و با جزء (پرفیکس) او ava در فارسی واژه های دیگری هم که با ابزار ترکیب شده داریم از آنهاست «ویک ابزار» که فلغل و دارچینی وهل و زیره و زنجبیل و میخک و جز اینها باشد اما زین که امروزه بایای معروف بر زبان رانیم، بیشک مانند بسیاری از واژه های دیگر مانند شید و کین و پیس بایای مجهول تلفظ میشد. زین که امروزه بمعنی پلاس و جل و نمد و پالان اسب گرفته میشود، در پارینه بمعنی سلاح بوده و جز این مفهوم دیگری نداشت در اشعار بسیاری گویندگان ما همین معنی از آن برمی آید و آن ساز جنگ بوده که در روزهای پیکار به پشت اسب می نهادند :

ببالای او زین زرین نهند

بفرمود تا رخس را زین نهند

فردوسی

دل من زان زین آتشکده برزین شد

بگه رفتن کان ترک من اندر زین شد

ابوشکور بلخی

از آن کرانه کمان بر گرفت و اندر شد میان آب روان با سلیح وزین افزار  
فرخی

چون برکشی آن بلارک گوهر دار بر مرکب تازی فکنی زین افرار  
از رقی

در زبان اوستایی زین *Zaéna* چندین بار در اوستایی که امروزه در دست داریم بکاررفته است. در هر مزدیشت پاره ۲۷ از چیره شدن به دیو (خدای پیش از برانگیخته شدن زرتشت) و بستن دست او و درهم شکستن زین ابزار او و در بند کشیدن وی، سخن رفته است. در مهر یشت پاره ۹۶ گرز میترا (مهر) ایزد نگهبان عهد و پیمان و نماینده فروغ چنین یادگردیده: اورا گزی است که صد گره و صد تیغه دارد، گزی است که از فلز زرد ریخته شده، از زر سخت ساخته گردیده، سخت ترین زین ابزار و پیروزمندترین زین ابزار است. باز در مهر یشت پاره ۱۴۱ آمده: آن (مهر) پیروزمندی که یک زین ابزار خوب ساخته شده همراه با خود دارد، او کسی است که در شب پاسبان فریفته نشدنی مردمان است. ناگزیر اگر در سنگنپشتیهای هخامنشی واژه ای از برای ساز جنگ بجای مانده بود، همین زین میبود همچنین در اوستا بصفت زیناونت *Zaénavant* چندین بار برمیخوریم.

جزء آخر این صفت همان است که در فارسی مندگویم آنچنانکه در آبرومند - هوشمند - هیرمند (رود) - زیناونت صفت آورده شده از برای تخمو اوروپ *Taxmo-urupa* که تمهورث باشد یعنی از زین ابزار برخوردار یا دارنده ساز جنگ در کتابهای عربی و فارسی چون تاریخ حمزه و مجمل التواریخ و آثار الباقیه و روضة الصفاء این واژه درست نوشته نشده<sup>۱</sup> اما درست معنی شده: انه شاك السلاح یعنی آن که سلاح تمام دارد (تمام سلاح). در نوشتههای پهلوی و پازند هم آنچنانکه باید زیناوند آورده شده است.

در اوستا صفت زیناونت در رام یشت پاره ۱۱ چنین یادگردیده: تمهورث زیناوند از برای کامیابی خود، فرشته نگهبان هوا «اندروای» را بستود. در آفرین پیغمبر زرتشت پاره ۲ از زبان زرتشت بیادشاه کی گشتاسپ که دوست و پشتیبان آیین وی بود چنین درود گفته شده است: «بکند، تو چون مزدا سود بخش شوی، چون فریدون پیروزمند شوی، چون جاماسپ نیرومند شوی، چون کیکاوس

۱- در این کتابها ریباوند و زیباوند نوشته شده. ر. ک. به مجمل التواریخ

صفحه ۲۴. تاریخ حمزه ص ۲۳ - آثار الباقیه ص ۱۰۳ و...

زورمند شوی ، چون اوشنر (وزیر کاوس) پرهوش شوی ، چون تهمورث زیناوند شوی .»

باز در اوستا واژه زینو Zaënu که از همان ریشه زین میباشد و بمعنی تیردان یا ترکش گرفته شده است برمیخوریم در فرگرد (فصل) چهاردهم و ندیداد پاره ۹ آمده که از برای کفاره گناهی باید دوازده جنگ ابزار به يك جنگاور یار تئشتر Rathaeshtar که در فارسی ارتشتار باید باشد ، بخشید . پنجمی آن جنگ- ابزار « زینو » یا ترکش است و گفته شد این ترکش باید باسی تیر نوک آهنین باشد باز از همین پاره ۹ یاد خواهیم کرد .

در هر جای از اوستا که واژه «زین» آمده در تفسیر پهلوی که در روزگار ساسانیان انجام گرفته بزبان پهلوی زین Zén آورده شده که همان زین ابزار یا سلاح است .

از اینها که بگذریم در فارسی واژه «تبر زین» که نام سلاحی است گویای معنی دیرین زین است تبر در پهلوی تبرك Tabrak آمده و در عربی طبر و طبر زین از فارسی گرفته شده است .

و دیگر واژه « زندان » است که امروزه بجای محبس عربی بکار میرود . زین + دان یعنی انبار آلات جنگی یا جایی که جنگ ابزار نگهداری میشود . واژه دان همان است که در نمکدان و قندان و سرکه دان هم دیده میشود در پارسی باستان دیودان Daivadéna آنچنانکه در يك سنگنپشته خشایارشا آمده ، یعنی پرستشگاه دیوها یا بتخانه .

بنابراین ، زندان چیزی جز زادخانه یا قورخانه و جبه خانه یا Arsenal نیست . زین در زبان ارمنی مانند بسیاری از واژه های دیگر آن زبان که از پهلوی گرفته شده ، بمعنی ساز جنگ یا سلاح است و زینو Zinvor نیز در همان زبان یعنی جنگاور یا برنده و دارنده سلاح یا مسلح .

در نوشته های پیشین پارسی درجایی دیده نشده که واژه زین بمعنی جل و پلاس و یا پالان اسب بکار رفته باشد آنچنان که میدانیم مردم آریا نژاد در پرورش اسب کوشا بودند و در میدانهای کارزار این جانور دلیر و تیز تک ، یار برد بار آنان بود ، چون در هنگام نبرد ، کشیدن ابزارهای سنگین دشوار بود ، آنها را بر پشت اسب می نهادند . ناگزیر همین رسم (زین بر اسب افکندن) پس از چندی جل و پلاسی که بروی اسب می نهادند از برای سواری ، زین خوانده شده است همچنین ایرانیان در کار زارهای خود گردونهای جنگی بکار میبردند . نوشته اند که «چرخ»

از اختراعات مردم آریاست . در گردونهای براسب بسته که با چرخها ، سبکروتر بود ، نیز ابزارهای جنگی خود را می انباشتند . گردونه بکار بردن ایرانیان در پیکارها باندازه ای رواج داشت که لشکریان را بنام همین ارابه (ارتشتار) خواندند و وزیر جنگ را آنچنان که نویسندگان ما در قرون وسطی یاد کرده اند (ارتشتاران سالار) نامیده اند .

ارتشتار لفظاً یعنی گردونه سوار یا کسی که بگردونه ایستاده . مهربادیوش که امروزه در موزه لندن است نمونه بسیار گرانبهایی است از همان گردونها که در روزگارانی سرزمینهای پهناوری را از رود آمویه گرفته تا رود نیل ، چست و چالاک می بیمودند . .

یا آنچنان که داریوش خود در یک سنگنبشته گوید :

«از سرزمینهای سکاها که آن سوی سغد است تا گوشه (حبشه) و از هند تا سپردا ( دریای اژه)» .

در مهریشت که چکامه بسیار دلکشی است در اوستا و در ستایش ایزد مهر (میترا) است بگردونه زرین او برمیخوریم که انباشته است از ابزارهای گوناگون جنگی . این گردونه مینوی و آسمانی نمودار گردونهای جنگی روزگاران تاریخی ماست و ما از گردونه مهر باز سخن خواهیم داشت .

بیگمان جایی را که این ابزارها نگهداری میشده ، زندان (= زیندان) میگفتند و این زیندانها از برای مردم پهلوان منشی چون ایرانیان باندازه ای مهم بود که یکی از سران خاندان بزرگ بنگهداری آنها گماشته بود . تاریخ نویس رم سفلی (بیزانس) تئوفولاکتوس Theophylactus که هم زمان موریکیوس Maurikius و خسرو پرویز ساسانی بود مینویسد: «سران هر یک از هفت خاندان بزرگ ایران بمنصبی گماشته میشوند که آن منصب ارثی است ، از پدر به پسر میرسد مانند منصب خاندانی که برتری داشت ، تاج بسر پادشاه بگذارد . . . بزرگ خاندان هفتم نگهدار ابزارهای جنگی لشکریان است» .

زرادخانه که امروزه بجای زیندان بکار میرود ، نیز از واژه های بسیار کهنسال ایرانی است و در فرگرد چهاردهم و ندید پاره ۹ که یاد کردیم ، بکاررفته و آن واژه « زراد » Zradna میباشد و در گزارش (تفسیر) پهلوی اوستا که در روزگار ساسانیان انجام گرفته ، بزبان رایج آن روزگار ، به زره گردانیده شده Zréh و بزبان ارمنی زرهک Zrahk گفته اند و همان است که در فارسی بجای مانده و زره گوئیم :

نیرنگ چشم او فره برسیمش از عنبر زره

زلفش همه بند و گره جعدش همه چین و شکن

### معزی

همین واژه را در زبان ارامی گفتند Zrād و از این زبان است که عبری درآمده ، زرد و در جمع زرود شده و واژه تازی آن جوشن بمعنی زره و جمع آن جواشن است .

در این زمینه واژه دیگری که آنهم بمعنی ساز جنگ یا زین ابزار است باید یادآوری شود و آن واژه «سنی» است که در همه فرهنگهای فارسی یادگردیده و بشعر یکی از گویندگان بزرگ ما که پیش از فردوسی میزیست ، گواه آورده شده است : در اوستا در بخشی که گاتها خوانده میشود و از سرود های خود و خسور زرتشت است در اهنودگات ، هات ۳۱ بند ۱۸ آمده: «نکنده کسی از شما بگفتار و آموزش دروغگو گوش فرادهد ، چه از اوبخان و مان و دیه و روستا و کشور ویرانی و تباهی رسد. چنین کسانی باید با سازجنگ رانده شوند» در متن بجای سازجنگ سنئیشیش Snathish آمده و به همین واژه در بخشهای دیگر اوستا بسیار برمیخوریم ، از آنهاست یسنا ۵۷ (= سروش یشت) درپاره ۱۰ و ۱۶ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۱ و فرودین یشت پاره ۷۱ و جزاینها .

از همین بنیاد است سنث Snatha که بمعنی زنش میباشد و آن زنش و ضربتی است با سازجنگ یا با سلاح این واژهها از مصدر سنث Snath درآمده که بمعنی با سلاح زخم زدن و اسلحه بکار بردن است . در گزارش پهلوی اوستا که زند خوانند و در گزارش پهلوی هرمزد یشت واژه سنه Snéh بمعنی سلاح آمده است واژه «ستی» با تاء که در فرهنگهای فارسی بمعنی آهن و پولاد پنداشته شده و بشعر ابوشکور گواه آورده شده :

زمین چون ستی بینی و آب رود بگیزد فراز و نیاید فرود

باید سنی باشد ، بانون نه تاء و این سهوی است که به آسانی بنویسندگان نسخه ای روی میدهد .

از آنچه گذشت پیداست که زین ابزار واژه برازنده ایست از برای نام همگانی اسلحه و همچنین است ساز جنگ :

میان دو لشکر دو فرسنگ بود همه ساز و آرایش جنگ بود

فردوسی

ز هیبت تو عدو نقش شاهنامه بود کزونه مرد بکار آید و نه اسب و نه ساز

سوزنی

آنچنانکه میدانیم در داستان ما اختراع بسیار چیزها به جمشید باز خوانده شده، از آنهاست نرم کردن آهن و با آن ابزارهای جنگی ساختن که در شاهنامه آمده:

نخست آلت جنگ را دست برد در نام جستن بگردن سپرد  
بفر کیسی نرم کرد آهنها چو خود وزره کرد و چون جوشنا  
چو خفتان و تیغ و چو برگستوان همه کرد پیدا بسروشن روان

آری دیرگامی است که نیاکان پهلوان ما با ابزارهای گوناگون جنگی آشنا بودند شاید باگذشت زمان، دلمهای بیباک و گستاخ و بازوهای زورآزما و نیرومند آنان را بارث نبرده باشیم. ولی نامهای بسیاری از این ابزارهای آنان بارث بما رسیده است.

آنچنان که در کارنامه بلند خود میخوانیم از سده هفتم پیش از میلاد مسیح زین ابزارهای نیاکان ما از برای رستگاری میهن ما بکار افتاد. دومین پادشاه خاندان ماد، **فرورتی** خواست که یکسره دست بیگانگان را از سرزمینهای آریائی کوتاه سازد و آشوریها را ازین مرز و بوم براند باین آرزو لشکری آراست و بخاک آشوری روی آورد. از بخت بد لشکریان ایران در برابر جنگاوران ورزیده و کارآزموده دشمن شکست خوردند و خورد فرورتی در سال ۶۳۳ بخاک و خون خفت. **اووخشترا Uvaxshatra** که از ناماوران تاریخ ما و بنیادگذار شاهنشاهی ایران زمین است دانست که شکست پدرش از کجاست، کوشید تا بدست جنگاوران خود ابزارهای بهتری بسپارد، آنگاه به آشور روی آورد و در سال ۶۱۲ **نینوا** پایتخت بزرگ امپراتوری آشور را با خاک یکسان کرد. از زور بازوی یلان ایران و نیروی ابزارهای جنگی آنان در نبرد **نینوا** در تورات از زبان پیغمبر **ناحوم** چنین یاد شده: « پس بشنوند در آنجا (نینوا) آوای تازیانها و بانک چرخها و جست و خیز اسبها و خروش گردونها را در آنجا سواران بتکاپو درآیند باشمشیرهای آخته و درخشان و باسرنیزه های تیز و افروزان - در آنجا چندان کشتگان برویهم انباشته که بشمار نیابند و بناچار باید از روی لاشها گذشتن».

پس از این پیروزی بزرگ چندی نگذشت که داریوش دریک سنگنبشته خود با سرافرازی گوید: « نیزه پارسیان بجا های دور رفت».

گفتیم اوستا که یکی از کهنترین سند کتبی جهان بشمار است، گنجینه گرانبهای ابزارهای جنگی است.



از برای نمونه چند پاره از مهر پشت را یاد میکنیم :

«مهر را میستاییم که سپر سیمین بدوش افکنده وزره زرین در بر کرده و تازیانه بر گرفته ، در گردش است، راهی که مهر می پیماید ، هماره روشن است (پاره ۱۱۲) گردونه مهر را چهار اسب سفید یکرنگ جاودانی که از آبخور مینوی خورش یابند ، میکشند ، سمهای آنها از زروسیم پوشیده است . یوغ و لگام آنها از فلز گرانبهاست (پاره ۱۲۵)

بشود در آن روزی که از تازیانه دشمنان آوا برخیزد و از بینی اسبها خروش برآید و از زره کمانها تیرهای تیز بر، رها شود ، اهورا مزدا و مهر بیاری ما آیند تا هم آوردان بدانندیش را شکست دهیم (۱۱۴)

در گردونه مهر هزار کمان خوب ساخته شده ، نهاده و بسیاری از این کمانها به زه گوزن آراسته است ، آنچنان خوب ساخته شده که بتندی نیروی اندیشه پران و بتندی نیروی اندیشه بسوی نابکاران روان گردد . هزار تیر به پر کرکس در نشاندند باناوك زرین و سوفارهایی از استخوان ساخته شده ، هزار نیزه باتیغه تیز ، هزار تبر زرین بادوتیغه پولادین ، هزار خنجر دوسره ، هزار گرز آهنین در گردونه مهر نهاده شده که بتندی نیروی اندیشه بسوی نابکاران و پیمان شکنان روان گردد » (پاره ۱۳۲) .

آنچنان که میدانیم مهر که ایزد فروغ است ، پاسبانی عهد و میثاق هم با اوست این همه ابزارهای جنگی که در گردونه مینوی وی انباشته برای سزا دادن پیمان شکنان و دروغگویان است. برای اینکه این ایزد دلیر که در میدانهای جنگ پشتیبان ایرانیان هم بود ، بخوبی از عهده کارش برآید در همین مهر پشت گفته شده : « مهر که از پیروزی اهورا مزدا بهره ور است در يك گردونه بلند چرخ مینوی نشست، آن گردونه رافرشته توانگری «ارت» بلند پایه، همیگرداند (پاره ۶۸)

مهر را میستاییم ، کسی را که اهورا مزدا هزار چستی و چالاکی داد ، ده هزار دیده از برای نگرستن بدوارزانی داشت از نیروی این دیدگان است که او هر آنکس را که پیمان نشکند بنگرد و از پرتو این دیدگان است که هرگز فریفته نشود ، کسی است که ده هزار پاسبان دارد و بهمه چیز آگاه است (۸۲) کسی که بدوستم رفته ، اگر بمهر گله کند ، بانگ گله اش تا بستارگان زبرین رسد و بگرداگرد کره زمین پیچد و هفت کشور گیتی را فراگیرد (۸۵) .

مهر را میستاییم که پس از فرورفتن خورشید دو کرانه زمین فراخناک را به پیماید و آنچه در میان زمین و آسمان است بنگرد (۹۵) با گریزی صد گره و صد تیغه که از رسخت ساخته شده بدان را بر افکند (۹۶) بادستهای بلند خویش پیمان شکن را گرفتار کند گرچه او در خاور هند باشد او را براندازد گرچه او در باختر باشد یا در دهنه رود «ارنگ» و یا در مرکز زمین بسر برد (۱۰۴)

درست است که منش بلند و دل بی‌هراس و بازوان ستبر جنگاوران و اسبهای دلیر و تیز تک و هوشمند آنان در پهنه کارزار مایه رستگاری آنان بودند، اما پنجه هنرورانی که آنهمه ابزارهای خوب ساختند و در روز آزمایش مایه برتری و سر بلندی آنان گردیدند، در خور آفرین است.

این ابزارها که فزون و فراوان در اوستا یاد شده، بجاست از هر یک از آنها جداگانه سخن بداریم، بویژه که نامهای بسیاری از آنها، در لغت شناسی ارزشی دارد و لغاتی است که پس از درنوردیدن هزاران سال، هنوز در زبان بومی ما زنده است.

ناتمام

## تاریخ تمدن

### مقام شاه در ایران باستان

سلطنت در ایران باستان موهبتی الهی  
شمرده میشد و تا اهورامزدا از آن شاه راضی  
بود این موهبت برقرار میماند، لذا شاهنشاه  
در ایران مظهر قدرت و اراده ملت بشمار  
میرفت و در روی زمین پس از خدای بزرگ،  
تنها عظمتی بود که از طرف مردم شایسته‌ی  
ستایش شمرده میشد. از اینرو شاهنشاه  
نماینده‌ی خدا و سایه‌ی او در زمین منظور  
میکشت و فاعل مایشاء و حاکم مطلق و مالک  
الرقاب مردم بود.

شاهنشاه در دوره‌ی هخامنشی

شاهنشاه در دوره‌های هخامنشی خود را  
نماینده‌ی «اه-ورامزدا» بر روی زمین  
میدانست. داربوش در سنگنبشته بیستون  
گوید:

«چون اهورامزدا کار زمین را پریشان و  
آشفته یافت، آنرا بمن سپرد و من آنرا  
بیاراستم و بنظم آوردم.»

نوشته:

دکتر محمد جواد مسکور

استاد دانشگاه تهران و دانشیار ادبیات باستان

بنابه سنگ نبشته های هخامنشی سلطنت موهبتی است که از طرف اهورامزدا به شاهنشاه آن سلسله داده شده است. فرمان شاه بقدری ثابت و لایتغیر بود که در دنیای قدیم ضرب المثل شده بود که :

«این مگر قانون ماد و پارس است که تغییر ناپذیر باشد.»

شاه را بزبان هخامنشی «خشایثیا» Xshāyathya مینامیدند و این همان کلمه است که در قرون بعد تبدیل به شاه شده است پادشاهی در ایران موروثی بود و قدرت شاه را در این دوره عملاً اجتماع نیروی بزرگان و اشراف کشور که در واقع واسطه‌ی میان دربار و مردم بودند تا حدی محدود می‌کردند زیرا عادت بر آن شده بود که شش خانواده پارسی که سران آنها با داریوش طغیان کرده بردیای دروغی را از میان برده بودند امتیازات خاص داشته باشند و در مهمات امور کشور برای آنان خواسته شود. بسیاری از بزرگان در کاخ‌شاهی حاضر میشدند و مجلس تشکیل میدادند که شاه بنظر مشورتی آنان اهمیت فراوان میداد. رسوم درباری را هخامنشیان از دربار ماد اقتباس کردند خاطرات شکوه و جلال دربار آسوری نیز در دربار هخامنشی تأثیر فراوان داشت.

چون دولت هخامنشی وارث دولتها و تمدن‌های پیش از خود بود از اینرو دربار آن پادشاهان در جلال و شکوه در دنیای قدیم مثل و مانند نداشت.

کتزیاس مینویسد که : روزی پانزده هزار تن از آشپزخانه شاهی غذا می‌خوردند طرز لباس را پارسیها از مادیها اقتباس کردند. شاه لباسی از پارچه‌های گرانبهای ارغوانی بر تن میکرد و تاج بلندی بر سر داشت که آنرا یونانیان گاهی تیار Tiare و در مواردی «کیداریس» Kydaris نوشته‌اند.

از نقش‌های تخت جمشید معلوم میشود که شاه یاره و زنجیر و کمر بند زرین بکار میبرد، ریش دراز و موهای مجعد داشته بر تخت زرین مینشست و عصای زرین بدست میگرفت.

پشت سر شاه یکی از بزرگان درجه دوم کشور و پهلوی او شخصی بامکس پرانی در دست جای داشت. رجال دربار عبارت از خوانسالار، ارگبذوخواجه - باشی، و بازرسان عالی مقام دولت یا بقول هرودت: چشم و گوش شاه بودند.

مورخان یونانی نوشته‌اند که ایرانیان در برابر شاهنشاه بخاک افتاده پای او را می‌بوسیدند. شاه زن خود را از میان شاهزاده خانمها یا دختران هفت خانواده پارسی بر میگزید، گاهی با دختری یا خواهر یا خویشان نزدیک خود ازدواج میکرد. ملکه، بانوی حرم بود و حق داشت که تاج بر سر گذارد و حتی در زمان پادشاهان ضعیف‌النفسی چون داریوش دوم وارد شیردوم زنان در امور سیاسی نیز دخالت میکردند، علاوه بر ملکه شاهنشاه میتواند زنان عقدی و غیر عقدی متعددی نیز داشته باشد. شاهنشاه تنها غذا می‌خورد فقط ملکه میتواند با شاه بر سر سفره او بنشیند، درین موارد ملکه مادر بر شاهبانو مقدم بود.

در آثاری که در دست است از وزیران نامی بمیان نیامده شاید بتوانیم بگوئیم يك مرد درباری چون مورد اعتماد شاه واقع میشد مصدر تمام کارهای کشور میگردد.

فرمانها و نامه های سلطنتی به مهر شاه میرسید و نسخه‌ای از آن در دفاتر شاهی ضبط میشد.

شاه در زمان صلح به شکار میرفت و مانند آشوریها فرمان میداد که

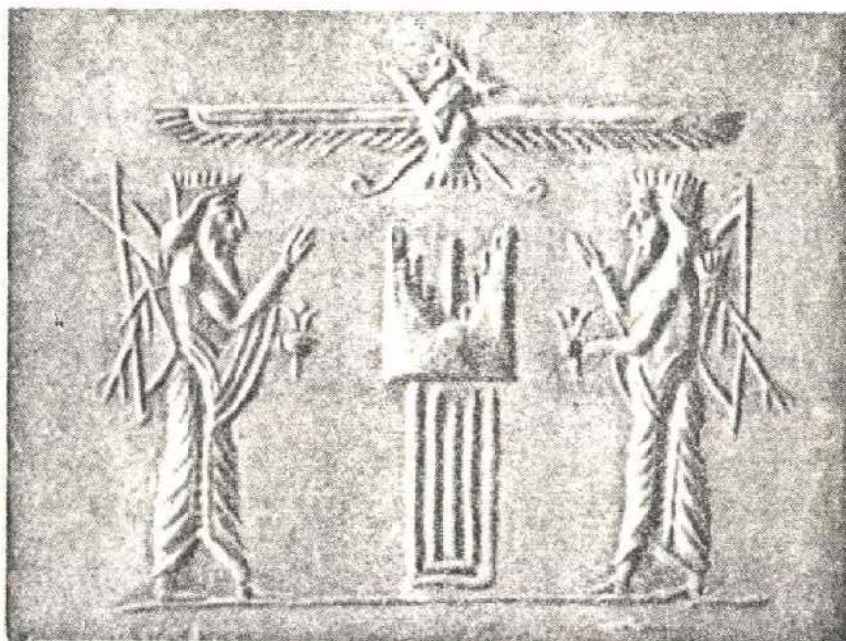


نقش مهر استوانه ای داریوش کبیر که بسه زبان در آن نوشته شده است

«منم داریوش شاه» (اصل در بریتش میوزیوم)



نقش مهر یکی از پادشاهان هخامنشی که شکار شیر را نشان میدهد.  
( اصل در موزه وین ) ( از کتاب پروفیسور گیرشمن )



نقش مهر یکی از پادشاهان هخامنشی که شاه را در برابر محراب آتش نشان میدهد.  
( اصل در کتابخانه ملی پاریس - از کتاب پروفیسور گیرشمن )

محوطه‌ی وسیعی را دیوار کشیده و درخت کاری کنند، یا بر گرد سنگلهای طبیعی دیوار میکشیدند و حیواناتی چون آهو و گورخر و خرگوش و پرندگان را در آنجا پر میدادند و بعد بدانجا رفته و بشکار میپرداختند. گزنفون گوید: این نوع باغهای بزرگ را پردیس Paradis می‌نامند.



نقش مهر یکی از پادشاهان هخامنشی که شاه را با تیر و کمانی که در دست دارد سوار بر پشت شیر نشان میدهد - اصل متعلق به مجموعه آقای مهندس فروغی است. (از کتاب پروفسور گیرشمن)

این کلمه اکنون بزبانهای اروپائی داخل شده و کلمه‌ی فردوس بمعنی بهشت مأخوذ از آنست.

پس از برافتادن شاهنشاهی هخامنشی رسوم درباری احترام و تعظیم به پادشاهان یونانی که جانشین هخامنشی‌ها شده بودند برنیفتاد و خوی شاه - پرست ایرانی در پادشاهان یونانی که از کشور دمکرات یونان برخاسته بودند نیز تاثیر کرد، چنانکه اسکندر با وجود مخالفت سپاه یونانیش تجملات دربار پارسی را پذیرفت و تاج پارسی بر سر گذاشت، و مانند داریوش سوم زنان غیر عقدی زیادی برگزید و اجازه داد که مردم در پیش او بخاک افتند.

## شاهنشاه در دوره اشکانی

اساس سلطنت در دوره اشکانی بر ملوک الطوائفی بود. پادشاهان هخامنشی نیز، خود را در کتیبه های خویش «خشایشی دهیونام» Khashâyathia. Dahyunâm یعنی شاه ممالک میخواندند.

علاوه بر شهر بانان که نماینده شاهنشاه در استانها بودند «ویسبندان» یا «تیول دارانی» نیز وجود داشتند که «ویس» یا دهی بطور اقطاع بآنان واگذار شده بود. این شهر بانان و تیول داران امتیازاتی داشتند و حتی میتوانستند عوارض و مالیاتهایی بنفع خود از رعایا بگیرند، چون تشکیلات هخامنشی ها بر اصول صحیحی استوار بود از اینرو این شهر بانان و ویسبندان جرأت سرکشی و عدم اطاعت ارشاهنشاه را نداشتند، ولی در زمان اشکانی شهر بانان و ویسبندان که ظاهراً از هفت خاندان اشکانی بشمار میرفتند دعوی خود مختاری کرده و حکومت های ملوک الطوائفی تشکیل دادند، ولی در مهم امور کشور چون دادن سپاه و باج از شاهنشاه بزرگ اطاعت میکردند.

برای مقایسه حکام دوره اشکانی با شهر بانان دوره هخامنشی گوئیم که قلمرو حکام اشکانی خیلی کمتر از ساتراپی های هخامنشی بود ولی قدرت حکام اشکانی نسبت به شهر بانان هخامنشی بیشتر بوده است. این وضع در ابتدای دوره اشکانی از طرف شاهنشاهان آن سلسله نیز مورد تأیید قرار گرفت زیرا دولت جوان اشکانی برای بیرون کردن سلوکی ها از ایران لازم بود به ویسبندان و تیولداران پارتی تکیه کند. چنین به نظر میرسد که نه تنها ولاتی که از تخمه شاهی انتخاب میشدند عنوان شاه داشتند بلکه هر یک از ایالات هیجده گانه اشکانی را یک «پادشاهی» میخواندند و آن شاه به پهلوی «کدنگ خودای» نام داشت که اگر بصورت جمع «کدنگ خودایان» گفته شود بمعنی ملوک الطوائف است.

قدرت سیاسی ویسبندان یا تیولداران بزرگ در شورای اشرافی تجلی میکرد که اختیارات شاهنشاه را محدود مینمود. شاهنشاه اشکانی میبایستی با دو مجلس شور کند یکی را نویسنده گان رومی شورای خانوادگی Concilium Domesticum و دیگری را مجلس ریش سفیدان یا سنا میگفتند. مجلس نخستین از مردان خاندان



شاهی که بحد رشد رسیده بودند تر کیب مییافت و انتخاب آنان منوط بمیل شاهنشاه نبود. شورای خانوادگی یا بزرگان خاندان اشکانی را بزبان یونانی Suggenets میگفتند که محتملاً همان واسپوهران است. مجلس دیگر از پیر مردان آزموده و مغان بلند پایه تشکیل میشد.

ظاهر آن مجلس سومی هم وجود داشته که از ائتلاف دو مجلس در مواقع ضروری تشکیل میشد که آنرا «مهستان» مینامیدند.

برخی از بزرگان درجه اول کشور که عضو مجلس سنا بودند حق اشتغال همه مقامات دولتی و درباری را بخود اختصاص داده بودند رؤسای خاندانهای بزرگ که عنوان شهر یاری داشتند میتوانستند بکاخ شاهنشاه در آمده در هنگام صرف غذا در میان مهمانان بر مسند بنشینند.

تعیین شاهنشاه اشکانی انتخابی بوده و میبایستی هر دو مجلس شاهزادگان و ریش سفیدان باهم انعقاد یافته شاهنشاه را انتخاب کنند. ترتیب انتخاب عملاً چنین بود که پسر مهتر شاهنشاه در گذشته بتخت می نشست. مگر در دو مورد یکی آنکه پسر شاه در گذشته به رشد نرسیده بود، دیگر اینکه لیاقت شاهی را نمیداشت. در این موارد مجلس مهستان برادر شاه را بر میگزید. و اگر او برادر نداشت عمومی شاهنشاه را انتخاب میکرد. پس از آنکه شاهنشاه را مجلس مهستان بر میگزید تا جگذاری بعمل میآمد و تاج را میبایست مردی که رئیس خانوادهی سورن «از بزرگترین خاندانهای اشکانی» است بر سر او گذارد، این مقام در خانوادهی سورن ارثی بود، همین شخص که تاج بر سر شاه میگذاشت منصب سپهسالاری کل قوای کشور را نیز بر عهده داشت.

در تاریخ اشکانی دیده میشود که مجلس مهستان چند بار شاهی را که از او راضی نبوده خلع کرده است.

پس از آنکه شاه بتخت می نشست حکومت مطلقه پیش میگرفت حتی هر کس را که میخواست بی محاکمه میکشت مخصوصاً اعضای رشید خانواده سلطنتی که مورد رشک و حسد شاه واقع میشدند. معمولاً کسی بشاهنشاه دسترسی نداشت در مواقع رسمی شاهنشاه دیهیم بلند مروارید نشانی بر سر میگذاشت. بتقلید شاهنشاهان هخامنشی هر کس که بحضور شاه شرفیاب میشد ناگزیر بود که

هدیه ای تقدیم کند. شاهنشاهان اشکانی عنوان خود را بر مسکوکات خود به یونانی « **بازیلئوس بازی ئئون** » Basiléus—Basileon نویسانده اند که بمعنی شاه شاهان است. بر بعضی سکه های شاهان اشکانی لفظ « **تئوس** Theos خوانده که به یونانی بمعنی **خداوندگار** است و عنوان دیگری به یونانی بصورت **تئوپادور** Théopador یعنی **پسر خدا** در بعضی از سکه های اشکانی ملاحظه میگردد. عناوین دیگر مانند: **عادل** و **نامی** و **نیکوکار** نیز بر سکه های ایشان دیده شده است.

تاج شاهان اشکانی بنا به مسکوکات ایشان در ابتدا کلاه مخروطی شکل سکائی بود بعد نیمتاجی که عبارت بود از نوار پهنی که دور سر می بستند و در عقب سر گره میزدند که موهای سر را نگه دارد. دوسر این نوار از پشت آویزان بود. شاهان او آخر اشکانی دو نیمتاج توأمان بسر میگذاشتند.

لباس ایشان در آغاز کوتاه بود ولی بعدها لباس **مادی** را که گشاد و بلند بود و به **گوژک** پامیر سید اتخاذ کردند. موهای سر وریش ایشان مجعد است. این شاهان گردن بند و گوشواره هم بکار میبردند. شهبانو تاج یا نیمتاج بر سر میگذاشت. زنان غیر عقدی شاه از ملکه جدا بودند و برای هر يك کاخی جدا گانه اختصاص مییافت.

پادشاهان اشکانی را پارتها مقدس میدانستند و پس از مرگش مجسمه او را ساخته محترم میدانستند. بیشتر زنان غیر عقدی شاهنشاه یونانی بودند و زنان کمتر در سیاست دخالت میکردند. خواجه سرا یان بر خلاف دوره ی هخامنشی در این عصر نفوذ زیادی نداشتند شاهنشاهان اشکانی در صفت جنگجویی ممتاز بودند و کمتر شاهنشاه اشکانی بود که شخصاً بمیدان جنگ نرود. شاهنشاهان اشکانی مورد احترام مردم بودند. موسی خورن مورخ ارمنی گوید: « پارتیها شخص شاه اشکانی را مقدس میدانستند و پس از مرگ بیکر او را میساختند و پرستش میکردند. »

### شاه در دوره ی ساسانی

در دوره ی ساسانی ایران از صورت **ملوک الطوائفی** خراج شد و اردشیر

بابکان بنیاد گذار این سلسله، ایران را بیک پادشاهی در آورد. پادشاهان محلی یا از میان رفتند و یا اینکه بصورت حاکمی ساده درآمدند. تجمل دربار ساسانی در دنیای قدیم ضرب المثل بود. هنگامیکه شاه بار خاص میداد دیدن او ممنوع بود وی در پشت پرده می نشست و کسانی که بار می یافتند بایستی بفاصله ده ذراع از پرده بایستند شخصی که مواظب پرده بود خرم باش مینامیدند چون کسی بحضور پذیرفته میشد خرم باش با صدای بلند فریاد میزد «ای زبان سرخویشتن نگهدار باش که امروز پیش شاه می نشینی» مراتب و جای اشخاصی که بار می یافتند دقیقاً معین شده بود. پرده ای در ده ذراعی شاه کشیده میشد. ده ذراع هم فاصله ای مابین پرده و کسانی که بار می یافتند بود. ترتیب جای ها از طرف دست راست چنین تعیین شده بود: در ده ذراعی پرده، شاهزادگان و نجیبای درجه اول و نزدیکان شاه می ایستادند، بعد ده ذراع پائین تر مرزبانان و شهرداران و سپهبدان قرار می گرفتند، ده ذراع پائین تر خواجه سرایان و خنیاگران و رامشگران می ایستادند.

اشخاص ناقص الخلقه را در پیشگاه شاهنشاه راه نبود. شاهنشاه ایران در القابیکه برای خود ذکر میکرد خود را «پرستنده ی مزدا»، «خدا یگان»، «شاهنشاه ایران و انیران» «مینو چیترا» «من و چهر» یعنی از نژاد ایزدان معرفی میکرد و گاهی خود را همپایه ی خورشید میدانست.

شاهنشاه میبایستی از هر عیب و نقص جسمانی مبرا باشد. لایق قدر پادشاهان نبود که از راه کشاورزی یا بازرگانی مال بیندوزند. شاهان ساسانی بر اثر تجملی که در لباس و وضع ظاهری خود بکار میبردند بسیار باشکوه بنظر میآمدند. ما از روی سکه های ساسانی میتوانیم به عظمت شاهنشاهان آن سلسله پی ببریم.

سکه های اردشیر اول ساسانی بتقلید شاهنشاهان اشکانی است در آن شاه با ریش بلند و تاجی مروارید بر سر تصویر شده است. در سکه های جدید نیز همین شاه بالای تاج او شبیه به گوی دیده میشود که شاید نماینده ی کره ی زمین یا آسمان و یاممکن است نوعی کلاه بزرگ بوده باشد.



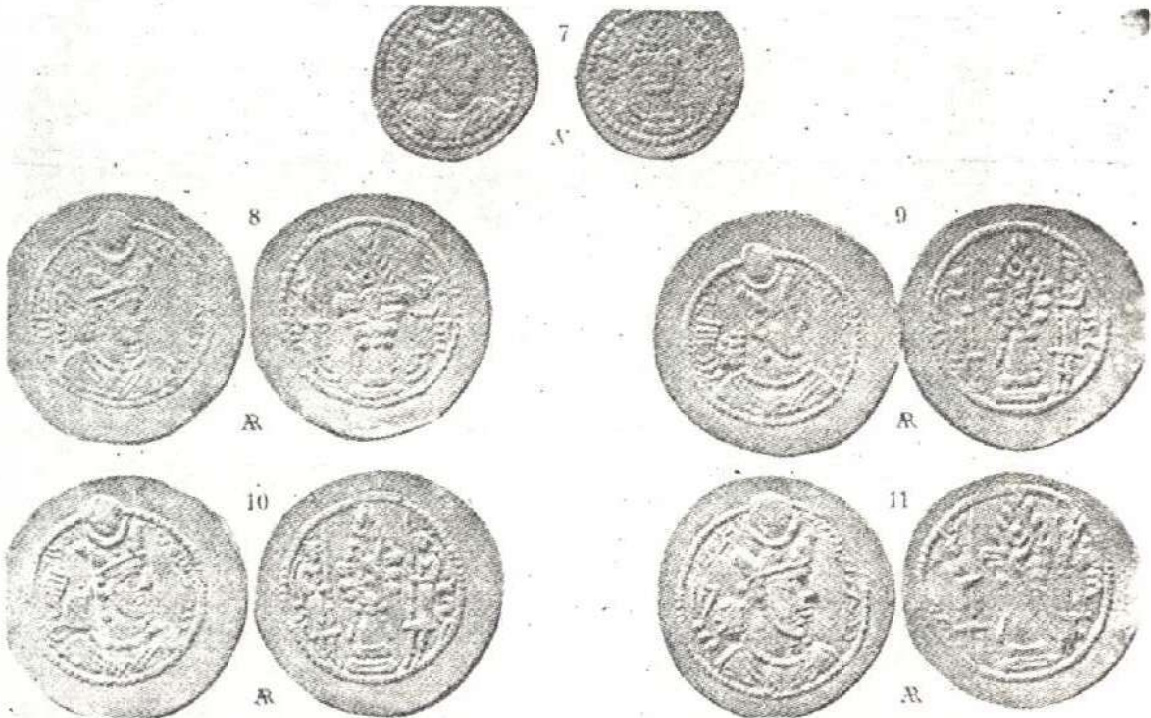
سکه هائی از اردشیر اول پادشاه ساسانی ( از کتاب دمورگان )



سکه های شاپور اول ساسانی که جزئیات تاج شاهنشاهی را نشان میدهد  
( از کتاب دمورگان )

شاهپور اول تاجی کنگره دار مزین به گوی بر سر داشت که مرصع به جواهر یادانه‌های مروارید بود. این تاج در پادشاهان بعدی تغییرات جزئی یافت گذشته از این، نواری بر قبه‌ی تاج گره میزدند که دنباله‌ی آویخته‌ی آن در میان تاج و گوی که بر آن قرار گرفته دیده می‌شد.

در نقش بهرام پنجم (بهرام گور) و یزدگرد دوم این گوی که بصورت کروی در آمده بوسیله‌ی چیزی دو شاخه مانند، کمی بالای تاج نگاهداشته شده است که گوی را در این وقت نشانه خورشید می‌شمردند و هلالی نیز بر آن اضافه شده است که دوسر آن نیمه‌ی زرین کره را گرفته است.



سکه‌های بهرام پنجم (بهرام گور) و شکل تاج شاهنشاهی (از کتاب دموگرگان) بر بعضی از سکه‌های پیروز دوبال نیز بر اساس افزوده شده است.

قباد اول هلال تاج را نگاهداشته و ستاره‌ای نیز بر آن افزوده است.

مسهودی مورخ معروف در ۳۰۳ هجری در استخر در نزد یکی از نجبای پارس کتابی دیده که در آن صورت همه شاهنشاهان ساسانی با رنگ لباس او مصور بوده است و مینویسد که صورت هر یک از این پادشاهان را در

روز مرگش خواه پیر و خواه جوان بالباس و تاج و شکل و طرح چهره‌ی او میکشیدند.

حمزه‌ی اصفهانی که از این کتاب استفاده کرده و در کتاب خود هم‌یکل پادشاهان را توصیف میکند در باره‌ی خسرو اول «انوشیروان» چنین مینویسد: جامه‌ی اوسفید بود بر نگها آمیخته ووشی کرده<sup>۱</sup> و شلووار آسمانی رنگ بر تخت نشسته و بر شمشیر تکیه زده. یزدگرد سوم جبه‌ای وشی<sup>۲</sup> سبز داشت و شلووار وشی آسمان گون با تاجی سرخ و نیزه‌ای بردست راست و دست چپ را بردسته شمشیر تکیه داده، و همه شاهان ساسانی را موزه‌ی سرخ بوده است. در حجاری‌ها، شاه با فرو شکوه خاص نقش شده. شاه تاج یادیمیمی بانوارهای آویزان بر سر، طوقی شاهانه بر گردن و جبه‌ای مزین بچند رشته مروارید با آستین‌های تنگ آراسته بمروارید در بر، شلواری فراخ که در زیر ساق جمع شده و تاشتا تنگ «مچ‌پا» می‌آید و کفشهای نرم و بی‌پاشنه که با گره محکم شده است بر پا دارد.

شاه عموماً دست چپ را بردسته‌ی شمشیر تکیه داده شمشیر راست و پهن و بر پیش کمر در میان دوران از جلو آویخته است. غلاف و قبضه‌ی آن جواهر - نشان است.

محل بارعام طالار طاق کسری بود و در روز معین گروه بسیاری بدر گاهی که آنرا آپدانه Apadana مینامیدند روی مینهادند. تالار را باقالی فرش میکردند و دیوارها را باقالیچه‌های ابریشمی زربفت می‌پوشانیدند و هر جا که قالی بردیوار نبود با کاشی‌های معرق آراسته شده بود که تصاویر کشور گشایی‌های شاهان ایران را بر آن کشیده بودند. تخت شاهی در آخر تالار، روبروی در ورودی نهاده شده بود و پرده‌ای در جلو آن کشیده بودند. صاحبان درجات و اعیان و باریافتگان هر کدام بفاصله‌های مقرر که در بالا ذکر کردیم میایستادند. ناگهان پرده برداشته میشد، شاهنشاه بر زبر تخت خویش بر مسند زربفت و زرنکار پدیدار میگردد، جامه و شلواری از نسیمج فاخر زربفت و زردوخت

۱ - نقش و نگار دار

۲ - دیبا و اطلس



تصویر حجاری شده شاپور اول در نقش رستم (از کتاب پروفیسور گیرشمن)

برتن داشت، تاج کیانی که از زرناب و به یکصد دانه مروارید بدرشتی بیضه‌ی گنجشک و بیاقوت‌های سرخ درخشان و زمردهای درشت خوش آب و رنگ مرصع بود و بزنجیری زرین که از فرط نازکی از دور دیده نمیشد بدرزای هفتاد ارش از طاق ایوان آویخته بود، شاه چنان می‌نشست که تاج درست بالای سر او قرار می‌گرفت و از دور گمان میرفت که واقعاً این تاج بر سر شاهنشاه قرار دارد در صورتیکه این کلاه چنان سنگین بود که هیچ سری تاب نگه داشتن آنرا نداشت و وزن آنرا نود و یک کیلو تخمین زده‌اند. در سقف تالار ۱۵۰ روزه بقطر دوازده تا پانزده سانتیمتر تعبیه کرده بودند که نوری لطیف از آنها بدرون میتافت. در این روشنایی اسرار آمیز و منظره‌ی آن، همه شکوه و جلال، کسانى را که برای بار اول بساینجا قدم نهاده بودند چنان مبهوت میکرد که بی اختیار بزانو در می‌آمدند - چون پادشاه بر میخواست تاج همچنان آویخته میماند و آنرا با جامه زربفت میپوشانیدند تا از گرد و غبار محفوظ ماند. حلقه‌ی ای که زنجیر این تاج را بسقف می‌بست تا سال ۸۱۲ م میلادی بر جای بود.

رسم شرفیابی بحضور شاه این برد که خرم باش کسی را که بار خواسته بود به پیشگاه شاه می‌آورد پرده را بر میداشت مرد وارد میشد و دستار سفید و پاکی از آستین بیرون می‌آورد و پیش دهان می‌گرفت تا در هنگام صحبت با شاه نفس و ترشحات دهانش بارگاه شاه را آلوده نکند. این دستمال را «پدنام» یا «پنام» می‌گفتند. پس از آن به شاه نزدیک میشد و در برابر او بجا می‌افتاد تا شاه او را اذن برخاستن میداد پس با کمال احترام برخاسته تعظیم میکرد چون شاه اجازه سخن گفتن میفرمود معمولاً سخنی آغاز میکرد که دعای سعادت پادشاه بود و معهودترین این جملات جمله «انوشک بویذ» (جاویدان باشید) یا «او کامک رسی» (بکام رسی) بود. معمولاً شاهنشاهان ساسانی را بعنوان «شوما بغان» «مقام الوهیت شما» خطاب میکردند. هرگز نام و لقب شاه را نبایستی بر بان بیاورند.

پادشاه معمولاً برای رعیت خود دعا میکرد زیرا دعای شاه مستجاب‌ترین دعاها بود. روزی که شاه حجامت میکرد یارگ میزد یادوائی میخوردمنادی این خبر را بگوش مردم میرسانید در آن روز درباریان و مردم از اقدام بچنین کارهائی ممنوع بودند.



معمول بود که فرمان شاه را هنگام مستی یادداشت میکردند تا چون بخود میآمد آن سخنان را بعرض او میرسانیدند اگر فرمانی غیر عادلانه یا برخلاف رسوم و قوانین کشور دستور داده بود پادشاه از برای خود مجازاتی تعیین میکرد که آن روز را جزنان جو و پنیر چیزی نمیخورد. از اینرو رسم چنان بود که در روز بار اگر کسی از حضار استدعائی از پادشاه داشت باید درخواست خود را بر رقعهای مینوشت و پیش از آنکه شاه مست شود بوی میداد و اگر در هنگام مستی او بچنین درخواستی اقدام میکرد گردن او را میزدند.

چون پادشاه عزم سفر داشت ملتزمان رکاب اسب خود را برای معاینه نزد ستوربان سالار میبردند زیرا اسبان ملازمان بایستی خوب و راهوار باشند و از مرکب شاهنشاه سقت نجویند و نیز نبایست در راه سرگین بیندازند و باین جهت مقرر بود که اسبهایشان را شب پیش علوفه ندهند.

هنگامی که شاه از مجلس غایب بود جاسوسان مراقب گفتار و حرکات و سکنت مردم بودند. اقدامات مخصوصی برای حفظ شاه از سوء قصد بعمل میآمد. هیچکس جای خواب شاه را نمیدانست. گویند برای اردشیر و خسرو اول و خسرو دوم چهل بستر در نقاط مختلف تهیه میکردند، و گاهی پادشاه در هیچکدام از آنها نمیخوابید. هیچکس حق نداشت داخل اطاق مخصوص شاه شود.

جایگاه مینویسد که یزدگرد اول روزی پسرش و هرام را که سیزده سال بیش نداشت در محلی دید که حق داخل شدن نداشت از او پرسید آیا حاجب او را در هنگام ورود بدانجا دیده است و هرام گفت آری. پس شاه باو گفت برو سی تازیانه باو بزن و او را بیرون کن و آزاد مرد را بجای او بگمار. سپس آزاد مرد مشتی برسینه او نواخته گفت اگر بار دیگر ترا در این جای ببینم ترا شصت تازیانه خواهم زد. شاه غالباً خود را نسبت برعیت گشاده دست نشان میداد. عادت بر این جاری بود که هر گاه پادشاه از گفتاری یا کاری شادمان میشد با گفتن لفظ «زه» اظهار خشنودی میکرد در این هنگام گنججور باید هزار درهم بدان شخص بدهد اگر شاه بخانه یکی از بزرگان نزول اجلال میفرمود آن بزرگ تازمان معینی از پرداخت مالیات معاف میشد و بر اسبان و مراکب او داغ امتیاز

میزدند. در موقع نزول اجلال شاه، صاحبخانه هدایائی بشاه تقدیم میکرد  
 رسم خلعت بخشیدن یکی از رسوم پرافتخار قدیم است.  
 در خلعت‌های شاه معمولاً تمثال همایونی را نقش میکردند و یا علائم سلطنت  
 را بر آنها رسم مینمودند.

بقول «پرو کو پیوس» هیچکس حق نداشت انگشتری طلا و کمر بند و زینتی  
 بر خویش نصب کند مگر آنکه آنرا از شاه خلعت گرفته باشد. در هنگام جنگ  
 و گرفتاریهای مملکت میهمانیهای بزرگ مقرر میشد و پادشاه غیر از موبدان -  
 موبد و دبیران دبیر بد و اسوران سالار بر خوان خود نمیپذیرفت و چیزی بر  
 سفره جز نان و نمک و سرکه و سبزی نمینهادند پس غذائی بنام بزم آورد. گوشت  
 پخته و تره و خاکینه که در نان پیچند و مالند و نواله سازند مانند «ساندویچ»  
 میآوردند پس از آنکه شاه قدری از آنرا میخورد سفره را برمیچیدند اما در  
 هنگام شادمانی میهمانیهای مفصل میدادند و در هنگام غذا رسم چنان بود که  
 بر خوان زمزمه میکردند و در اثنای غذا کسی حق سخن گفتن نداشت.

اگر کسی خبر مییافت که شاه بر او خشم گرفته است حق فرار نداشت  
 بلکه بایستی بر سه پایه آهنی که در مقابل کاخ شاهی قرار داشت بنشیند تا شاه  
 در باره‌ی او فرمان دهد و کسی هم جرأت حمایت او را نداشت. در صورت حکم  
 اعدام در محوطه وسیعی در میان کاخ شاهی سرودست و پای او را میبردند.  
 شاهان ساسانی همچنانکه ذائقه را با خورشهای لذیذ و شرابهای نیکو و گوش را  
 بانواها و سرودها که از روی دانش و آگاهی ساخته شده بود لذت میبخشودند  
 شامه را نیز با بوهای خوش میپروردند.

هنگامیکه هر اکلیوس امپراطور روم کاخ خسرو دوم «پرویز» را در  
 دستگرد ویران میکرد علاوه از غنائم زیاد توده‌هایی از چوب عود که بکار عطر  
 و بوی خوش میروید یافتند. شماره‌ی کنیزان حرم شاهی را میان ۳۲۹ و ۳۶۰ گفته‌اند  
 چه در آن زمان عادت بر آن جاری شده بود که جز در مورد زنان بسیار زیبا، هیچ  
 زنی دوبار همخوا به شاهنشاه نشود. خسرو پرویز از شاهانی است که در  
 شهوت رانی و خوشگذرانی افراط میکرد. بقول طبری در شبستان خود سه هزار

دلبر هم‌خوابه داشت بغیر از هزاران دوشیزه که برای پرستاری و نوازندگی و خدمتکاری اختصاص داشتند.

تعالیمی از تختی بنام طاق‌دیس یاد می‌کند که از عاج و چوب‌ساج ساخته بودند و بصفحه‌های سیم و زر پوشانیده و گرد آن گوهر نشانیده بودند.

از عجائب و نفایس دستگاه پرویز شطرنجی بود که مهره‌هایش را از یاقوت و زمرد ساخته بودند، دیگری نردی از بسد و فیروزه، دیگر قطعه‌زری «مشت افشار» بوزن دو پست مثقال که چون موم نرم بود، دیگر دستاری که شاه دست خود را با آن پاک می‌کرد و چون چرکین میشد آن را در آتش می‌افکندند آتش چرک را پاک می‌کرد ولی آنرا نمی‌سوخت. پیل سپیدی نیز داشت که دو ارش از دیگر فیلان درازتر بود. از اینها گذشته گنج‌های او بود که معروفتر آنها گنج‌باد آور است که در محاصره‌ی قسطنطنیه توسط باد با کشتی‌ای که در آن بود بدست سپاه ایران افتاده بود. دیگر گنج گاو بود که توسط خیش گاو آهن برزگری ناگهان کشف شد و یکصد کوزه پر از طلا و نقره بدست افتاد که بنا بر مشهور یکی از دفاین اسکندر بوده است. غنیمتی که در تیسفون بچنگ عرب آمد بسیار هنگفت بود بنا بر حسابی که از روی روایات عربی کرده‌اند ارزش آنها تقریباً برابر با هفت میلیارد و پانصد ملیون فرانک طلا بوده است و این غیر از نقره مسکوک بود که باندازه چهار میلیارد و نیم فرانک طلا میشده است.

از اینهمه حشمت و جلال ساسانی امروز چیزی جز چند ظرفی که در اطراف جهان پراکنده است بجای نمانده است.

### درباریان

در اطراف شاه درباریانی بودند دارای القاب و مناصب عالیّه از قبیل «دربند» Darbadh یا رئیس دربار «تغر بند» Tagharbadh نام رئیس حکومت بود، شخص دیگری اندیمان‌کان سردار یا سالار لقب داشت که بمعنی حاجب بزرگ و رئیس تشریفات است، دیگر منصب «دران بند سردار» بود که شاید رئیس دربانان یا سرایداران بوده است.

پرده‌دار را «خرم‌باش» می‌گفتند که بمعنی حاجب است بعدنوبت بناظران

کاخ‌شاهی و پیشخدمتان میرسید ساقیان را «زهی بند» و چشنده خوراک پادشاه را که پیش از شاه دست‌بپعام میبرد تا شاه مطمئن شود که غذا مسموم نیست «پندشخوار» می‌گفتند. و طب‌باخباشی را «خوانسالار» عملی خلوت‌راستگاپان و بازدار را، شاهبان و میرشکار را «نخجیر بند» و رئیس کل اصطلیل را، آخور بند یا «آخور سالاریاستوربان» و رئیس دربانان رادربان سردار و مستحفظان شاه را پشتیگبان و رئیس آنها را پشتیگبان سالار و منجمنان راه‌اخترماران، و رئیس ایشان را «اخترماران سردار» و رئیس پزشکان را، درسته بند «ومشاور و رایزن دربار را در اندرز بند و مراقب اجرای رسوم و مقررات را آئین بند و پاسبان محافظ باشمشیر آخته را شمشیر آزی یعنی «شمشیر کش» و رئیس خواجه‌سرایان را مرد بند و مغنی را خنیاگر و مطرب را «رامشگر» میخواندند.

۱ - بنا بر قطعات سفالی نیسا شراب‌دار را مدو بر Mdwbri می‌گفتند بقول هرودت این شغل در عهد کمبوجیه در دربار معمول بود.

# تاریخ و نقش آن در زندگی بشر

تقلم

دکتر خانبا بایانی  
استاد و مدیر گروه تاریخ

در دانشکده ادبیات تهران

در این جهان پر آشوب که  
ملتهای روی زمین از هر نژاد و هر  
مذهب و هر تمدن و هر رنگی که  
باشند در تکاپوی آن هستند که  
یا برتری خود را بر دیگری ثابت  
نمایند یا جایی در زمره ملتهای آزاد  
و مترقی برای خود باز کنند. علم  
و صنعت امروز در اوج ترقی خود  
سیر میکند و کار بشر در این راه  
بجایی رسیده است که میدان  
دنیای خود را برای اظهار وجود  
تنگ می بینند و هوای تسلط بر  
آسمانها و سایر کرات در سر می-  
پروراند. فکر بشر بجایی رسیده  
است که دیگر نمیتوان برای آن  
حدود و ثغوری معین کرد و دائماً  
در تلاش است راههایی را  
برگزیند که او را به هدف عالیتری  
یعنی تسلط کامل بر عوامل طبیعت  
و منکوب کردن موانع و مشکلاتی

که برای بهتر و توانا تر زیستن در سر راهش موجود است برساند. انسان دیگر تنها باین قانع نیست که جهان پیرامون خود را بشناسد و درک کند بلکه پیوسته در فعالیت و تحقق بخشیدن به عواملیست که بدان دسترس پیدامی کند و از همین جاست که اثر او در تغییر وضع خود و جهانی که در آن زیست میکند آشکار میگردد. انسان تنها موجودی است که دشواریها و موانعی را که با آن روبرو میشود درک میکند برای از میان بردن آنها بپا میخیزد و وسایلی که برای پیروزی بر دشواریها در اختیار دارد می بیند و از میان آنها آنچه را که بخواهد بر میگزیند. وی در آغوش طبیعتی بوجود آمده است که دارای نیروهای عظیم و رازهای شگفت است از نیرو کوشش سخت و مداوم می کند تا وسیله زندگی و حفاظت خود را در مقابل آن نیروها تأمین کند و تا آنجا که توانسته است مجاهدت بخرج دهد که بر تمام موانع فائق آمده آنها را در راه خیر و صلاح خویش بکار اندازد.

آیا اینهمه سعی و کوشش و تلاش ملتها و اجتماعات و حتی افراد و اینهمه قدرت و فعالیت و پیشرفت و عملیات و اقدامات شگفت آور که عقل در برابر آنها حیران مانده است مخلوق زمانی کوتاه است و بشر توانسته است در این مدت کم بچنین پیشرفتها و ترقیات نائل آید؟

جواب این سؤال روشن و واضح است و هیچکس نمیتواند منکر این اصل کلی بشود که هیچ موجود با فکر و نقشه‌ای در تمام شؤون اجتماعی اعم از تمدن و فرهنگ و علم و صنعت و دین و اقتصاد، مخلوق يك آن یا يك دوره کوتاه نیست و زمانی بس دراز لازم است که قدرت خلاقه و تکامل، بتدریج رو باز دیار و افزایش برود تا نتیجه‌ای از آن برای پیشرفت عاید گردد. پس باید عامل و وسیله‌ای در دست باشد تا بشر بتواند بسیر ترقی و تکامل آشنا شود و راههایی را انتخاب کند که هدف و آرزوی او باشد.

و بطور قطع این عامل و وسیله‌وراه، جز «تاریخ» نمیتواند بود.

اهمیت و قدرت تاریخ در حال حاضر بر تمام جهانیان معلوم و آشکار شده است زیرا بخوبی درک کرده اند که تاریخ مهمترین نقش را در گردش چرخه‌های زندگی انسان و اجتماعات بعهدہ دارد. تساریخ برای يك ملت متمدن اهمیتی

بسیار دارد زیرا در سایه آن است که میتواند بدرجات هوش و استعداد و قابلیت خود که بصورت قانون و اخلاق و رسوم و صفات و فعالیت در آمده پی برد. تاریخ راهنما و هادی ملتها و اجتماعات و افراد است و همانند زنجیر است که حوادث را بیکدیگر مربوط میسازد، سیاست را روشن و چشمها را در تمام شؤون و نظامات اجتماعی بینا تر و ژرف بین تر میکند و سرانجام بسوی ترقی و تعالی سوق میدهد. برای ملل و اجتماعات تاریخ آئینه ای است که در آن می نگرند و آنچه را که در گذشته از آن سود و افتخار و شرافت نتیجه شده است در چهره معنوی خود بکار میبرند و آنچه را که موجب زیان و ناکامی شده است از میان بر میدارند و از آن احتراز میجویند.

تاریخ معرف اعمال بشر است و این اعمال نتایج و محصول احتیاجات و احساسات و منافع و صفات و هنرها و اراده و عشق بآب و خاک میباشد. تاریخ مانند صفحه ای است که ملتها و اجتماعات مختلف دائماً در آن در عمل و فعالیت میباشند و هر يك بروش خاص خود بسوی هدف و مقصودی روانند. حوادث و اتفاقات بصور و اشکال گوناگون در این صحنه در تغییر و تبدیل است و هر آن برنگی و بصورتی در می آید و نقشی در سرنوشت انسان بازی میکند این حوادث و اتفاقات در زمان و مکان اثر میگذارد و عمل میکند و نه تنها میتواند اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی يك ملت یا يك دولت را مورد تحقیق قرار دهد بلکه در ملل و اجتماعات و دولتهای مختلف نیز اثر میکند و موجب تحولات و تغییراتی عمیق می گردد.

ملل و اجتماعات بر حسب اعمال و رفتار خود زیست میکنند. بنا بر این باید این اعمال و رفتار در گذشته و حال و در آینده مورد بحث و دقت و تحقیق قرار گیرد زیرا تنها مادیات بر تمدن قوی یا ضعیف حکم نمیکند بلکه خصایل و عادات ذاتی و معنوی که نتیجه تغییرات و تحولات بی شماری در جریان گذشت روزگار است نیز از شرایط آن میباشد.

اقوام و ملل اگر بفداکاریها و جانبازیهای نیاکان و گذشتگان خود آشنا نباشند و اعمال آنان را سرمشق خویش قرار ندهند نمیتوانند آزادی و استقلال

خود را که آرزو و هدف زندگی آنان است حمایت و ضمانت کنند.

تاریخ تنها اعمال اشخاص و حوادث و وقایع را ثبت نمی‌کند بلکه آنها را از نظر سیاست و اجتماع و اقتصاد و صنعت و علوم و مذهب و اخلاق و فرهنگ هم وقایع را مورد مطالعه قرار میدهد و اثرات و نمایجی، در حال و آینده که در تمام شؤون زندگی بشر دخالت دارد، ببار می‌آورد. حوادث و اتفاقاتی مانند تسلط ایرانیان بشرق و غرب و هجوم طوایف بربرها باروپا و رستاخیز مذهبی و علمی و ادبی و اکتشافات جغرافیائی و انقلابات بزرگ دنیا و بسا وجود پیامبرانی مانند زرتشت و مسیح و حضرت محمد (ص) و نوابغی مانند کورش و داریوش و فردوسی و ادیسون و امثال آنان نه تنها در پیشرفت جامعه‌ای که این مردان نامدار در میان آنان ظهور کرده‌اند بلکه بطور یقین در راهنمایی تمام اجتماعات مؤثر بوده و در تحریک و فعالیت آنها دخالت داشته است.

و اما تاریخ دارای دو اصل کلیست: دور و تسلسل.

دور در تاریخ ادامه دارد بدون اینکه بشر قادر باشد از آن رهائی یابد یعنی از نسلی بنسل دیگر منتقل میشود و در نتیجه زمان حاضر را بزمانهای بسیار دور مربوط میکند.

در خصوص تسلسل باید گفت بهمان طریق که در يك اجتماع زندگی هر يك از افراد بشر در ارتباط با سایر افراد آن اجتماع معین و مشخص است يك اجتماع یا يك ملت نیز بدون تردید با سایر اجتماعات و ملل دیگر در ارتباط بوده با آنها پیوستگی کامل دارد.

تعلیمات زرتشت و بودا و موسی و مسیح و رسالت حضرت محمد (ص) آیا تمام جهان را تحت تأثیر و ارشاد قرار نداد؟ و نیز تمام آثار و اکتشافات و اختراعات که در يك کشور در میان يك ملت بظهور رسید آیا در سایر نقاط جهان تأثیر نکرده و مانند امواج نور در سراسر گیتی منتشر نشد؟

در این جاست که «تاریخ جهانی» در اثر روابط غیرارادی افراد بشر با یکدیگر و با در نظر گرفتن عوامل زمان و مکان و در هر حالتی اعم از ادوار عظمت یا انحطاط زندگی آنان، بوجود می‌آید ولی مردمان و ملل اولیه وسیله‌ی



برای ثبت و ضبط این روابط نداشتند و نویسندگان اولیه تاریخ را چاره‌ای نبود مگر آنکه وقایعی که در خاطره‌ها مانده بود ضبط کنند و فقط نسبت بوقایع و حوادث زمان خود می‌توانستند تا حدی دقت و درستی بخرج دهند و در این موارد نیز بعلت قصور بیان، باصطلاحات مجازی و استعاری متوسل شده‌اند. افکار بزرگ و تصمیم‌های جدی، الهام و فرمان خداوند محسوب میشد و مطابق اصطلاحات و جمله‌های بکار برده شده، بشر دائماً با خداوند در ارتباط و تماس بوده است.

اولین «تاریخ جهانی» بوسیله هرودت در قرن پنجم قبل از میلاد نوشته شد. در این تاریخ اخلاق و عادات و رسوم و زندگانی تمام ملل متمدن آن زمان مانند یونانیان و ایرانیان و مصریان و رومیان و غیره مورد تحقیق قرار گرفت. هرودت در تاریخ جهانی خود کوشش فراوانی بعمل آورده است که افراد بشر را بیکدیگر نزدیک کند و این امر در زمانی بود که کوروش بزرگ برای اولین بار در تاریخ بشریت تمام ملل تابعه را تحت یک دسته قوانین و تشکیلات منظم و واحدی در آورده و امپراتوری جهانی از مللی که بهیچوجه از حیث نژاد و زبان و اخلاق و مذهب و تمدن با یکدیگر شباهت نداشتند، تشکیل داد.

این مورخ با مهارت و واقع بینی کامل علل و اسبابی که وقایع را بیکدیگر مرتبط می‌سازد تشریح و معنی و مفهوم ارتقاء و پیشرفت دولتها را جستجو کرده است و علم تاریخ را با در نظر گرفتن قوانینی که اجتماعات را راهنمایی و اداره میکند پایه گذاری نمود.

واقعاً ایجاد امپراتوری روم در تاریخ بشریت نشان داد که چگونه اجتماعات می‌توانند دامنه تمدن و فرهنگ و نفوذ خود را بسط دهند. مورخین آن زمان بخوبی توانستند بی‌باهمیت و ارزش این امر بپردازند و کوشش کردند باصل و مبدا عواملی که در اساس آن موثر بوده است پی ببرند و بر روی همین اصل بود که تعداد کتابهای تاریخ جهانی، در فاصله دو قرن یعنی یک قرن پیش از میلاد و یک قرن بعد

از میلاد زیاد شد و مورخینی مانند «دیودور»<sup>۱</sup> و «نیکلادوداماس»<sup>۲</sup> و «استرابون»<sup>۳</sup>،  
آثاری از خود باقی گذاشتند.

این تعادل جهانی بنظر مردم آن زمان يك امر طبیعی بنظر می‌آمد و ظهور  
امپراتوری روم بکلی گذشته را از خاطرها بردو-مورخین تنها بذکر وقایع  
امپراتوری پرداختند ولی بحرانهای شدید که در نتیجه به پیروزی مسیحیت و  
سقوط وانحطاط امپراتوری که وجود آنرا جاویدان تصور میکردند منجر شد،  
مردم آن زمان را متوجه این حقیقت کرد که باید برای درک وقایع تاریخی دین  
مسیح بگذشته توجه کرد.

از این زمان تا قرن شانزدهم میلادی تاریخ جنبه علمی خود را از دست  
داد. در این هنگام ژان بودن<sup>۴</sup> با انتشار اثر معروف خود درباره مقایسه  
سازمان های مختلف، معنای ارتقاء و بهم پیوستگی و ارتباط ملتها را با یکدیگر  
مجدداً زنده و تجدید کرد.

در قرن هفدهم میلادی تاریخ بطرف جنبه جهانی سوق داده شد. ولتر<sup>۵</sup>  
مورخ و نویسنده معروف فرانسوی در کتاب «مطالعه در اخلاق و رسوم ملل»<sup>۶</sup>  
سعی کرد ترکیبی از تاریخ جهانی را در فاصله قرون نهم تا هفدهم میلادی مورد  
بحث قرار دهد. بعقیده او تغییرات در اصول اخلاقی و رسوم و قوانین، منظور  
و هدف تاریخ است و نیز معتقد است که توده های انسانی در طی قرون متمادی  
در حال تغییر و تبدیل و ترقی بوده است که در ابتدا بطی و هر چه رو بجلو  
رفته بسرعت انجام گرفته است و نیز گوید که ارتقاء و تحول را در زندگی بشر  
جز تاریخ چیزی ثبت نکرده است و برای آیندگان و دانشمندان علوم دیگر  
چیزی بیاد گار نمی گذارد. دانشمندان عموماً خود مخترع و مبتکر تمام مراحل  
نبوده اند بلکه بیشتر افکار و آثار ناقص گذشتگان می باشد که آنانرا در  
این راه سوق داده موفق بتکمیل کرده است.

«مونتهسکیو»<sup>۷</sup> در کتاب «روح القوانین»<sup>۸</sup> سعی کرده است بتاریخ

۱ - Diodore, ۲ - Nicolas de Damas, ۳ - Strabon, ۴ - Jean Bodin.

۵ - Voltaire, ۶ - Essai sur le moeurs et l'esprit des Nations.

۷ - Montesquieu, ۸ - Esprit des lois

جنبه علمی بدهد. بعقیده او عمل تاریخ تنها جمع آوری مسائل و وقایع و طبقه بندی آنها نیست بلکه وظیفه آن تعیین و تشخیص مناسبات و رابطه آن مسائل است. در اجتماع انسانی اساس وقایع بر روی اصول علت و معلول استوار است و نیز گوید که هیچ واقعه ای نمیتواند مولود اتفاق و تصادف باشد بلکه تابع حکومت و تشکیلات فیزیکی و طبیعی کشور و نوع زندگی ملت‌ها و اجتماعات میباشد. مهمترین و مشهورترین اثر تاریخی قرن هیجدهم میلادی کتاب «علم جدید»<sup>۹</sup> تألیف «ناپولی تن ویکو»<sup>۱۰</sup> است که مؤلف در آن ارتقاء و پیشرفت ملل و اولین نظریه را در خصوص فلسفه تاریخ که بعدها در روی عقاید فلسفی آگوست کنت اثر عمیقی کرد تشریح نموده است.

در قرن نوزدهم میلادی تاریخ در راه جدیدی افتاد و بمعنای اصول و عوامل اقتصادی پی برده مسائل مذهبی و فلسفی را عمیقاً مورد بررسی قرار داد. در همین زمان آلمان که تا این تاریخ از سایر کشورها عقب مانده بود وارد مرحله ترقی شد و باتبعیت از مورخ معروف «فیخته»<sup>۱۱</sup> فرضیه ملیت را رواج داده بدین ترتیب مقدمات برتری و قدرت پروس را فراهم آورد. از این پس تحت نفوذ و عقاید و افکار هگل<sup>۱۲</sup> فیلسوف معروف بهمان اندازه که فرضیه ملیت در اروپای غربی نفوذ میکرد تاریخ خواه ناخواه در خدمت سیاست درآمد.

در ادوار اخیر اصل ملیت و سیاست هم بتدریج بتاریخ تحمیل شد و دستگاه تحقیق و تتبع را در پیروی از روش منظم و علمی حقایق تاریخی باز داشت. بدون شك بسیاری از مورخین حقیقی گرفتار این بیماری دامنگیر نشدند. ولی نفوذ سریع آن و خود خواهی بعضی از ملل و تبلیغات سیاسی باین نتیجه رسید که علم باید از افکار عمومی جدا بماند و فقط بکار تجزیه و تحلیل مسائل برسد. بهمین دلیل در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی و بخصوص بعد از جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) نهضتی علیه این فرضیه بوجود آمد که مجدداً

۹ - La science nouvelle

۱۰ - Napolitaine Vico ۱۱-Fichte

۱۲- Hegel

تاریخ جهانی را بهمان اهمیت سابق برگردانید .

بحرانی که بر اثر جنگ سال ۱۹۱۴ بوجود آمد بشر را متوجه این نکته کرد که بدون کمک و بهم پیوستگی بایکدیگر زندگی غیر ممکن است ، بنابراین مجبور شد که در اصول تاریخی با دخالت دادن و مطالعه تمام تمدنها از هر نژاد و مذهبی که بود تجدید نظر بعمل آورد .

فکر اصل ارتقاء «ویکو» و «گوست گنت» که آنرا در تاریخ اعمال کرده بودند اهمیت بسزائی یافت و بر سمون ۲ و اینشتاین ۳ هر يك در اصول فلسفی و علوم فیزیکی ، بدان توجه مخصوص کردند . از این پس ثابت شد تاریخ برای اینکه ارزش علمی در اجتماع انسانی داشته باشد باید مثل علوم راه مقایسه را پیش گیرد و برای اینکار چاره ای ندارد مگر اینکه بخود جنبه جهانی دهد . تنها تاریخ جهانی است که با درهم آمیختن تمام تمدنها و تمام ادوار و تمام نژادها میتواند فلسفه تاریخ را بوجود آورده نتایج اجتماعی و علمی و اخلاقی بگیرد و تنها همین تاریخ است که قادر است با وسعت دادن میدان دید ما ، ادوار مهم ترقی بشر را نشان دهد و بفهماند که در چه مرحله ای از ادوار ترقی و تعالی هستیم . با تحقیق و مطالعه در تاریخ جهانی معلوم خواهد شد که پیشرفت و ترقی اجتماعات و حتی افراد ، بدون شك تابع قوانینی است که ارتباط دائمی میان تحولات و تغییرات حقوق عمومی و حقوق خصوصی را مشخص و معین و تعادلی در اجتماع برقرار میکنند که اگر این تعادل برهم خورده از میان برود بحرانهای شدیدی ایجاد میگردد ، چون در پیشرفت و ارتقای تمدنها ، مرا حلیست که خود بخود یکی پس از دیگری در حال حرکت است زیرا یکی موجود دیگری می باشد و بنابراین ، هم چنانکه در شیمی عکس العملی وجود دارد ، در امور اجتماعی نیز این عکس العملها مشاهده میشود . حال باید دید که آیا این عکس العملها خود بخود بوجود می آیند یا دخالت دست و نبوغ و فکر انسانی در آن تاثیر دارد ؟ پاسخ این سؤال نیز روشن است زیرا يك عکس العمل اجتماعی ارتباط کامل با عناصر جسمانی و اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی دارد . اگر یکی از این عناصر تغییر یابد عکس العمل فوراً ظاهر میشود و اثر خود را برجای میگذارد .

از کتاب ستادها، تألیف:

سرهننگ ج. د. هیتل Col. J. D. Hittle

پیش از آنکه وارد بحث  
تاریخچه پیدایش ستادها شویم  
مناسب است به بینیم ستاد یعنی چه؟  
«ستاد» يك واحد از افسرانی  
تشکیل میشود که رئیس یا  
فرمانده را در اجرای فرماندهیش  
کمک کند.

پنجاه سال پیش ژنرال فن-  
شلاندورف، افسر ستاد بزرگ  
ارتش آلمان، کلمه ستاد را  
«کمک‌های فرمانده» معنی کرده  
است و این کلمه در کلیه ارتش‌های  
جهان دارای همین معنی میباشد،  
ولی سازمان و اعمال آن توسعه  
و تغییر زیادی یافته است. سازمان  
ستاد از نظر کمیت ممکن است  
تغییر کند ولی کلیه ستادها اعمال  
اصلی واحدی را انجام میدهند که  
عبارت از تهیه اطلاعات برای  
رئیس، تهیه جزئیات طرح‌های

تاریخچه

پیدایش ستادها

از فراعنه مصر تا داریوش کبیر

ترجمه:

سر تیپ میر حسن عاطفی

فرمانده، تبدیل آن بفرامین و دستورات و ابلاغ این فرامین و دستورات بواحدها میباشند. ستاد بایستی توجه فرمانده یارئیس را به تمام مسائلی که مستلزم دخالت بوده و بایستی از آن اطلاع حاصل نماید، طوری جلب کند که بطور مداوم مقامات مزبور در جریان بررسی وضع موجود قرار گرفته و کلیه طرح ها را بمنظور امکان اجرای يك فعالیت یا عمل در آینده» تهیه نماید. علاوه بر این ستادها، اجرای طرح ها و فرامین رئیس را نظارت نموده و مراقبت می کنند که خواست های او درست و صحیح به مرحله اجرا درآید.

اگر نقش های بی شماری را که بوسیله «کمک های فرمانده» اجرا می شود مورد توجه قرار دهیم درک خواهیم نمود که چرا اسم این عوامل را ستاد گذاشته اند و به چه چیزی فرمانده در مورد اجرای نظرات فرماندهی خود تکیه میکند.<sup>۲</sup>

در طول سالیان متوالی در مورد مأموریت هائی که بر مبنای ستادی انجام گردیده اصل و روشی بوجود آمده است که عرف، جزئیات آنرا بطور دقیقی ثابت نگاهداشته است. با این روش میتوان کلیه مسائلی را که از ستاد خارج میشود بطور مشخص و دقیق مورد بحث و بررسی قرار داد و «این همان چیزیست که عمل ستادی ( بفرانسه *Fonctinnement d'état - Major* و بانگلیسی *Staff Functioning*) نامیده میشود.»

۱- کلمه ستاد بمعنی گروه کمک کننده و «شاور فرماندهی، در ایران، از سال ۱۳۱۴ شمسی ضمن تعدادی از لغات نظامی که بفارسی برگردانده شدند و سابقاً بآن «ارکان حرب» و بزرگترین ستاد راه ارکان حرب کل قشون» میگفتند - از نام آن تا اواسط دوره قاجاریه اطلاعی نداریم و از زمان قاجاریه است که لفظ فرانسوی آن، یعنی اتا ماژور *Etat-major* در برخی از کتابهای فارسی مثل تالیفات محمد حسنخان صنیع الدوله دیده میشود و چون سازمانهای نظامی بریکاد قزاق و قشون نمونه اطریشی در سال ۱۲۹۶ قمری تشکیل یافت و در این سازمانها روش نظام اروپائی ستاد تشکیل شد، لفظ ارکان حرب را قبول کردند تا آنکه از سال ۱۳۱۴ شمسی فرمان عالی حضرت فقید رضاشاه (بموجب فرمان شماره ۲۱۸۹) بجای آن، کلمه ستاد معمول گردید (مترجم)

۲ - ستاد که بانگلیسی آنرا *Staff* گویند بجز مفهوم نظامی خود (کمک کننده فرمانده)، بمعنی عصای بلند نیز میباشد و از قبول آن برای نام گروه کمک کننده فرمانده، بی گمان منظور این بوده که ستاد بمنزله عصای فرمانده است و فرمانده بدان تکیه می نماید (مترجم)

## آغاز ستادها :

از نظر تاریخی روشن نمودن اینکه در چه عصر و یا مکانی ستاد ایجاد شده است مشکل بوده و آغاز آن در تاریخ مه آلود قرون گم می شود. معینا می بینیم در جریان لشکر کشی های ملت ها، ستاد بطور وضوح با پیشرفت مستمر صنعت جنگ ظاهر میگردد. هنگامی که مسأله هدایت و رهبری عده های بزرگ در جنگ پیش می آید بکار بردن افسران ستاد الزام آور می شود و حتی يك نابغه جنگی اگر از يك نیروی روانی بزرگی هم برخوردار باشد باز از نظر جسم و مغز، نمیتواند تمام جزئیات مربوط بسازمان يك ارتش و قسمت اداری و پشتیبانی عملیات جنگی را شخصاً نظارت کند. هر وقت که بنظر او تهیه و تنظیم و نگارش طرح ها و گرفتن تماس با فرماندهان زیر دست پیش می آید اگر شخص و یا اشخاصی را برای کمک در این امر در نظر بگیرد در حقیقت ستادی برای خود ایجاد نموده است و سیستم های ستادی، عبارت از خط اتصال بین نیروی دراکه و شوق جنگجویی است.

اولین ارتشهایی که از میان تاریخ مه آلود اعصار قدیم در مدارک تاریخی ظاهر میشوند عبارت از قبایل چریکی فراعنه مصر هستند که تا اندازه ای دارای سازمان بوده اند. مأموریت این ارتش ها در ابتدای امر، عبارت از دفاع از دره رودخانه نیل در مقابل مهاجمین بوده است. سازمان آن خیلی بدوی و سیستم تدارکات آن متکی به غارت و یا همراه داشتن پاره ای احتیاجات اولیه است که بعضی از افراد با خود حمل می کنند و میتوان گفت در این ارتشها کار مهمی از نظر ستادی انجام نمیگیرد. ولی بعد از، از بین رفتن امپراطوری قدیم مصر و تسکون امپراطوری فتودال<sup>۳</sup> که سبب توسعه تجارت و فرهنگ میشد، رفته رفته يك قدرت نظامی

۳ - تاریخ باستانی مصر را به پنج دوره متمایز از یکدیگر تقسیم میکنند:  
 دوره پادشاهان افسانه ای از ۳۳۰۰ پیش از میلاد تا ۲۷۷۸ پیش از میلاد (شامل سلسله های ۲۰۱)  
 دوره امپراطوری قدیم از ۲۷۷۸ تا ۲۱۶۰ پیش از میلاد (شامل سلسله های ۳ تا ۱۰)  
 دوره امپراطوری میانه از ۲۱۶۰ تا ۱۵۸۰ پیش از میلاد (شامل سلسله های ۱۱ تا ۱۷)  
 دوره امپراطوری جدید از ۱۵۸۰ تا ۱۰۹۰ پیش از میلاد (شامل سلسله های ۱۸ تا ۲۰)  
 دوره آخر سلاطین مصر از ۱۰۸۵ تا ۳۳۲ پیش از میلاد (شامل سلسله های ۲۱ تا ۳۱)  
 برای آگاهی بیشتر رجوع شود به دو جلد تاریخ مصر قدیم تألیف دکتر بهمنش (مترجم)

بوجود آمد که دیگر منظور از وجود آن دفاع از دره نیل نبود بلکه هدف آن پیروزی و بدست آوردن سرزمین‌های تازه بود. از برکت وجود این ارتش، توتمس Thothmes اول در حدود قرن شانزدهم پیش از میلاد<sup>۴</sup> توانست سوریه و فلسطین را تصرف نماید. مدارک مربوط به نیروی‌های توتمس حاوی اشارات فراوانی در مباحثات فرعون باستادش میباشد و بنظر میرسد که این ستاد دارای سرویس اطلاعاتی و یک نوع سیستم اداری بوده است. در اواخر امپراطوری مصر قدیم، در بعضی از مدارک از «دبیران ارتش» نیز صحبت میشود و بنظر می‌رسد که دبیران ارتش عبارت از افسران عالی‌رتبه‌ای هستند که بعضی منتسب به عده‌ها و بعضی درستادند و وظیفه آنها بالاتر از دبیری باشد. وظائف آنها ظاهراً شامل تدارکات و حمل و نقل بوده است.

#### ستاد در دوره آشوری‌ها:

عظمت هر کشوری از روی امکانات سلاح‌هایش سنجیده میشود. در گذشته نیز چنین بود چنانکه مقارن قدرت فراغنه یک قدرت نظامی یعنی آشور با سلاح‌های بهتری بین دجله و فرات قد علم کرد و تسلط مصری‌ها تدریجاً از میان رفت. آشور یک ملت نازه نفس و دست نخورده و ملتی غیور و شکارچی و زائیده جنگ بود. این ملت صنعت جنگ را بیش از آنچه مصری‌ها تکمیل کرده‌اند کامل نمود. تاریخ زمان آنها پر از شرح جنگ‌هایی است که بین نیل و فرات روی داده است. در این جلگه وسیع است که ارتش‌های آشوری بتاخت و تاز درمی‌آیند و در رأس این ارتشها فرماندهان جنگی که امپراطوری آشور را بوجود می‌آورند قرار دارند. یکی از این فرماندهان سارگون Sargon (در سال ۲۲۲۲ قبل از میلاد بسلطنت رسید) و پسرش سناخریب (Sennacherib) است. در این دوره اسب نقش بزرگی را بخصوص با ارابه‌های بزرگ، بازی میکند و رسته سوار نظام ظاهری شود. در عین حال که کمانداران سنگین و

۴ - آآخر کاره توتمس Thothmes Aakhéperkaré سومین امپراطور از سلسله هیجدهم دوره امپراطوری جدید بود و از ۱۵۳۰ تا ۱۵۲۰ پیش از میلاد سلطنت کرده است.



سبك اسلحه و سواره نیز وجود دارند، سناخرب فلاخن اندازان و نیزه داران سنگین اسلحه را نیز بکار میبرد. مسأله استحکامات در آن عصر یکی از رشته های خیلی پیشرفته است و تاكتيك محاصره استحکامات تقریباً بمرحله یک علم رسیده است. بکار بردن خطوط خندق و نقب و کله کوچی ( برای شکستن درب قلاع) و نردبام و حتی بکار بردن توپخانه محاصره ای بشکل منجنیق معمول می شود. تکنیک آشوری در این باره کاملاً قابل مقایسه با قرون وسطی است و در قرون وسطی چیزی اضافه بر آنچه که مدتها قبل بآن آشنا بوده اند افزوده نشده است.

در این دوره پادشاهان جنگجو، تعدادی افسر برای مشورت درباره استعمال عده ها و تهیه طرح محاصره استحکامات داشته اند و همچنین ارتش هائی که اقدام بتصرف سرزمین های دوردست می نمودند محققاً از طرح های لوجستیک<sup>۵</sup> برخوردار می بودند و افسران لوجستیک آن ها محتملاً قابل مقایسه با دبیران نظامی مصر بوده اند.

#### ستاد در دوره هخامنشی :

با افول آشوری ها قدرت نظامی به مدی ها و پارسی ها منتقل گردید. اسامی کوروش بزرگ (در سال ۵۲۸ در گذشته است) و پسرش کمبوجیه (۵۲۹ تا ۵۲۲ قبل از میلاد) و داریوش کبیر (۵۲۲ تا ۴۸۶ قبل از میلاد) دوره اوج و اعتلاء پارسی ها را مشخص مینماید. این پادشاهان پاره ای تکنیکهای جدید را در علم جنگ بوجود آوردند و ای روشهای آشوری پایه سیستم نظامی آنها محسوب می شود و بدون شك مؤثر در طرق عمل و طرز فرماندهی ایشان بوده است.

تحت رهبری داریوش پارسیها عمل طراحی وهم آهنگی فرماندهی را به خیلی دورتر از مصری ها و آشوری ها گشاندند. در جنگهای داریوش که از پنجاب تا دون Don گسترده میشود، بدون يك تهیه دقیق، امکان چنین موفقیتی نمی بوده و اهمیت نسبی نیروها، لزوم کار يك ستاد را ایجاب می کرده است

۵ - لوجستیک ب معنی مسأله تدارکات بطور عام میباشد. (مترجم)

داریوش هرطور که این کاررانا مگزارى کرده باشد ترجمه آن غير از ستاد چيز ديگرى نخواهد بود. متأسفانه پاره اى از اطلاعات درباره داریوش از طريق يونانيها (هرودت) بدست ما رسیده است که ضمن اينکه قرائت آن بسيار سرگرم کننده است ولى واقعاً نمیتواند مقرون بحقيقت باشد.<sup>۶</sup>

کزنفون Xenophon که محققاً گفته هايش خيلى بيشتر از هرودت قابل اطمينان است مى گويد:

هنگامى که داریوش مشغول جنگ در طول سواحل [يونان] بود واحدهايش را از طريق دريا تدارك مينمود. داریوش کشتى هاى حمل و نقل مخصوصى براى حمل و نقل افراد و دواب داشته است. اينطور هم آهنک نمودن عمليات زمينى با پشتيبانى تدارکاتى از طريق دريا، مابين يك کارستادى خيلى عالى تر از آنچه بيشترها انجام ميشد، ميباشد. بالاخره داریوش است که يك رسته پياده نظام دريائى ايجاد نمود که بگفته هرودت واحدهاى آن در داخل هر کشتى مستقر گردیده بودند.<sup>۷</sup> داریوش شاخص يك مرحله مهم تاريخى نظامى و مبتکر عمليات مشترک زمينى و دريائى است.

قبل از داریوش، تا حدود سال ۵۰۰ قبل از ميلاد، پيشرفت و تکامل هنر جنگ فقط در آسياى صغير مشهود بود و در تمام اين دوره يك پيوستگى محققى هم ديده ميشود. ارايه که ابتدا بوسيله مصرىها استعمال گردیده بود بوسيله آشورىها تکميل شد.<sup>۸</sup> و سيستم نظامى آشورى بعنوان سرمشق براى مدىها و بعد کوروش که نيروهاى پارسى را بعد از مدتها سازمان داد، قرار گرفت.

۶ - هرودت کتاب هفتم (مترجم)

۷ - کتاب ششم بند ۳۴ (مترجم)

۸ - مؤلف در اينجا اشتباه کرده است زيرا بتأيد کلیه مورخان و نويسندگان، مصرىان استعمال اسب و ارايه را از هيکسوسها Hyksosses (ساکن آسياى غربى) که از قبائل نزديک به آريائىها بودند آموخته اند (رک. به کتاب آسياى قديم، مرکزى و جنوب خاورى تاليف آندره برتلو André Berthelot صفحه ۱۶-۱۷ چاپ پاریس سال ۱۹۳۰)

سیستم مصری که کمتر بهم پیوستگی داشت و فقط برای هجوم خوب بود تکمیل گردید و بشکل يك سازمان عظیم درآمد که به برکت آن، داریوش از هندوستان تا استپ‌های روسیه جنگ نمود و حتی پاره‌ای اصول عملیات مشترک را در عملیات نظامی بکار برد و کم‌کم يك سیستم ستادی نمایان شد که در این ستاد، افسران مأمور اطلاعات، مهندسی و متخصصین لجستیکی بچشم می‌خورد. تنها وظیفه ستادی که در این دوره، هنوز بطور وضوح دیده، نمیشود، عبارت از وظیفه عملیاتی میباشد. هیچ نوع علائمی وجود ندارد که پادشاهان جنگجوی این عصر، این وظیفه را بیکدیگر از زیر دستان بعنوان نماینده خود واگذار کرده باشند. اما قدر مسلم اینکه، در آن روز گاران فرماندهی کردن قبل از هر چیز عبارت از تهیه طرح‌های عملیاتی و صدور اوامر و نظارت بر اجرای آنها بوده است و در این دوره فرمانده وظائف خود را مانند يك مزیت شخصی تلقی میکند. از آغاز امر ارجحیت وظیفه عملیاتی قویاً برقرار است و با اینکه وظائف لجستیکی بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته و حائز اهمیت بسیار خواهد شد معیناً این تقدم عملیاتی در خلال قرون حفظ خواهد گردید.

پایان

## انتقاد؟

اغلب چنین میدانند که « هر کس نثر فارسی را کم و بیش درست بنویسد میتواند کتابی را بردارد، از مسند تفوق بر آن بنگرد و درباره آن هر چه می خواهد بگوید یعنی بحث انتقادی بر کتابی بنویسد ».

[و حال آنکه] « رسم جهان متمدن بر آن است که انتقاد کتابی را از کسی بخواهند که برتر از مؤلف یا لا اقل همطراز او باشد. منتقد کتاب مسلماً باید تحقیقات و انتشارات اصیل داشته باشد و نزد اهل علم بعنوان صاحب نظر شناخته شده باشد ».

با تصرفاتی نقل از مجله راهنمای کتاب

شماره زمستان ۱۳۴۴ سال هشتم، ص ۱۰۲

# باستان‌شناسی

بتلم : پروفیسور ر . گیرشمن

R. GHIRSHMAN.

کشف دو آتشکده

پارتی در مناطق نفت خیز

ایران

در شماره مورخه ۱۹۶۴ ( تیر ماه ۱۳۴۳ ) مجله اخبار مصور لندن از شرح اقدامات و کشفیاتی که بوسیله هیأت باستان شناسی فرانسوی در برده نشانده بختیاری انجام شده بود سخن رفت و اینک بی مناسبت نیست که از سومین مرحله کاوشهایی که در این ناحیه ، در بهار سال ۱۹۶۶ (۱۳۴۵) اجرا شد نیز سخنی گفته شود .

برده نشانده محلست که در ناحیه بختیاری و در دامنه زاگروس بفاصله خیلی کمی از خلیج فارس واقع است و این منطقه در قلب سرزمینهای نفت خیز ایران قرار دارد و هیأت علمی کاوشهای باستان شناسی فرانسوی با همکاری های صمیمانه اولیای کنسرسیوم نفت ایران از جمله آقایان جی . وارد و و . ه . ماگنس که تسهیلاتی در این راه فراهم ساختند ، توفیق یافت کاوشهای خود را در این ناحیه دنبال کند .

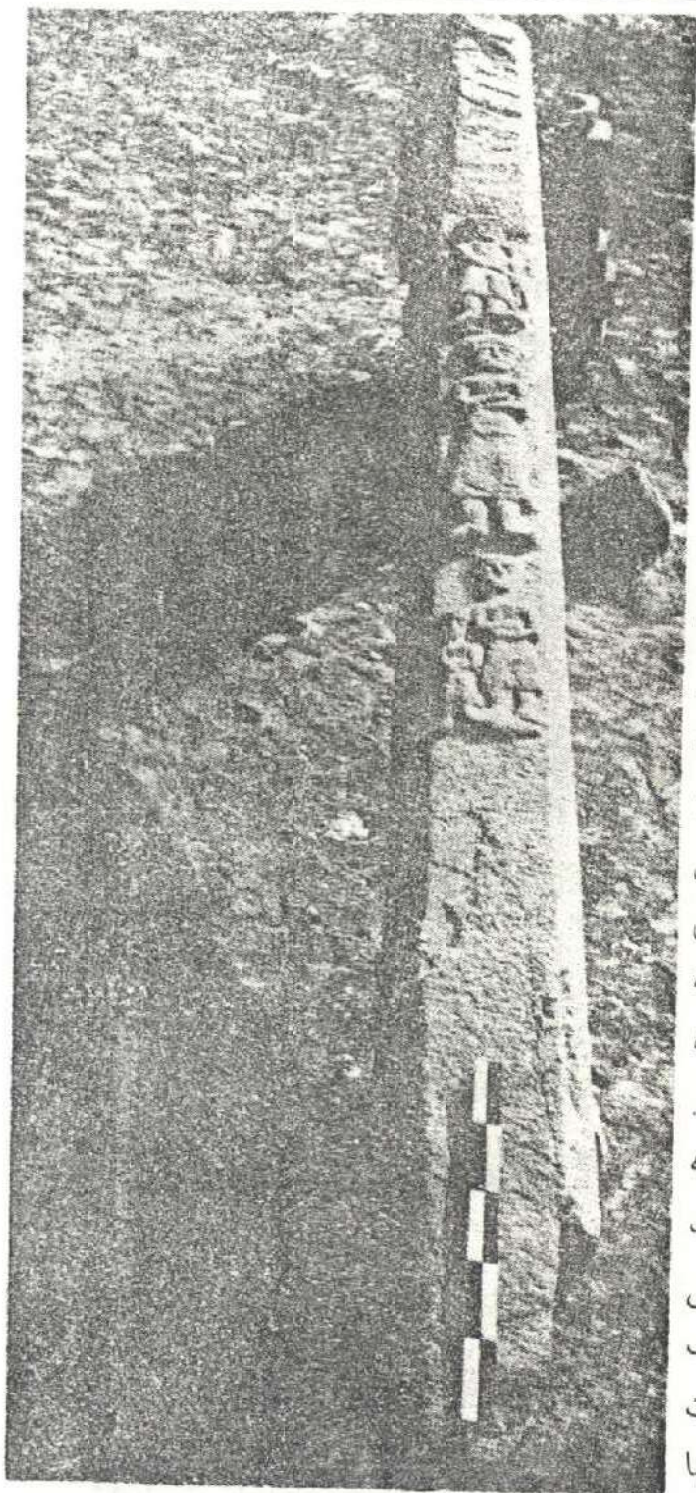
ترجمه : سر تیب هاشم حجت

هیأت باستان شناسی فرانسوی ، در این محل موفق بکشف آتشکده ای گردیده است که اینک بشرح آن میپردازیم :  
خاک برداری از روی قسمت فوقانی این پرستشگاه که محل افروختن آتش بوده است موجب شد که نمای شمالی آتشکده نمایان شود.



تصویر ۱ - قسمت سلطنتی پرستشگاه که اخیراً کشف شده است بصورتیکه از قسمت اصلی پرستشگاه دیده میشود .

این نما بوسیله پلکانی بزرگ و با شکوه بدو قسمت تقسیم شده و بریک ستون چهار گوش که بر پایه ای بنا شده تکیه دارد . سال گذشته هیأت حفاری مزبور در محل همین پایه به یافتن چند قطعه سنگ حجاری شده موفق گردید که



متعلق بدوره پارتها بوده و پس از خراب شدن معبد این قطعات باطراف پراکنده شده بودند. در همان سال نیز توسط ابن هیات مجسمه‌ای از سر یک مرد را یافتند که در بین قطعات خرد شده مجسمه‌های پرستش کنندگان که احتمالاً بوسیله خود آنها بر پا شده بوده بدست آمد. این مجسمه دارای سمیل و ریشی شبیه به سبک دوره ناپلئون سوم میباشد. در قسمت پائین پرستشگاه که تاریخ بنای آن نسبت به قسمت بالا جدیدتر است (سالهای اول میلادی) یکی از شاهزادگان محلی ساختمان منفردی شامل سه اطاق مستطیل شکل بنا کرد، که از داخل بیکدیگر راه ندارند. درهای این سه اطاق بایوانی که دارای یک ردیف ستون میباشد باز میشود. در طول این نمارواقی است که سقف آن روی دو ردیف ستون (هر ردیف مرکب از هشت ستون) قرار دارد و از این ستونها فقط پنج ستون باقی مانده که همگی دارای اشکال مختلفی

تصویر ۲- یکی از ستونهای بنای سه اطاقه عمارت معبد با نقوش چهارنفر از پیروان

هستند و در حال حاضر در اطراف این بنا روی زمین پراکنده شده اند. روی یکی از این ستونها نقش چهار نفر حجاری شده است. این نقوش برجسته بوده و نسبتاً خالی از ظرافت میباشند. در نزدیکی این ستون سر ستونی افتاده است که دارای نقشهای برجسته در چهار طرف می باشد باین ترتیب که روی دو طرف آن تصویر دو شاهزاده نقش شده که دست راست خود را به نشانه عبادت یاسو گند بلند کرده اند، بطوریکه کف آن بطرف خارج است. در طرف سوم، سر ستون نقش یک رب النوع زن<sup>۱</sup> (؟) بانیزه ای در دست و روی طرف چهارم آن نقش یک رب النوع مرد که او هم نیزه ای در دست دارد دیده می-شود. (تصاویر ۳ و ۴)



تصویر ۴



تصویر ۳

تصویر ۳ و ۴ - نقش یک زن و یک مرد که نیزه در دست دارند و شاید نماینده خدایانی باشند.

سر ستون دیگری هم در نزدیکی سر ستون اولی افتاده که شکسته و چندتکه شده است. این سر ستون تقریباً نظیر اولی است و در سه طرف آن نقشهایی بشکل

۱ - احتمالاً نقش آناهیتا (مترجم)



گل‌داودی همراه با پیچک دیده میشود ولی طرف چهارم منقوش نیست. این سرستون متعلق به یکی از ستونهای ردیفی است که مقابل دیوار نمای سه اطاق عمارت منفرد قرار گرفته و چون سه طرف آن در معرض دید قرار داشته فقط روی همین سه طرف کار شده است.



تصویر ۵ - يك مجسمه كوچك مفرغی که در برده نشانده یافته شده و يك شاهزاده اشکانی را نشان میدهد.

بنای منفرد که دارای سه اطاق است مانند بقعه پرستشگاه منهدم و غارت شده است و در نتیجه بعضی از کارهای هنری چه سنگی و چه مفرغی خرد و نابود گردیده است. فقط بعضی از تکه‌های کوچک از دست تطاول و دستبرد مصون مانده است. بطوریکه معلوم است در گذشته مجسمه‌های مفرغی بسیار در این پرستشگاه وجود داشته که امروز فقط بعضی از قطعات کوچک آنرا میتوان یافت. در میان قطعات کوچک، يك مجسمه كوچك مفرغی (تصویر ۵) متعلق بیک شاهزاده محلی وجود دارد که دارای سبیل و ریش نوك تیزی است و موهای این شاهزاده در يك نیم تاج بسته و شلوارش داخل چکمه قرار

گرفته است و نوك پای چکمه نیز بصورت برگشته میباشد. این شاهزاده مانند امپراطوران، شاخ‌بزی شبیه شاخ بزافسانه‌های یونانی که احتمالاً نشانه وفور نعمت و آبادانی کشورش میباشد در دست چپ دارد و در دست راست نیزه‌ای بعلامت قدرت داشته که مفقود شده است. نزدیک این مجسمه مفرغی، مجسمه كوچك دیگری سربی بدست آمده که نماینده يك جنگجوی اشکانی در لباس محلی خود است.

از جمله آنچه که از دست دزدان و غارتگران مصون و باقیمانده است نزدیک به

پنجهزارسکه مفرغی عیلامیست که بنظر میرسد آنها را در مدخل درمر کزی کاخ پخش کرده و روی آنها سه قطعه سنگ بزرگ قرار داده بودند. بررسی و مطالعه این سکه‌ها بدون شك ما را بیک طبقه بندی صحیح قادر میسازد و نکات و اطلاعات تازه‌ای درباره این سلسله پادشاهی که ناشناخته مانده است روشن خواهد ساخت. فاصله تقریباً ۲۵ کیلومتر از برده نشانده در مسجد سلیمان پرستشگاه دیگر است نظیر پرستشگاه اولی که دارای محلی برای برافروختن آتش بوده است و



فعلا در زیر يك مقبره عظیم بالنسبه جدید التأسیس واقع در قبرستان محلی پنهان است. بواسطه فراوانی سنگهایی که متعلق بکوههای اطراف این منطقه میباشند تمام قبرهای این گورستان بوسیله تخته سنگهای عظیم پوشانیده و محصور شده است ولی روی یکی از قبور بجای تخته سنگ، يك قطعه بزرگ از مجسمه يك اشراف زاده اشکانی قرار دارد و لباسی که بر تن این اشراف زاده اشکانی است يك قبای بلند چین دار است. (تصویر ۶)

تصویر ۶ - يك قطعه حجاری شده از مجسمه يك اشراف زاده اشکانی که بعنوان سنگ قبر در مسجد سلیمان بکار رفته است.

سایر مجسمه های این پرستشگاه مربوط به پیروان آتشکده است که احتمالاً آنها را در حالت عبادت برپا کرده اند

و ظاهراً جای این مجسمه ها گرداگرد پرستشگاه بوده است.

پیش از اقدام بحفاری در این ناحیه کشاورزان دهات اطراف که در پیرامون این پرستشگاه بکشت و زرع مشغول بوده اند سرمجسمه ای سنگی یافته بودند که متعلق به ملکه ای بوده که موهای سرش را از پشت در یک نیم تاج مزین بگل بسته است.



تصویر ۸

تصویر ۷

تصویر ۸ و ۷ - دو سرسنگی يك ملکه و يك مرد که در مسجد سلیمان در يك آتشکده بوسیله دهقانان یافت شده است.

(تصویر ۷) و همچنین سر يك مرد با آرایش خاص سرها و طرح غریب آن که مانند فلس های ماهی روی یکدیگر قرار گرفته نیز بدست آمده است. (تصویر ۸)

پایان

## تاریخ و مورخ

وظیفه مورخ این است که خواب فراموش شده شب را به بیداری صبح برگرداند.

Michlet    میشله

☆☆☆

برای تاریخ نویسی، خود را با آثار عصر قدیم باید آشنا ساخت.

August Boeckh    اگوست بوک

☆☆☆

تاریخ از آنگونه علوم و مطالعاتی نیست که مغز آرام و کوشش و زحمت زیاد برای آن کافی باشد. تاریخ با عمیق ترین مسائل زندگی بشری سر و کار دارد و مستلزم آنست که شخص همه وقت و همه وجود خود را وقف آن کند.

در این فن، روح بهمان اندازه که برای یک شعر یا یک کار هنری لازم است، مورد احتیاج است. شخصیت انفرادی نویسنده باید در نوشته او منعکس باشد.

Erneste Renan    ارنست رنان

(از کتاب فلسفه تاریخ تالیف امری نف)

## فداکاریهای تاریخی

### در تاریخ ایران

تاریخ فداکاریهای زیاد دیده است ، در واقع سطور عمده تواریخ عالم را فداکاری های مردان از جان گذشته نگاشته است . میلیونها سرباز در همین سرزمین ایران در طی قرون متمادی کشته شده و جان سپرده اند تا قومیت ما بر جای مانده است . بنابراین اگر در باب فداکاری این همه از جان گذشته بخواهیم سخنی گوئیم ، حساب از این حرفها بیرون است و موردی هم ندارد . زیرا در کتب تاریخی فراوان هست .

نوشته :

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

استاد دانشگاه

اما در اینجا ، من خواسته ام نمونه های يك نوع خاص فداکاری را نشان بدهم که در واقع فداکاری نیست ، ایثار بنفس است . اگر سربازی جان بکف جلو میرود که با دشمن بجنگد ، درین جنگ هر چند وضع او وخیم باشد ، باز احتمال يك درصد موفقیت در ذهن خود دارد ، حساب میکنند که شاید بهمین يك گلوله ، کار دشمن ساخته شد ، شاید دشمن

فرار کرد ، شاید بلائی حاصل شد و توفیق نصیب من شد ، آنوقت شاهد پیروزی در آغوش من است و من به کام دل خواهم رسید ... اما وقتی که آدم اطمینان داشته باشد که بایک قدم جلو گذاشتن، مرگ و شکست قطعی است و هیچ امیدی از هیچ سوبه توفیق نیست ولی با همه اینها دست از جان بشوید ، این دیگر حد فداکاری است .

من در اینجا به ذکر دوسه نمونه ازین فداکاریها در تاریخ ایران می پردازم و گمان کنم نمونه آنها در تاریخ ملل دیگر عالم بسیار کم باشد یا اصلا نباشد . این وقایع ، بی گزاف ، جریان تاریخ ایران را عوض کرده است . فداکاری مرد در برابر زن یا گذشت زن و شوهر و یا روابط پدر و فرزند و امثال آن نیست ، فداکاری به تمام معنی سیاسی و جانبازی است ، آنها در مملکتی که روزگاری اصل سیاست بره الملک عقیم ، و سیاست پدر و مادر ندارد ، بنیان شده بود در همان سرزمینی روی داده است که بزرگترین شاعر انسان دوست و اخلاقی آن - سعدی - در سیره بسیاری از مردمش ناچار شده است بگوید :

چو از سر بگذرد آب خطر مند      نهد مادر بزیر پای ، فرزند



دو هزار و پانصدسال - یا بیشتر - تاریخ شاهنشاهی مداوم ، البته بدون فداکاری های خرد و بزرگ پدید نیامده است ، درین سیر بی انقطاع نام سر - سلسله و شاهان بزرگی چون کوروش و داریوش و اردشیر و انوشیروان و یزدگرد و بابک و یعقوب و شاه اسمعیل و . . . بسیار برده شده است ، اما در کنار این شخصیت های بزرگ ، کسان دیگری هم قرار دارند که هر چند از جهت شهرت به پای این بزرگان نرسیده اند ، اما از جهت فداکاری در سرلوحه تاریخ قرار میگیرند ، زیرا اگر فداکاری عبارت ازین باشد که آدمی از جان و مال و شخصیت خود بگذرد تا وطنش پایدار و سرافراز بماند و در عین حال بداند که این فداکاری او کوچکترین سود و حاصلی در آن حال و در آینده برای او و عقباش ندارد و جز نابودی و نیستی حاصلی برای او نیست ، اینان چنین کاری کرده اند .

اروپائیان و آمریکائیان به سنت دیرین خود آئینی دارند که پس از هر جنگ بزرگ و مهمی به افتخار پیروزیهای که در آن جنگ داشته اند یا فداکاریهائی که کرده اند، بنای یادبودی می سازند و آنجا را به نام « قبرسرباز گمنام » می خوانند و هر سال طی مراسمی از آن تجلیل بعمل می آورند. این سرباز در واقع خیالی است، حقیقت ندارد و این قبر بیاد هزاران سرباز گمنامی ساخته شده است که در جنگ جان سپرده اند...

ما، در صدر تاریخ خود، اتفاقاً به یک چنین سرباز واقعی فداکاری که گمنام مانده است بر میخوریم. تواریخ نامی ازین سرباز نمی برند، اما شرح فداکاریهای او را به دقت ضبط کرده اند. فداکاری بزرگی که امروز ما در نتیجه همین فداکاری، جشن دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی خود را می گیریم. اگر این فداکاری این سرباز انجام نشده بود مطمئناً تاریخ ایران - تمام تاریخ ایران - به صورت دیگری ورق خورده بود.

اکنون توضیح میدهم: پس از آن که کوروش کبیر برای تسخیر کشور بزرگ و ثروتمند لیدی داخل آسیای صغیر شد (۵۴۶ ق م) و از رود هالیس (فزل ابرماق) گذشت، کرزوس پادشاه ثروتمند و مقتدر لیدی با سپاهی عظیم که از سربازان کشورهای مختلف تشکیل شده بود به مقابله کوروش شتافت. توصیف این جنگ را کزنفون مورخ معروف یونانی چنین بیان مینماید: <sup>۱</sup>

کوروش در سر دسته ای از سوار نظام حرکت کرده به پهلوی جناح راست دشمن حمله ور شد و با نهایت سرعت داخل این قسمت شد، سپس یک دسته از پیاده نظام که از عقب او روان بوده بی اینکه ترتیب را بهم بزند، به صفوف دشمن در جاهای مختلف هجوم آوردند. یکی از سرداران در حالی که دسته اشتر سواران را بر طبق فرمان کوروش در پیش داشت با جناح چپ به حرکت درآمد ازینجهت که اسبها به مسافت زیاد هم نمیتوانند شتر را ببینند، اسبهای دشمن بی اختیار روبه فرار گذاشته و در حین فرار به یکدیگر تنه زده یکی دیگری

را می‌انداخت. در همین حال عرابه‌ها نیز به حرکت درآمدند و صف دشمن شکافته شد.

سپاهیان مصری که از قشون کزروس بودند به مقاومت پرداختند و صف خود را فشرده ساختند اما در همین حال عرابه‌های سپاه ایرانی در حالی که داسها و شمشیرهای آن می‌چرخید به میان سپاهیان مصری زده و اکثر سپاهیان مصری در همانجا که ایستاده بودند زیر سم ستوران و زیر چرخهای عرابه‌سر-نگون و خرد شدند بهر جا که داس عرابه‌ها می‌رسید آدم و سلاح را قطعه قطعه می‌کرد، درین احوال مصریهایی که سالم مانده بودند با پارسیها درآویختند و جدالی مهیب با نیزه و شمشیر و زوبین در گرفت. نیزه‌های آنها محکم و دراز بود؛ سپرها کاملاً بدن را میپوشاند. مصریها سپرهایشان را بهم فشردند و بدین طریق يك ستون زره پوش تشکیل داده سخت حمله کردند. در این وقت پارسیان که سپرهایشان از تر که بید بافته شده بود چون نتوانستند حملات را دفع کنند پس رفتند، آنها عقب می‌نشستند ولی پشت به دشمن نمی‌کردند، بدین منوال کمک‌کنان می‌زدند و می‌خورند. کشتاری مهیب در گرفت. چیزی در فضا جز چکاچاک نیزه و زوبین و غوغای سربازان شنیده نمی‌شد. در این حال کوروش در رسید و متوجه شد که پارسیها عقب نشسته‌اند، ملول شد و برای جلوگیری از پیش آمدن دشمن بهترین وسیله را درین دید که پشت سراورا بگیرد. سپاهیان به فرمان او باز به حمله پرداختند مصریها چون کوروش را دیدند فریاد بر آورد که دشمن از عقب حمله می‌کند و در حالیکه زخم‌های زیادی برداشته بودند برگشتند و جدال بین پیاده و سوار شروع شد.

درینجا گزنفون از فداکاری يك سرباز ایرانی گفتگو می‌کند که کم‌نظیر است، یعنی دو واقع جزیک نمونه دیگر از آن آنها باز در تاریخ ایران نمیتوان دید. گزنفون گوید:

یکی از مصریها که سرنگون گشته وزیر پاهای اسب کوروش افتاده بود شمشیر خود را به شکم اسب کوروش فرو برد و آن حیوان روی پا بلند شد و کوروش را بر زمین زد.



اهمیت موقع را توجه کنید. سردار سپاه در حالی که بسیاری از سپاهیانش عقب نشسته‌اند در میان سپاهیان زخم‌دیده دشمن از اسب در افتاده است و با پای پیاده در حالی که شناخته شده، یعنی سر باز دشمن میدانند که او کوروش است - میان سپاهیان سوار و پیاده خونخوار مصری گرفتار است و هیچ راه چاره و حتی فرار هم ندارد....

در همین حالت وحشتناک و درین میدان و انفسا که روز قیامت را بیاد می‌آورد و در واقع همان سر بازان ایرانی هم تنها فکرشان اینست که چگونه خود را از میدان فرار دهند، یکی از مستحفظان و قراولان یعنی یکی از افراد گنارد مخصوص کوروش، با اینکه میدانست اگر اندک توقفی کند در چنگ دشمن ریزریز خواهد شد، این سرباز در این حالت، موقعیت بزرگ را درک کرد، من نمیدانم او به چه چیز اندیشیده است، باید حتم داشت که جز مسأله پیروزی بردشمن و اعتلای وطن هیچ چیز در آن دخالت نداشته، زیرا او در این لحظه با اینکه میدانست که اگر اسب خود را رها کند مطمئناً نابود خواهد شد، و با اینکه میدانست هیچکس در چنین وضعی منتظر چنین فداکاری ازو نیست، با اینکه می‌فهمید که اگر جان بدر برد، هیچکس هیچوقت ازو بازخواستی نخواهد کرد، زیرا همه در فکر آن بودند که خود را نجات دهند «ومن نجا برأسه فقد ربح»، آری، در چنین حالتی این سرباز فداکار به تمام معنی، از اسب به زیر جست، یعنی خود پیاده شد و پیش آمد و رکاب اسب را گرفت و پای کوروش را در آن کرد و کوروش را بر اسب نشانید.

همه این کارها در چند ثانیه انجام گرفت، یعنی آنقدر سریع صورت گرفت که فرصت نداد يك شمشیر یا نیزه مصری از غلاف در آید و متوجه سینه کوروش بشود.

کوروش بر اسب نشست. و از معرکه جان بدر برد، سپس بقیه سپاهیان دلگرم شده و پای فشردند و مصریان را عقب زدند و سپاهیان کرزوس پراکنده شدند و فتح نصیب کوروش شد و سارد به تصرف او درآمد. از آن روز تا کنون

بیش از دو هزار و پانصد و ده سال می گذرد و ما که امروز خاطره جشنهای ۲۵۰۰ ساله را تجدید می کنیم، در واقع باید قومیت خود را مرهون فداکاری و از خود گذشتگی این سرباز فداکار بدانیم.

سربازی که پس از این فداکاری - یعنی پس از بخشیدن اسب خود - مطمئناً در زیر شمشیرها و نیزه های مصریان پاره پاره شده است. سربازی که حتی کوروش هم نتوانسته درین لحظه نام او را بخاطر بسپارد و باز گو کند، در واقع هیچ چیز جز خاطره فداکاری این سرباز گمنام از باقی نمانده است.

من پیشنهاد می کنم که سپاهیان ایران، به یاد بود این سرباز، در جشنهای ۲۵۰۰ ساله، قبر سرباز گمنام خود را در محل مناسبی برپا کنند که همه سرداران و سربازان در پیشگاه او سوگند خورند و یاد فداکاری او سرمشق آنان تا پایان عمر نظامی آنان باشد.

از نمونه این فداکاری، یکی دیگر در تاریخ ایران هست که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

=۲=

بند سیزدهم کتیبه عظیم بیستون که از داریوش کبیر باقی مانده گوید: «... من آمدم، در ماه باغ یادیش، روز دهم، من با کمی از مردم، این گئوماتای مغ را - با کسانی که سر دسته همراهان او بودند - کشتم» و بندهیجدهم گوید: «... اینها هستند اشخاصی که همراه من بودند - و وقتی که من گئوماتای مغ را کشتم - اینها دوستان منند: وین دفرنه، اوتانه، گئوبروو، ویدرن، بغابوخش، اردومیش...»

البته کار به این سادگی که کتیبه میگوید ختم نشده است، در قیام داریوش وقتی این گروه به کاخ گئومات داخل شدند، یک جنگ شدید تن بتن در گرفته که باز با فداکاری یک تن توام بوده است:

«... دم در بزرگ، قراولان، بادیدن این هفت تن که از خانواده نجباء بودند ممانعتی نکردند، اما در داخل کاخ، خواجه سریان به تکاپو افتادند و جلوی واردین را گرفتند، اما هم قسم ها شمشیرها را از غلاف کشیده، خواجه ها را

کشته و داخل خوابگاه مغ (گنومات) شدند ، گنومات و برادرش ، به مقاومت آمدند ، یکی کمانی بدست گرفت و دیگری نیزه ای ، اما کمان به کار نیامد ، چه دشمنان خیلی نزدیک بودند ، برادر مغ بانیزه چشم «وین دفرنه» را کور کرد گنومات بخوابگاه دیگر درید و در را بر روی خود بست ؛ داریوش و گبر یاس (گنوبروو) با فشار در را شکسته داخل شدند . گبر یاس به مغ چسبید و مغ هم که پهلوان بود او را گرفت ، چنان درهم آمیختند که داریوش در تردید ماند که چه کند ، زیرا می ترسید اگر ضربتی وارد آورد به گبر یاس اصابت کند .

لحظه ای حساس بود ، از پشت سر ممکن بود همین لحظه عده ای از قراولان برسند و کار داریوش و همه را یکسره کنند ، سر نوشت آنها به موئی بسته بود ، داریوش تردید داشت که تیر اندازی کند ، زیرا ممکن بود بهترین دوستانش با تیر خود او کشته شود ، اما گبر یاس که تا این لحظه ساکت بود ، خود مشکل را حل کرد ، رو بداریوش کرد و گفت :

- چرا بیکار ایستاده ای ؟

داریوش جواب داد ، - می ترسم اگر حمله کنم ضربت به تو بخورد .

گبر یاس گفت : بزنی ، بزنی ، و تو اینکه هر دو بیفتیم

داریوش زد و اتفاقاً مغ افتاد ، نه رفیقش .

اگر خوب دقت کنیم ، حرف رفیق داریوش در اینجا از روی منتهای فداکاری گفته شده است ، چه در اینجا هم ، امید پادشاه و نتیجه ای نبود ، بلکه صدی نود و نه احتمال مرگ بود ...



باز در کتیبه عظیم داریوش در بیستون ( بند ۱۹ ستون اول) آمده است :  
 « داریوش شاه گوید ، پس از آن من بطرف بابل رفتم ، ... جنگ کردیم و اهور مزدا یاری خود را بمن اعطاء کرد ، به اراده اهور مزدا ، لشکری را که فرمانده آن ندی تبیر بود شکست فاحشی دادم ، دشمن خود را در آب انداخت و آب او را برد ، روز دوم ماه انامک بود که این جنگ رویداد .»

اما تسخیر بابل بهمین سادگی نبوده است. هرودوت گوید: بابلیان در دوران فترت و حکومت هفت ماهه گنومات مغ خود را برای شورش آماده میکردند و وقتی که شورش علنی گشت، بابلیها برای اینکه از جهت مدافعه در برابر دشمن هیچگونه علاقه و آلودگی نداشته باشند کاری کردند که اکنون شرح میدهم: همه مردان، غیر از مادر خود، فقط یکی از زنان خانه خود را که بیش از دیگران دوست میداشتند نگهداشتند و بقیه را در محلی گرد آوردند و کشتند، زنی که هر يك از آنها برای خود نگه داشته بود برای آن بود که برای شوهر خود غذا تهیه کند، و علت اینکه بقیه را کشتند آن بود که در مصرف آذوقه صرفه جوئی شود!

همینکه خبر این شورش بداریوش رسید، تمام سپاه خود را گرد آورد و بسوی بابل حرکت کرد، وقتی در برابر قلعه شهر رسید آنرا محاصره کرد، اما اهالی بابل چنین وانمود کردند که از این محاصره چندان ناراحت نمیشدند آن ها به بالای حصارهای شهر رفتند و به رقص مشغول شدند و داریوش و سپاه او را مستخره کردند، یکی از آنان این سخن پر کنایه را خطاب به پارسی ها بر زبان جاری کرد: «پارسی ها، از چه اینطور وقت خود را در زیر حصار شهر ما تلف میکنید، بهتر آنست که باز گردید، اگر راست است که قاطری بزاید، شما نیز میتوانید بابل را تسخیر کنید»...

در ماه بیستم، زوپیر، فرزند مگابیز، شاه اعیان سازی شگفت شد: یکی از قاطرهایی که برای حمل آذوقه او بکار میرفت گره ای زائیده بود. پس در باره این اعیان در اندیشه شد و سخن آن مرد بابلی را بخاطر آورد که در آغاز محاصره گفته بود: وقتی شهر را تسخیر خواهید کرد که قاطرها بزایند... چون بنظر میرسید که تقدیر روز سقوط بابل را نزدیک کرده، زوپیر بنزد داریوش رفت و پرسید که آیا واقعا مایل است بابل را تسخیر کند؟ و چون پادشاه در پاسخ گفت که با شوق فراوان خواهان تسخیر شهر میباشد، زوپیر در اندیشه شد....

در اینجا لازم است به میزان فداکاری این مرد آشنا شویم و ببینیم که چگونه نقشه تسخیر بابل را کشید. هرودوت گوید:

« زوپیر پس از تفکر دانست که راه تسخیر این شهر مستحکم آنست که خود را مثله کند و بعنوان فراری به اردوی دشمن پناه برد. وی لحظه‌ای تردید جایز ندانست و بزودی حاضر شد خود را بطور علاج ناپذیر مثله کند، پس بینی و گوشهای خود را برید و گرداگرد سر خود را تراشید و بدن خود را بضرب شلاق خون آلود کرد و بدین حال بحضور شاه رفت.

داریوش از مشاهده مردی از عالیترین طبقه اشراف که چنین مثله شده بود سخت بر آشفت و از جای خود جستن کرد و باشتاب از او پرسید که چه کسی او را چنین ناقص کرده و علت آن چیست؟ زوپیر پاسخ داد:

« سرور من، هیچکس غیر از تو قدرت ندارد که شخصی مانند مرا باین حال اندازد، هرگز دست خارجی مرا باین روز نینداخته است، من بدست خود این جراحات را بر خود وارد کردم و علت آنست که از اینکه بابلی‌ها پاریسی‌ها را مسخره میکردند ناراحت شدم. »

داریوش از اینکه این جوان خود را بدین صورت ناقص کرده است خشمگین شد و به روایت هرودوت در ابتدا با او به تندی و خشونت گفتگو کرد، اما زوپیر توضیح داد که چگونه به بابل خواهد رفت و به آنها تسلیم شده و - بموقع دروازه‌های شهر را خواهد گشود.

وقتی بابلی‌ها یکی از برجسته‌ترین سران پارسی را مشاهده کردند که بیستی و گوشهایش بریده و اندامش از خون و اثر شلاق تیره شده است، اطمینان یافتند که او راست میگوید و حاضر شدند آنچه او میخواهد در اختیارش گذارند. او حتی برای « رد گم کردن » یک بار جنگی در خارج دروازه با پاریسیها کرد و تنی چند را هم کشت، و چون بابلیها کاملاً فطمئن شدند او را به نگاهبانی قسمتی از حصار شهر گماشتند، و او توانست دروازه مهم « کیسی » و « بلوس » را بگشاید و پاریسیها را بداخل شهر در آورد. باین ترتیب بابل به تصرف داریوش درآمد.

رفتار این سردار فداکار را که بدون اطلاع داریوش و بدون ذره‌ای چشمداشت و امید به مقامات آینده، خود را ناقص کرد و سلامت خود را فدای وظیفه نمود، جز فداکاری و ایثار به نفس چگونه میتوان تعبیر کرد؟

= ۳ =

روزی که سپاهیان نامعدود یونانی لشکریان مزدور اسکندر راههای آسیای صغیر را پشت سر نهاده و صور و غزه و بابل و شوش را در هم نوردیدند و دارای سوم آخرین شاهنشاه هخامنشی آواره دشت و بیابانها شد، یک سرباز فداکار، مدتها راه را بر اسکندر بست.

اسکندر گمان داشت که بعد از تسخیر شوش (پای تخت دوم هخامنشی) دیگر مقاومت شدیدی در برابر او نخواهد شد، او با ۹ هزار پیاده و سپاهیان مزدور یونانی و سه هزار تن از مردم تراکیه از تونس بطرف فارس برافشاد. پس از پیمودن قریب ۳۰ فرسنگ راه بمحلی رسید که آنجا رادروازه شوش یا «در بند پارس» نوشته اند و برخی از محققین احتمال داده اند که این معبر همان راه عبوری باشد که امروز بتنگ «تنگ آب» معروف است. این معبری بوده که راه بین شوش و پارس محسوب میشده است.

در اینجا یک سردار ایرانی، بنام آری برزن با ۲۵ هزار سپاه خود را برای مقابله با اسکندر آماده کرده بود، آنطور که آریان گوید: این سردار درین تنگ دیواری ساخته بود، و قتیکه مقدونیها پیش آمده بجائی رسیدند که موافق مقصود سردار مزبور بود، پارسیهاسنگهای بزرگ از بالای کوه بزیر غلطانیدند، این سنگها با قوتی هر چه تمامتر باین آمده در میان مقدونیهای افتاد، یاد راه به برآمدگی یاسنگی برخورد می شد و با قوتی حیرت آورده میان مقدونیهای پراکنده گرو هائی را پس از دیگری می خوابانید. علاوه بر آن مدافعین معبر از هر طرف باران تیرو سنگ فلاخن بر مقدونیها میباریدند. خشم مقدونیها را در این احوال حدی نبود، چه می دیدند که در دام افتاده اند و تلفات زیاد میدهند بی- اینکه بتوانند از دشمن انتقام بکشند.

بنابر این می گویند که زودتر خودشان را به پارسیها رسانیده جنگ تن به تن کنند، با این مقصود به سنگها چسبیده و بکدیگر را کمک کرده تلاش میکردند که بالا روند، ولی هر دفعه سنگ بر اثر فشار از جا کنده میشد و برگشته روی کسانی که بدان چسبیده بودند می افتاد و آنها را خرد می کرد،

وضع مقدونیها چنان بود که نه میتوانستند توقف کنند و نه پیش روند، سنگری هم نمیتوانستند از سپرهای خود بسازند زیرا چنین سنگری در مقابل سنگهای عظیم که از بالا با آن قوت حیرت آور به زیر می آمد، ممکن نبود دوام آورد. اسکندر از مشاهده این احوال غرق اندوه و خجالت گردید. بالاخره اسکندر چون دید که چاره جز عقب نشینی ندارد، حکم عقب نشینی داد و سپاهیان مقدونی دم سپرهایشان را تنگ بهم چسبانیده و روی سر گرفته چندین فرسنگ عقب نشستند.

مقاومت آری برزن نتیجه بخش بود، اما درین حال اقبال اسکندر مدد کرد و مردی غیر ایرانی را که باحوال آن حدود آشنا بود بحضورش آوردند و او با تهدید و تطمیع توانست این مرد را که از اهالی لیکیه آسیای صغیر بود درین حدود چوپانی میکرد بفریبد و راهی نا آشنا برای شبیخون زدن بر آری برزن بیابد.

اسکندر شب وارد این راه شد و در میان سکوت و خاموشی بی اینکه شیپور حرکت را دمیده باشند بطرف کوره راه باریک رفت. تمام سپاه او سبک اسلحه بود و آذوقه سه روز راه را با خود داشت، علاوه بر اشکالات راه، باد برفی زیاد در راه جمع کرده بود که مقدونیها در برفها فرو می افتادند. این کار نتیجه داد، زیرا پس از مدتی راه پیمائی به قلعه کوه رسیدند و در آنجا از پشت سر بر سپاهیان ایرانی حمله بردند، در همین حال یک سردار اسکندر نیز طبق قرار قبلی از داخل تنگ حمله را شروع کرد و ایرانیان که از پشت سر و پیش رو دچار حمله شده بودند دفاعی مردانه کردند.

نبرد دلیران سخت بود و پافشاری پارسیها به حدی که مردان غیر مسلح به مقدونیها حمله برده آنها را می گرفتند و با سنگینی خود به زیر می کشیدند و با اسلحه و تیرهای خود مقدونیها، آنها را می کشتند.

درین احوال آری برزن با چهل نفر سوار و پنج هزار پیاده خود را به سپاه مقدونی زده و جمعی را بکشتولی خود نیز تلفات بسیار داد، اما باحرکتی دلیرانه، توانست خود را از محاصره بیرون برد، لکن در حین فرار به دسته ای

از سپاهیان اسکندر برخوردار و راضی نشد که بهیچ قیمت تسلیم شود، از جان گذشته خود را به صفوف دشمن زد و چندان جنگید تا بالاخره خود و یارانش شرافتمندانه بخاک افتادند. شرح فداکاری این سردار دلیر را هم آریان و هم دیودور و هم کنت کورث و هم پولی یون در کتب خود بتفصیل آورده اند. در واقع، بقول مرحوم پیرنیا، این سردار ایرانی، خاطره جنگ ترموپیل را که زیور تاریخ یونان است، در تاریخ ایران مرتسم ساخت. با این تفاوت که ما، بجای آنکه تاریخچه زندگی او را به جوانان دلیر خود بازگو کنیم، به نقل اسکندرنامه ها پرداختیم و امروز باید خاطره او را در کتب یونانی جستجو کنیم.

(دنباله دارد)



آثار پراکنده

تمدن و تاریخ ایران

در گوشه و کنار جهان

مجله بررسی های تاریخی و وظیفه خود  
میداند مباحثی بنام « آثار پراکنده تمدن  
و تاریخ ایران، باز نماید و در هر شماره در  
این مبحث به معرفی نمونه هایی از این شاهکار-  
های هنری که امروز زینت بخش موزه های  
مختلف جهان هستند پردازد.

در این شماره :

عکس چهار قطعه پارچه مربوط به دوره ساسانیان

چهار قطعه پارچه‌ای که عکس آن‌ها از نظر خوانندگان میگذرد، از آثار هنری دوره ساسانیان میباشد و آنها را ضمن نمونه‌های دیگری از پارچه‌های مخملی و فرشهای ایرانی مربوط به سده‌های بعد (قرون ۱۵ تا ۱۸ میلادی) در موزه پارچه‌های تاریخی شهر لیون Lyon میتوان دید\*.

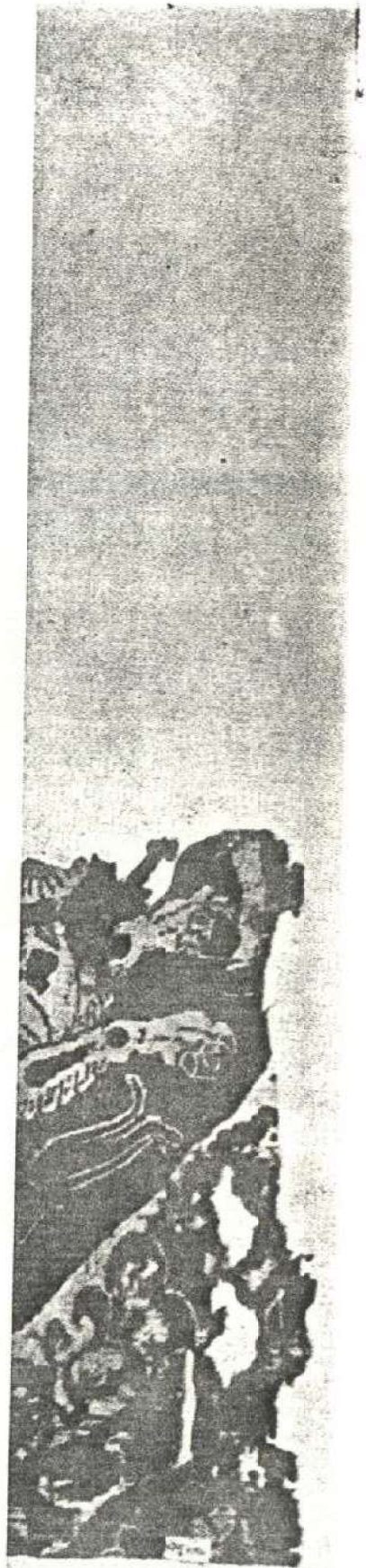
این شاهکارهای هنر پارچه بافی که مربوط به سیزده و شاید هم چهارده قرن پیشند، معلوم نیست در چه زمانی و چگونه و از کجا به اروپا راه یافته‌اند، تنها این را میدانیم که پس از سال ۱۸۵۶ میلادی (۱۲۷۳ قمری هجری) که اطاق بلژر کانی شهر لیون دست بکار تأسیس موزه پارچه‌های تاریخی شد این شاهکارهای هنری اروپا و کنار، به موزه شهر لیون انتقال یافته است\*\*.

---

\* شایسته است اطاق بازار کانی تهران و بتاسی از آن، اطافهای بازار کانی سایر استانها هم به تأسیس و تشکیل مؤسسات و موزه‌هایی مشابه موزه شهر لیون اقدام کنند.

\*\* کانی برداشته باشند و هم خدمتی بتاریخ هنرهای ملی ایران بنمایند.

برای آگاهی بیشتر در مورد این پارچه‌ها به راهنمای موزه پارچه‌های تاریخی (برای قطعه اول) و مقاله نفیس R. Piister تحت عنوان «یک مدال ساسانی» در بولتن تحقیقات خاوری چاپ پاریس جلد دوازدهم سال ۱۹۴۷-۱۹۴۸ رجوع شود.





قطعه دوم



قطعه سوم



قطعه چهارم

## خرمدینان

و قیام بابك برای احياء

استقلال ایران

خرمدینان یا بابکیه بنا بر گفته ابو منصور  
عبدالقاهر بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق<sup>۱</sup>  
خود را به شروین که در دوران جاهلیت  
بر آنان حکومت میکرد منسوب میدانستند  
و مقام ویرا از لحاظ آراء و عقاید برتر و والاتر  
از پیغمبر اسلام (ص) تصور مینمودند و  
میگفتند شروین نسب بیادشاهان ایران  
میرساند. خرمدینان بدو گروه تقسیم میشوند.  
گروه اول مربوط بقبل از اسلام یعنی همسان  
مزدکیان و دسته دوم شامل بابکیه و مازیاریه  
بودند و این هر دو را محمره یا سرخ جامگان  
میگفتند. بابکیه پیروان بابك خرمدین و  
مازیاریه معتقدین مازیار بن قارن بودند.  
مورخین و نویسندگان دیگر نیز گفته  
مؤلف الفرق بین الفرق را تأیید میکنند و  
خرمدینان را دو قسمت میدانند. از آن جمله  
محمد بن اسحق بن ندیم در کتاب الفهرست<sup>۲</sup>  
مینویسد. خرمدینان گروه اول که معروف

۱- ترجمه دانشمند محترم آقای دکتر محمد جواد مشکور استاد دانشگاه تهران ص ۱۹۲

به محمره بودند در دامنه جبال واقع بین ارمنستان و آذربایجان و دیلم و همدان و دینور و اصفهان و اهواز بسر میبردند و بمزدك اعتقاد داشتند. اینان از استبداد و ظلم و ستم دوری می‌جستند و نسبت بهم نوع خود مهربان بودند و بآدم‌کشی و آزار این و آن دست نمی‌آلودند. اما گروه دوم را پیروان بسابك مینامیدند. این جماعت از قتل نفوس و تصرف اموال دیگران خودداری نمی‌کردند.

**خواجه نظام الملک طوسی** وزیر باتدبیر سلطان ملک‌شاه سلجوقی که در تسنن تعصب شدید داشت و نسبت به باطنیان عناد و دشمنی فراوان میورزید نهضت خرم‌دینان و باطنیان (اسمعیلیه) را بایکدیگر آمیخته و پیوسته میدانست. وی در این مورد در کتاب سیاست نامه<sup>۱</sup> میگوید: «بهر وقت که خرم‌دینان خروج کرده‌اند باطنیان با ایشان یکی شده‌اند و ایشان را قوت داده و هر گاه که باطنیان خروج کنند خرم‌دینان با ایشان یکی شوند و بتن و مال ایشان را قوت دهند که اصل هر دو مذهب در فساد دین بمعنی یکیست».

ابو مسلم خراسانی که امویان را بر انداخت و عباسیان را بجای آنان بخلافت نشانید و عاقبت در نتیجه خدعه و تزویر دست‌نشانیدگان و بر کشیدگان خویش جان خود را از دست داد مورد ستایش و نیایش خرم‌دینان بود. پس از قتل ابو مسلم خرم‌دینان طبرستان که میگفتند: «ابو مسلم زنده است ماملک بستانیم و بدو باز دهیم»<sup>۲</sup> سرانجام تحت لوای ابو الغرا پسر ابو مسلم درآمدند و تا ری پیش رفتند. چون خبر نهضت این جماعت به الامهدی خلیفه عباسی رسید دستور داد جمیع حکام و ولایه اطراف و اکناف طبرستان بمساعدت عمر بن العلاء سردار عرب بشتابند. عمر بن العلاء خرم‌دینان طبرستان را از پای در آورد. این اولین دفعه‌ای است که در تاریخ گفتگو از نهضت خرم‌دینان بمیان می‌آید. بار دوم هنگامیکه هارون الرشید در خراسان بود بنسب بگفته خواجه نظام الملک خرم‌دینان ترم‌دین و ساپله و فابك (اصفهان) وری و همدان و دشت بیه و کمره قیام کردند و عده آنان بصد هزار تن رسید. هارون دو تن از سرداران خود

۱- سیاست نامه ص ۲۹۰ نسخه هیوبرت دارک

۲- سیاست نامه ص ۲۹۱ همان نسخه

عبداله بن مالك و ابودلف عجلي را مامور رفع غائله خرمدينان كرد و باين ترتيب جمع كشيري از اين فرقه كشته شدند و زنان و فرزندان ايشان باسارت درآمدند. اما اين كشتار را خرمدينان اصفهان بسال ۲۱۸ موقعيكه مأمون بجنگ روميان رفته بود و در آن سفر جنگي بدرود حيات گفت جبران كردند. باين معنی كه علی بن مزدك رئيس خرمدينان اصفهان از غيبت ابودلف عجلي والی اصفهان استفاده كرد و بابيست هزار سوار بر محل كره تاخت و معقل برادر ابودلف راشكست عظيم داد و عده زيادی از قوای او را مقتول و اسير نمود و مال بسيار بدست آورد و به آذربايجان رفت و با كسان خویش ببابك پيوست.

نويسندگان و مورخين اسلامي چه آنهائيكه معاصر بابك و خرمدينان بودند و چه آن عده ای كه احوال و اخبار اين جماعت را در قرون بعد از آن تاريخ، نقل و ثبت کرده اند هيچكدام در حق آنان طريق مهر و محبت نپيموده اند و پيوسته بعلت تعصب شديد در مذهب و فقدان روح آزادي و آزادي بعبناد و دشمنی نسبت بايشان گرویده اند و در موقع بحث در آراء و عقايد خرمدينان از راه راست و حقيقت منحرف شده اند و بابك را كه جز احياء استقلال ايران و کوتاه كردن دست دشمنان اين آب و خاك از گريبان مردم اين سامان، آرزویی نداشت عنصری پليد و آلوده بفساد و گمراهی و ضلالت جلوه گر ساخته اند. بنا بر اين قضاوت مورخينی اين چنین راجع ببابك نمیتواند متكي و مبتنی به حقيقت باشد. از بين اين جماعت بعضی مانند ابن ندیم مؤلف الفهرست و مظهر بن طاهر المقدسی در البدء و التارخ میانه روی و اعتدال را در قضاوت مراعات کرده و اگر چه خرمدينان را بزشتی ياد نموده اند لاقلاً از ذكر محاسن اخلاقی ايشان خودداری نکرده اند. ما در اینجا مختصری از آنچه را كه مورخين مغرض نوشته اند میآوريم و قول کوتاه مقدسی را نیز بر آن میافزائيم. مورخين مزبور خرمدينان را معتقد بتناسخ و حلول میدانند. مقدسی در اين مورد چنین گوید: «خرميه و فرق مختلف آن اعتقاد به رستاخيز دارند



و میگویند جسم مردم در روز قیامت تغییر مییابد و جمیع پیغمبران با وجود مذاهب مختلفی که آورده اند و شریعتهای متفاوت بروح واحد ارتباط مییابند و هیچگاه وحی انقطاع نمیپذیرد. <sup>۱</sup> ابو منصور عبد القاهر بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق <sup>۲</sup> در تأیید اعتقاد خرمدینان بحلول و تناسخ چنین میآورد:

خرمیه میگفتند پیغمبران پی در پی میآیند و آنان را آخری نیست و همین مؤلف از قول شافعی میگوید زرتشتیان (مجوس) بچهار طبقه زروانیان و مسخیان و به آفریدیان و خرمدینان تقسیم میشوند. محمد بن عبد الکریم شهرستانی در الملل والنحل <sup>۳</sup> در خصوص اعتقاد خرمدینان بتناسخ و حلول چنین میآورد:

اما مسخیه گویند نور در محوضه نوریه متمحض بود بعضی مسخ پذیرفت و بظلمت متبدل شد و طایفه خرمدینیه بدو اصل قائلند و ایشان را بتناسخ و حلول میل است و باحکام و حلال و حرام قائل نیستند. ابن ندیم معتقد است که خرمدینان از کشتن و ربودن و تصرف اموال غیر و جنگ و نزاع و بریدن بینی و گوش و اعضای دیگر بدن این و آن ابا نداشتند و بمزدک و دین او معتقد بودند و استفاده از لذایذ زندگی و شهوترانی و خوردن و نوشیدن بحد کمال و آمیزش بایکدیگر را آئین خود میدانستند. اما استبداد رأی نداشتند و کرد ظلم و ستم نمیگشتند و از آزار مردم و قتل نفس خودداری مینمودند و در میهمان نوازی انگشت نما بودند. صاحب کتاب البدء و التاریخ در حق این طایفه چنین گوید: خرمدینان بجمع پیروان مذاهب دیگر احترام میگذاشتند و مذهب خود را مخفی میکردند و خونریزی را بخلاف آیین خود میدانستند مگر آنکه خلافتی به بینند و ناگزیر دست به کشتار زنند. در بزرگداشت ابو مسلم خراسانی میکوشیدند و به ابو جعفر علی که ویرا بقتل رسانده بود لعن میفرستادند و از مهدی بن فیروز از اولاد فاطمه دختر ابو مسلم خراسانی طرفداری میکردند و ائمه دین را محترم میشمرند و در احکام دین به آنان مراجعه مینمودند. دین خرمدینان متکی بدو اصل نور و ظلمت بود و به آنچه از آن لذت میبردند روی میآوردند.

مورخین راجع باشتهار این قوم بخرمدینان اقوال  
مختلف آورده‌اند.

### علل اشتهار

این جماعت بخرمدینان

بعضی معتقدند مزدك زنی داشت بنام خر مه و چون  
مزدك مرد، خر مه پیروان همسر خویش را جمع آورد و شروع بانتهار عقاید او کرد.  
بهمین مناسبت پیروان بابك که خود را مروج عقاید مزدك میدانستند معروف  
بخرمدینان شدند. خواجه نظام‌الملک در این مورد گوید: «چنان بود که  
زن مزدك خر مه بنت فاده بگریخته بود از مداین بادو کس و به رستاق ری  
افتاده و مردم را بمذهب شوهر میخواند تا باز خلقی در مذهب او آمدند»<sup>۱</sup>

برخی دیگر میگویند که بعلت اشتغال معتقدین آیین بابك بعیش و عشرت  
و گذراندن اوقات خود بخوشی و خرمی بخرمدینان اشتهار یافتند.

گروهی دیگر اعتقاد دارند که چون محل تولد بابك، خرم یکی از  
دهات نزدیک اردبیل بود بدان اعتبار پیروان بابك بخود نام خرم‌دینان  
را نهادند و گویا این وجه از وجوه دیگر بیشتر با حقیقت قرین باشد.

پدر بابك از مردم مدائن بود و بشغل روغن فروشی

مشغول. وی باذربایجان آمد و در قصبه بلال آباد

### ابتدای کار

### بابك

اقامت گزید و همچنان بر روغن فروشی مشغول بود.  
سپس در آن محل بازنی که از يك چشم کور بود ازدواج کرد. بابك نتیجه  
این ازدواج است. چندی بگذشت که پدر بابك در جبال سهلان بدست گروهی  
از مخالفان خود بقتل رسید. از آن پس مادر بابك جهت امرار معاش بشیر دادن  
بچه‌های دیگران روزگار میگذراند. چون بابك بسن ده رسید بشبانى مشغول  
شد و مدتی نزد شبل بن منقی ازدی در بلوک سراه آذربایجان بگاوچرانی  
پرداخت سپس بتبریز رفت و دو سال تمام نزد محمد بن رواد ازدی بسر برد.  
چون هیجده ساله شد نزد مادرش برگشت.

مقارن آن احوال دو تن بنام جاودان بن شهرک (سهرک) و ابو عمران

در کوهستان بند (بدین) بر سر ریاست خرم‌دینان آن ناحیه با یکدیگر در

۱- سیاست نامه ص ۲۶۰ نسخه هیوبرت دارک

جنگ و نزاع بودند. چندی نگذشت که جاودان با احشام و اغنام خود به زنجان رفت و پس از فروش آنها راه بذ را درپیش گرفت. اما بعلت برف و سرمای شدید ضمن راه ببلال آباد رفت و درخانه مادر بابک بیتوته کرد. در مدت قلیلی که در آنجا بسربرد با فرزند این زن یعنی بابک آشنا شد و آثار فراست و کیاست در او پدیدار دید و ویرا بماهی پنجاه درهم جهت رسیدگی باحشام خود اجیر کرد و او را باخود به بذ برد.

منازعات بین جاودان و ابو عمران رقیب وی آغاز گردید و در جنگی که بین آندو اتفاق افتاد باوجود آنکه ابو عمران کشته شد جاودان نیز زخمی برداشت که سه روز بعد بر اثر آن بدرود حیات گفت. زن جاودان که سرو سری با بابک داشت روز بعد از مرگ جاودان پیروان او را جمع آورد و بآنان گفت جاودان قبل از مرگ چنین دستور داد: «من امشب میمیرم و روح از کالبد من بیرون شود بدن بابک درآید و همباز روح او گردد و او خود را و شما را بچنان پایه‌ای بلند کند که کسی بآن نرسیده و پس از این هم نخواهد رسید و اومالک زمین گردد و سرکشان را از پای درآورد و آیین مزدک را برگرداند و ذلیلان شمارا عزیز و افتادگان شمارا سربلند سازد.»<sup>۱</sup>

پیروان جاودان گفته زن او را باور کردند و سرباطاعت وی درآوردند. صاحب الفهرست راجع باین امر و ازدواج زن جاودان با بابک، چنین گوید:

سپس آن زن امر کرد گاوی بیاورند و بکشند و پوستش را در آورده و بر زمین پهن کنند و بر آن پوست لکن بزرگی بر از شراب بنهند و نان را تکه تکه کرده به در آن لکن گذارند. سپس یکایک آنانرا پیش خوانده و گفت پایت را روی این پوست بگذار و تکه نانی را بردار و در شراب فروبرده و آن را خورده و بگو: ایمان آوردم بشوای روح بابک همچنانکه به روح جاودان ایمان داشتم. سپس دست بابک را بگیر و بر او کرنش نموده و آن را ببوس. همه باینکار در آمدند تا هفتکامیکه خوراکی تهیه شد و بدستور آن زن خوراکی و شراب را پیش آوردند و او باروی کشاده بابک را کنار خود نشاند و پس از آنکه هر کدام سه

جام شراب بسر کشید او یک شاخه ریحان ببابک داد که ازدستش گرفته و باینکار میانشان زناشویی برقرار گردید. سپس همه بپا ایستاده و بهردو کرنش نمودند که نشانه رضایت باین ازدواج بود، ۱

از آن پس کار بابک بالائی گرفت و پیوسته بر عده پیروانش افزوده میشد و متجاوز از بیست سال (۲۰۱-۲۲۳) در راه احیاء استقلال ایران با مأمون و معتصم خلفای عباسی جنگید و جمع کثیری از سپاهیان بغداد را از میان برد و سرداران معتبر مسلمین را کشت؛ مسلمین نقاطی را که بابک در آنجا با سرداران اسلام محاربه کرده است بلاد بابک میگویند. مرکز عمده بابک قلعه مستحکم بذب بود که بنا بگفته یاقوت در معجم البلدان بین آذربایجان و آران قرار داشت.

شرح محاربات بابک خرمدین و افشین را ابن الاثیر از مورخین دیگر اسلامی بهتر و جامعتر نوشته است و بهمین ملاحظه قسمت مهم گفته او را در این مورد از جلد پنجم کتاب تاریخ الکامل بفارسی بر میگردانیم:

### جنگهای بابک و افشین

بابک معروف به صاحب الیمه در سال ۲۰۱ با اتفاق اصحاب جاویدان سهل نهضت کرد و مدعی شد روح جاویدان در او حلول کرده و جاویدان زنده است. خرم بومنی فرج و گشایش آمده است. بابک خرمدین زرتشتی بود و اعتقاد بشناخ و حلول داشت و میگفت ارواح توسط حیوانات بدیگران انتقال مییابند. بابک در دوران بیست ساله قیام خویش بر ضد خلفای عباسی چندین بار سپاهیان عظیم بغداد را شکست داد و عده کثیری را بقتل رساند و معاصر با مأمون و معتصم خلفای آل عباس بود. معتصم که بر اثر گفتار بابک ناراضی و ناراحت بود جوایس چند به بلاد بابک فرستاد و اطلاعاتی راجع بوضع جغرافیائی و راههای آن نواحی و شیوه جنگ بابک و کسان وی بدست آورد. سپس ابوسعید محمد بن یوسف یکی از سرداران خود را با جمعی کثیر از لشکریان بآذربایجان فرستاد و او را مأمور کرد استحکامات و قلای را که بابک بین اردبیل و زنجان

خراب کرده بود بنا کند و در هر يك از آن استحکامات و قلاع، جمعی را جهت محافظت راههایی که باردبیل منتهی میگردد بگمارد. ابوسعید نیز طبق این دستور رفتار کرد. بابك و کسان وی عادت داشتند هر وقت قوای از دوبرار خلافت بآذربایجان میرسید از همان بدر ورود آنان بخصه مزبور ضمن راه بمسلمین شبیخون میزدند و باین ترتیب عده فراوانی از سپاهیان ایشان را از میان میبردند. اما این بار بعلت بنای قلاع و استحکامات و پیش بینی معتصم خلیفه مسلمین، ابوسعید ضمن راه بسیاری از خرمدینان را که قصد حمله بسپاهیان وی را داشتند بقتل رساند و جمع کثیری را نیز باسارت دواورد و اسرا و سرکشتگان را بخدمت معتصم فرستاد. این شکست اولین شکستی بود که از طرف مسلمین بقوای بابك وارد آمد. ابوسعید بعد از آنکه اوامر خلیفه را راجع به تعمیر راهها و استحکامات بانجام رساند با کسان خویش بمحل خش فرود آمده و خندههایی تعبیه کرد. از طرف دیگر همیشه غنوی یکی دیگر از سرداران خلیفه باجمعی از قوا وارد ده ارسق شد و وی نیز در آنجا استحکاماتی بنا نهاد، مقارن آن احوال (۲۲۰ هجری) هیلدربن کاوس ملقب به افشین از طرف معتصم مأمور رفع غائله بابك و عازم آذربایجان شد و محل برزند را معسکر خود قرار داد و بضبط راهها و استحکامات بین برزند و اردبیل اقدام کرد و در همان اوان سردار دیگری از طرف افشین موسوم به علویه الاعور قلعه نهر را که مشرف بر اردبیل بود تصرف نمود. جمیع سردارانی که ذکر کردیم تحت امر افشین بودند و این سرداران مأموریت داشتند که بمحض بدست آوردن اطلاعاتی راجع ببابك و کسان او افشین را آگاه سازند. با این تشکیلات مرتب افشین امیدوار بود که این بار بتواند بر بابك دست یابد. معتصم همواره با افشین و سرداران دیگر خود در آذربایجان در تماس بود و از پیشرفت کار آنها آگاه و چون مقدمات را از هر حیث برای حمله ببابك مهیا دید، یکی دیگر از سرداران خود را بنام بقاء الکبیر با سپاهانی فراوان و آذوقه و مایحتاج و چیره و مواجب سربازان بآذربایجان فرستاد.

بابك که توسط کسان خویش نگران اوضاع و احوال بود از ورود بقاء و سپاهیان او بآذربیل اطلاع یافت و خواست قبل از

آنکه بقاء آذوقه و مایحتاج لشکریان را با افشین تحویل دهد قافله آنان را تاراج کند. از طرف دیگر جواسبس افشین نیز ویرا بر قصد بابک اطلاع دادند و افشین نامه‌ای به بقاء نوشت و در آن دستور داد آنچه را همراه دارد، بقلعه نهر برد و در آنجا تحت مراقبت علویة الاحور قرار دهد و هر وقت قلعه مزبور را در مخاطره تجاوز بابک دید اموال و آذوقه را بار دبیل برگرداند. بابک بر این قصد آگاهی یافت و بقاء طبق دستور افشین رفتار کرد. مقارن آن زمان افشین لشکریان خود را از برزند امر بحرکت داد و در خارج خندقهایی که ابوسعید در محل خش کنده بود فرود آمد و صبح آنروز دستور داد که سپاهیان در سکوت مطلق بسر برند و از نواختن طبل و شیپور خودداری کنند، در عوض در حرکت سرعت بسیار بکار برند و راه قلعه نهر را در پیش گیرند. بابک که بوسیله فرستادگان خود بر قصد افشین و سرداران او اطلاع یافته بود با لشکریانی عظیم بجانب قلعه نهر راند و موقعیکه خواستند آذوقه و اموال را که خلیفه جهت افشین فرستاده بود از قلعه نهر بمحلی که هیشم در آنجا اردو زده بود حمل کنند بابک بر آن قافله زد و جمع کثیری را کشت و اموال و رخوت بسیار بدست آورد و علویة الاحور والی شهر نیز در معرکه بقتل رسید و میدقهایی چند از مسلمین بدست خرمدینان افتاد و فقط جمع قلیلی از آن قافله توانست فرار کند.

در همین موقع افشین و سپاهیان او که نمی دانستند صاحب نهر در کجا اردو زده است در همان نزدیکی توقف کردند و هیشم نیز که از محل اردو گاه علویة الاحور اطلاع نداشت در جای دیگر قرار گرفت و در همانجا بر غارت قافله نهر توسط بابک اطلاع یافت و دانست که بقیة السیف قوا و علویة الاحور به جانب قلعه ارشق رفته است پس راه آن ناحیه را در پیش گرفت و دو نفر را خدمت افشین و ابوسعید فرستاد و شرح واقعه را با اطلاع آنها رساند. هیشم وارد قلعه ارشق شد و بسابک در تعقیب وی در خارج آن محل فرود آمد و به هیشم پیغام داد که دست از جدال بردارد و قلعه را تخلیه کند. چون هیشم این پیشنهاد را نپذیرفت جنگ بین طرفین شروع شد و در آن میان افشین رسید و بابک شکست خورد و به موغان فرار کرد و افشین به بوزند برگشت. چون بابک به موغان رسید کسانی به بند فرستاد و سپاهیان کومکی خواست و چون این جمع رسیدند به

اتفاق ایشان از موغان خارج شد و بجانب آن شهر رهسپار گردید و ضمناً اسپهبدانی باطراف فرستاد تا قوافل و بارو بنه مسلمین را بزنند و ایشان را از لحاظ آذوقه در مضیقه قرار دهند. این امر باعث شد که لشکریان افشین دچار قحط و غلاء گردند بنابراین افشین مکتوبی بحاکم مراغه نوشت تا آذوقه جهت سپاه وی بفرستد و حاکم مراغه بارو بنه عظیمی که قریب یک هزار رأس گاو و دو اب فراوان و انواع و اقسام خوراک و پوشاک با آن بود جهت افشین فرستاد. وی کسان بابک این قافله را زدند و عساکر افشین بیش از پیش دچار زحمت و قحطی شدند و افشین نامه ای دیگر بوالی شیروان نوشت و وی آذوقه فراوان فرستاد که این بار بقاء آنرا همراهی میکرد و بابک نتوانست بر آن دست یابد و مسلمین پس از چندی قحطی و گرسنگی مرده الحال شدند و افشین چون نوروز سال ۲۲۱ فرا رسید آن آذوقه و خوراک و پوشاک را بین لشکریان تقسیم کرد و دستور تجهیز قوا داد و کسی را پیش بقاء فرستاد که عساکر خود را بمحل هشتاد سر انتقال دهد و در خندقهایی که محمد بن حمید حفر کرده بود برقرار سازد. افشین چون از امور مربوط بنظم سپاهیان خویش فراغت یافت از برزند بیرون آمد و ابوسعید نیز بامر وی خش را ترک گفت و بمحل درود نزدیک هشتاد سر رسید و افشین در همین ناحیه بدو پیوست و امر بحفر خندقهایی چند داد. بین درود و بند محل اقامت بابک بیش از شش میل مسافت نبود. بقاء برخلاف امر افشین در هشتاد سر نماند و پس از آنکه آن محل را دور زد بقریه ای در خارج بند رفت و آنجا را محل اردوی خود قرار داد سپس هزار نفر از کسان خود را جهت تهیه آذوقه و علوفه باطراف فرستاد و در آن حال جمعی از عساکر بابک بر عده مزبور تاختند و بسیاری از آنها را کشتند و اسرا می چند گرفتند. بقاء که این بدید بخندقهایی که محمد حمید کنده بود برگشت و دو تن نزد افشین فرستاد و او را از ماقع اطلاع داد و ضمناً مدد خواست. افشین لشکریانی را تحت فرماندهی جمعی از رجال سپاه خود از آنجمله فضل و احمد ابن البخلیل بن هشام و ابن جوشن و جناح الاعور بمساعدت وی گسیل داشت. در آن سال زمستان بسیار سخت بود و برف و باران فراوان میبارید و مسلمین از این لحاظ در رنج و تعب بودند. چون بقاء بطرف هشتاد سر رفت بابک به تعقیب او پرداخت و جمع کثیری از سپاهیان و

بزرگان همراه او از آنجمله ابن جلدیلان را اسیر و عده  
بیشماری را مانند جناح السکوری و ابن جوشن کشت، در این  
جنگ فضل بن کاوس برادر افشین بسختی مجروح شد و بقاء  
ناگزیر با بقیة السیف فرار کرد و افشین دستور داد به مراغه  
رود تا آنکه جهت وی قوای امدادی فرستد و در فصل بهار بتجدید  
مجاربه پردازد.

در اواخر سال ۲۲۱ طرخان، یکی از اصحاب بابک که از  
وی اجازه رفتن بدی اذهات مراغه جهت دیدن اقوام خویش  
گرفته بود، بدست اسحق بن ابراهیم یکی از کسان بقاء افتاد  
و بقتل رسید و بقاء سراو را نزد افشین فرستاد.

چون زمستان سخت سال ۲۲۱ خاتمه یافت و بهار ۲۲۲  
فرا رسید افشین با لشکریان خویش به محل کلان رود (نهر -  
الکبیر) رفت و نزدیک آن خندقها و استحکامات بنا نهاد. مقارن  
آن احوال معتصم خلیفه جعفر الخیاط را با سپاهی عظیم  
بکومک افشین فرستاد و افشین نامه‌ای بابوسعید نوشت و او  
را دعوت بحرکت از برزند و آمدن به کلان رود کرد. بین  
برزند و کلان رود سه میل راه بود. چون پنج روز از اقامت  
افشین در کلان رود گذشت بوی خبر رسید که آذین یکی از  
سرداران بابک عیال و فرزندان و خویشان خود را خواسته است  
که در بند بدو پیوندند. بنابراین ظفر بن العلاء السعدی  
را دستور داد با جمعی از سپاهیان بر این قافله بتازند و نگذارند  
کسان آذین بوی ملحق شوند. ظفر نیز طبق دستور رفتار و  
عیال و فرزندان آذین را اسیر کرد. چون این خبر با آذین رسید  
در صدد رهائی کسان خود برآمد و افشین که میترسید مبادا  
کسان آذین غفلةً بر او بتازند جمعی را بر ارتفاعات جبال بند  
گماشت تا او را با حرکت علامت مخصوصی از آمدن سپاهیان  
آذین و بابک اطلاع دهند. با این حال آذین خود را به تنگه‌ای  
که نزدیک کلان رود بود رساند و موقعی که جمعی از مسلمین با اتفاق  
مظفر بن کیلدر از آن تنگه میگذشتند برایشان تاخت و عده‌ای  
را بقتل رساند و افشین ابوسعید را بکومک او فرستاد و وی  
ظفر بن العلاء را که عیال و بعضی از فرزندان آذین را بانجا  
میرساند نجات داد. در همان سال بلشکریان خود دستور  
حرکت بجانب قلعه بند مسکن بابک داد و این لشکریان شبها  
راه می‌پیمودند و روزها استراحت میکردند و عاقبت بمحل



روذالروز رسیدند و افشین آنجا را مقر سپاهیان خود قرار داد و در مدت ده روز در محل مزبور خندقهای بنا نهاد. ولی غالباً کسان بابک تا نزدیکی خندقها می آمدند و مسلمین را شبیخون میزدند و افشین از کمین گاه بابک و کسان او اطلاعی نداشت. بنابراین برای آنکه کار محاصره را بر بابک تنگ گیرد به ابوسعید و جعفر الخیاط و احمد بن خلیل بن هشام سه تن از سرداران خود دستور داد از سه طریق بجانب نقاط مرتفع کوهستانی بند پیش روند و خود در استحکامات روذالروز باقی ماند و جعفر الخیاط در مقابل یکی از دروازه های بند با جمعی از کسان بابک مقابل شد و هزار تن از ایشان را اسیر کرد و چون کمین گاه بابک را کشف کردند مسلمین از ارتفاعات کوهها شروع به پرتاب سنگ بر روی کسان او نمودند و مقارن آن احوال سه سردار مزبور خود را به تپه ای که آذین باهمراهان خویش بر آن قرار گرفته بود رساندند و جنگ سختی بین طرفین در گرفت و آذین شکست خورد و لشکریان خلیفه وارد بند شدند و قصور بابک را محاصره کردند. هفتصد تن از کسان بابک در آن قصرها مانده بودند که مردانه می جنگیدند ولی عاقبت غلبه با مسلمین شد و به زن و فرزندان بابک دست یافتند و چون شب فرارسید افشین بمحل خود در روذالروز برگشت. در آن میان بابک با کسان خویش خود را به بند رساند و آنچه از وجوه نقد و آذوقه داشت برداشت و فرار کرد و صبح روز بعد وقتی که افشین جهت آتش زدن قصور بابک به بند برگشت اثری از نفایس و اشیاء گرانبهای آنجا ندید.

چون افشین بر فرار بابک اطلاع یافت مکاتبی بحکام ارمنستان نوشت تا بهر نحوی که ممکن است او را دستگیر و مقید سازند. بابک با پانزده تن از کسان خود بمحلی مشجر نزدیک سرحد آذربایجان و ارمنستان رفت و چندی در آنجا مخفی میزیست. جواسیس افشین بر آن محل پی بردند. منتهی انبوهی و فراوانی جنگل مانع از دست یافتن بر بابک میشد.

میکویند روزی بابک یکی از همراهان خود را جهت تهیه آذوقه به بیرون جنگل فرستاد و در موقع خرید مایحتاج خود ویرا شناختند. سهل بن سنباط

(سنباد) والی آن ناحیه را خبر دادند - سهل باجمعی از ملازمان خویش نزد بابک رفت و او را دعوت بقلعه خود کرد و بابک فریب ویرا خورد و بدانجا رفت. ولی قبل از ورود بآن قلعه برادر خود عبدالله را جهت جمع آوری سپاه بقلعه اصطفانوس فرستاد. ضمناً سهل نیز کسی را خدمت افشین گسیل داشت و ویرا از حضور بابک در قلعه خویش آگاه ساخت. افشین ابوسعید را با جمعی از لشکریان بجانب قلعه سهل روانه کرد. سهل در آغاز امر تا رسیدن کسان افشین با بابک با احترام تمام رفتار میکرد. ولی چون لشکریان و سرداران او بآن نزدیکی رسیدند و وی از این مسأله آگاه شد طبق گفته ابن الاثیر روزی بابک را بعنوان شکار از قلعه بیرون برد و ضمن شکار ابوسعید و کسان وی او را گرفتند و باهمراهانش نزد افشین بردند.

در کتاب *مجمل التواریخ والقصص* شرح مزبور بطریق ذیل آمده است:  
 «آخر کار بابک گرفتار شد بر دست او، و حیلت کردن سهل بن سمباط بر قلعه خویش و بابک را بعد از گریختن از قلعه (مقصود قلعه بناست) آنجا نگاهداشتن و امید دادن و این سهل از دهقانان بود. افشین کس فرستاد و (ابن سمباط) بابک را بصید بیرون آورد تا سپاه او را بگیرند.»

مورخین دیگر از آن جمله صاحب *حبیب السیر* و مؤلف *روضة الصفا* شرح گرفتاری و اسارت بابک را بطریق دیگری ذکر کرده اند و میگویند چون ابن سمباط بابک را فریفت و بقصر خود دعوت کرد بر سر یک خوان با او غذا خوردن نشست و بابک را از این امر شکفت آمد و گفت شایسته توییست که با من در یکجا صرف طعام کنی. سمباط چون این پرخاش و درشتی دید آهنگری آورد و دست و پای بابک را مقید ساخت و کسی را نزد افشین فرستاد و پیغام داد بابک اسیر و مقید است، کسانیرا جهت بردن وی روانه کن. افشین نیز چهارهزار سوار جهت آوردن بابک نزد ابن سمباط فرستاد. اما گفته ابن الاثیر بنظر صحیح تر میآید و چنانکه اشاره شد بابک و ابن سمباط باتفاق کسان افشین نزد وی رفتند و افشین در حق ابن سمباط ملاحظت تمام کرد و در مقابل این خدمت مال بسیاری باو بخشید و مکتوبی به عیسی ابن یونس والی قلعه اصطفانوس فرستاد تا

عبداله برادر بابك را مقیداً نزد او بفرستد و عیسی نیز طبق این دستور رفتار کرد.

ورود بابك در برزند وارد گاه افشین در ماه شوال ۲۲۲ اتفاق افتاد. افشین در ماه صفر ۲۲۳ با اتفاق بابك و برادرش عبدالله راه سامره را در پیش گرفت تا خدمت معتصم خلیفه رسد.

چون افشین به سامره نزدیک شد معتصم جمعی از بزرگان و امراء دربار را در مقابل خدمتی که کرده بود با استقبال وی فرستاد و افشین با اتفاق همراهان خویش با جاه و جلال تمام وارد شدند و روز بعد معتصم دستور داد بابك را بر فیلی و عبدالله را بر شتری سوار کنند و در شهر بگردانند تا مردم ایشان را از نزدیک ببینند سپس امر کرد دست و پای بابك را از مفصل جدا سازند و بعد از آن گردنش را قطع کنند. میگویند چون يك دست بابك قطع شد با دست دیگر مقداری خون بر چهره خویش مالید و حضار علت آن حرکت را از او پرسیدند. گفت فکر کردم مبادا رنگ چهره من زرد بشود و مردم آنرا حمل بر ترس و جزع نمایند.

چون کار کشتن بابك پایان رسید جسد او را در سامره بدار آویختند و سرش را با برادر او عبدالله به بغداد فرستادند و والی آن شهر اسحق بن ابراهیم، نسبت به عبدالله همان معامله را کرد که با بابك انجام داده بودند (۲۲۳).  
از خلال آنچه گفته شد بخوبی آشکار میشود که بابك خرمدين عناد و عداوت شگفت انگیزی با عنصر عرب میورزید و این امر آبشخوری جز سودای استقلال ایران و احیاء مجدد و عظمت این سامان نداشت. بابك با قیام خود راه را برای استقلال طلبی امثال طاهر ذوالیمینین و یعقوب لیث و مرداویج بن زیار هموار کرد.

پایان

# کتابهای علم نظامی

از:

ایرج افشار

بتازگی جلد اول فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی انتشار یافته است که نام و نشان پانصد نسخه را در بردارد. سالها بود که محققان چنین انتظاری داشتند و این فهرست پس از سه سال که از تألیف آن می گذرد نشر می شود و امید می ورزیم که دنباله آن که با این ترتیب به هفت هشت جلد خواهد رسید هر چه زودتر انتشار یابد.

مؤلف، دوست عزیز دانشمند ما آقای عبدالله انوارست که با همکاری دو سه تن از همکاران خود توفیق این خدمت عظیم و مهم را یافته است. خداوند بر عزت و شرف و همتش بیفزاید و قرین مرحمت و لطف داردش که جز خدمت، حق دوستی و ارادت مراد مقدمه یاد فرموده است.

باری با انتشار این فهرست نیک معلوم

می شود که ایرانیان در قرن سیزدهم هجری و قسوف کامل و کافه، داشته اند  
براینکه باید کتب جدید علمی را در رشته های مختلف از زبانهای اروپائی  
به فارسی برگردانند و هموطنان را بر علوم و معانی تازه مطلع کرد. این اهتمام  
میان سالهای ۱۲۵۰ تا ۱۳۱۰ بیش از هر وقت مصروف شده است و ازین فهرست  
برمی آید که چه مقدار کتاب در جغرافیا و تاریخ و نیز سفرنامه معالک جهان  
به فارسی نقل شده است و عدده مترجمین هم قابل ملاحظه است و در همین مجله  
نام بیش از ده مترجم برده شده .

دورشته کتاب که موضوع صحبت ماست کتابهای علم نظام و تاریخ جنگهاست  
که گردانندگان مملکت، دستور بر ترجمه آنها می داده اند. این دو نوع کتاب  
را باید شناخت و کسانی که تاریخ نظام جدید را در ایران بررسی می کنند  
لا محاله به آنها رجوع خواهند کرد که کیفیت رسوخ علم جدید سپاهیگری  
را بشناسانند. اینک درینجا نام و نشان آنها را با مختصر توضیح می آورد.

#### در علم نظام

- ۱- اصلاح نامه یا کتاب علم جنگ تألیف جمس نیری مکین ینگی دنیائی  
ترجمه اسمعیل ولد صحاف باشی در ۱۲۹۸ در ۱۷۸ ورق از مباحث این کتاب  
گشودن قلعه های جنگی، تنظیم قشون، تخریب و سنگر بندی است.
- ۲- قواعد علم توپخانه که در آن از ساختن توپ و گلوله و انواع باروط  
ذکر می رود و در انتها جداول اندازه مسافتها را در بردارد.
- ۳- علم نظام در باب حفظ لشکر در زمان جنگ و وضع اردو گاه در  
۵۱ ورق.

۴- مهزم الجیوش اثر آلفرت سور هله، ترجمه فتحعلی شیرازی در ۱۲۶۷ و  
در ۲۰۹ ورق راجع به عملیات و آداب اردو کشی و راه پیمائی و انتخاب محل  
اردوست. مؤلف اطریشی بوده است.

۵- تاریخ علوم محاربات تألیف روکانکور در ۱۷۱ ورق که در آن از لشکر-  
کشی های تاریخی بحث می شود و بعد به تاکتیک قوای نظامی می پردازد. مؤلف  
فرانسوی است.

۶- جراحی نظامی - قسمت دوم کتابی است که در آن از مرض نفاشی از

خوردن گوشت خوک عارض می شود گفتگو شده تألیف - در سال ۱۳۰۰ و توسط میرزاسید باقر طیب و دکتر آلبو .

۷- قسطاس ناصری از محمد حسن بن سپه‌دار در اواسط قرن سیزدهم در ۴۳ ورق - مؤلف از شاگردان دارالفنون بوده و در عهد میرزا آقاخان اعتماد الدوله مأمور شمارش گلوله‌های توپهای قورخانه می شود و درین جزوه شرح می دهد که کجاست و به چه نحو چیده شده است : پشته مثلث ، پشته مربع ، پشته مستطیل .

۸- قواعد حرکات مشق مخبران پیاده تألیف سروان فرانسوی ترجمه مرتضی قلی ولد بهاء الدین در ۱۲۷۶ در ۱۳ ورق .

۹- نظم افواج در باب تعداد افراد قشون و قشونهای ملازم کشور ایران و طرز نگاهداری قشون در سرحدات تألیف اواسط قرن سیزدهم در ۱۳ ورق .

۱۰- جنگ در باطلاق تألیف سرهنگ محمودخان شاگرد دارالفنون در ۱۲۸۴ که بعداً در سن سیر درس خوانده است این جزوه در ۲۵ ورق است .

۱۱- شرح لوازم جنگی (توپ های صحرائی و کوهستانی کارخانه هوچیکس و اندازه لوله و قن‌داق و وزن فشنگهای آن) در ۳۶ ورق

۱۲- رساله اسامی اسبان سوقانی (که در فهرست هر سه مورد سوقاتی نوشته اند) تألیف سال ۱۳۰۰ در ۵ ورق که بصورت گزارش برای ناصرالدین شاه تهیه شده است .

۱۳- رساله در علم جنگ تألیف علی محمد دنبلی تبریزی در ۱۲۷۲ در ۶۷ ورق که شاگرد دارالفنون و در فارس با قشون همراه بوده است این رساله را در هفت مقاله و یک خاتمه در باب پیاده نظام تألیف کرده است .

۱۴- قانون نظامیه تألیف سال ۱۲۸۱ در دو باب و ۲۵ ورق . باب اول در تکالیف دولت نسبت به نوکرو قشون و باب دوم در تکالیف نوکر و وظائف قشون .

۱۵- قواعد کلی نظام تألیف علی قراگوزلو در سال ۱۲۷۰ در ۴۳ ورق . مقدمه کتاب بقلم کلنل صاحب ایتالیائی است .

در تاریخ جنگهای مهم و مباحث نظامی

۱- فهرست کشتیهای جنگی دولت انگلیس تألیف مسیو میچل ترجمه

اسماعیل ولدصحاف‌باشی در ۱۲۹۷ قمری در سی و یک ورق که حاوی نام و مشخصات ۲۵ کشتی است.

۲- حوادث نامه در وقایع جنگ‌های ناپلئون با اطریش و روسیه ترجمه محمدرضی تبریزی در ۱۲۲۲ و اهدا شده به عباس میرزا. در ۲۱۲ ورق.

۳- جنگ ترکستان در ۱۸۸۰ که فقط ترجمه باب ششم کتاب است.

۴- محاربات نادرشاه تألیف کشمیشراف ترجمه مصطفی عون‌الملک در ۱۳۲۱ و اهدا شده به مظفرالدین‌شاه.

۵- جنگ فرانسه و آلمان در ۱۸۷۱ که نام مؤلف و مترجم آن معلوم نیست.

۶- جنگ چین و قشون متحده در ۱۹۰۰ تألیف هنری سوچ‌لاندر ترجمه

اسماعیل ولدصحاف‌باشی در ۱۳۲۱ قمری (دو جلد)

۷- محاصره پاریس (دو جلد) ترجمه رضاخان ریشارد در ۱۲۸۹

۸- شرح جنگ واترلو تألیف سال ۱۲۶۷

۹- جنگ فرانسه و روسیه تألیف واسورنط از روسی توسط مادروس

پایان

داودخانف در ۱۲۸۰

زادگاه

# زرتشت و دربار ویشتاسپ شاه

از

دکتر بهرام فرووشی

استاد دانشگاه تهران

زرتشت در قسمت شمال ایران زمین بزرگ درجائی بین سند و دجله پا بعرضه وجود گذاشته است . وی بنا بر روایات شرقی در آذربایجان ، در کنار دریاچه اورمیه (رضائیه) بدنیسا آمد . ولی برخی دیگر از مورخان یونان قدیم مانند ثئون Theon در حدود سال ۱۳۰ و ژوستن در حدود سال ۱۲۰ وی را با کتریانی یا بلخی میدانند و محل تولد او را در شرق ایران زمین معین میکنند . بعضی دیگر از مورخان موطن اصلی وی را ماد و ناحیه «رگا»ی قدیم یا هری، کنونی میدانند .

شهرستانی در الملل والنحل (ترجمه صدرالدین ترکه اصفهانی) آورده است که «زردشت بن پورسپ که در زمان گشتاسف بن لهراسب ملك عجم ظاهر شد، پدر او از آذربایجان بود و مادر او ازری و نامش دوغدویه بود»

---

درباره زرتشت و پیدایش او بسیار نوشته اند ولی در این مقاله محققانه نکات تازه ای بچشم میخورد که دیگران از آن سخنی نگفته اند . ما توجه محققان و دانشمندان جهانی را باین تحقیق فاضلانه جلب می کنیم (بررسی های تاریخی)



چنین بنظر میرسد که موطن پدر و مادر وی موجب ابهامی در باره زادگاه خود اوشده باشد.

در خود اوستا نامی از ایران غربی برده نمیشود. در آنجا سخنی از مادها، آشوریان، هخامنشیان و یونانیان نیست. افق اوستایی، ایران شرقی و خصوصاً ایران شمال شرقی است. حتی در وندیداد که از گاتاها خیلی جوانتر است، در آنجا که ذکر از شهرها و نواحی ایرانزمین می کند، شهری غربی ترا «ری» نیامده است.

آنچه که مسلم است اینست که زرتشت دین خود را در ایران شرقی بجهانیان اعلام کرده است و بنابه قول استاد «هنینگ» سنت هائی که وی را در ایران غربی قرار میدهند، همه متعلق بدوران ساسانی است و چون مرکز فعالیت ساسانیان و پای تخت و شهرهای مهم آنها همه در ایران غربی بوده است، پیشوایان مذهبی مخصوصاً خواسته اند زادگاه او را در ایران غربی قرار دهند و باعتبار ایالات غربی بیفزایند و آنها را در این افتخار سهیم گردانند. شاید هم پیش از دوران ساسانی مغان که پیشوایی دین زرتشت با آن-ان بود و خود بومی غرب ایران بودند، موطن زرتشت را در غرب ایران معین کرده باشند. در هر حال مورخان و کتب مذهبی زرتشتی جای دیگری را جز ایران شمال شرقی و ایران شمال غربی برای زادگاه زرتشت ذکر نمی کنند.

در نوشته های پهلوی و در اوستا ناحیه «ایران ویج» مهد دین زرتشت است. این نام گرچه ممکن است يك نام اساطیری باشد ولی در وندیداد در رأس نامهای جغرافیائی اوستائی آمده است و ردیف نامهای جغرافیائی وندیداد نیز منطقی و درست بنظر میرسد و چون ردیف نامها از شمال بطرف جنوب گسترده میشود بنا بر این میتوان محل ناحیه ایران ویج را در شمال ناحیه هائی قرار داد که بعد از آن ذکر شده اند. در وندیداد پس از ایران ویج نواحی سفد و مرگیان Margiane آمده است و بنا بر عقیده ایران شناسان نسامی: «مار کوارت»، «بنونیست»، «نوبرگ»، «مسینا»، «هنینگ» و «بار» این ناحیه شامل خوارزم خواهد بود.

سرزمین خوارزم در زمان قدیم معنای وسیعتری داشت و گویا در زمان

زرتشت بر ناحیه وسیعی از ایران شرقی تسلط داشته است و مورخان قدیم مانند هکاته Hécatée و هرودت Hérodote نیز این مطلب را تأیید میکنند. بنا بر عقیده هنینگ این نواحی تاپیش از کوروش بزرگ واحد مستقلی را تشکیل میداده‌اند و بهمین جهت هم کوروش توانست آنها را یک قلم و یکباره تحت تسلط خویش در آورد. و یشتاسپ شاه، حامی زرتشت، گویا فرمانروای این سرزمین وسیع بوده است.

### زمان زرتشت

در باره زمان زرتشت اقوال مورخان و دانشمندان مختلف بقدری از یکدیگر دور است که هیچگاه نمیتوان زمان قاطعی برای تولد زرتشت معین کرد. عده زیادی از مورخان و مؤلفان یونانی مانند ارسطو، پلوتارک، اودوکس Eudoxe و خانتوس Xantus و هرمودوروس Hermodoros زمان زرتشت را شش هزار سال پیش از «افلاطون» یا «خشیارشا» و پنج هزار سال پیش از جنگهای تروا Troie<sup>۱</sup> میدانند.

پلین Pline بزرگ اشاره به قول هرمیپوس Hermippus کرده مینویسد زرتشت پنج هزار سال پیش از جنگ تروا میزیسته است و سپس اضافه میکنند که موسی چندین هزار سال پس از زرتشت بسر میبرده است و بعد از قول مغی بنام استانس Ostanes که در لشکر کشی خشیارشا همراه بوده مینویسد که زرتشت دیگری کمی پیش از استانس میزیسته است. بنا بر این اخبار، اگر ماخذ ما مرگ افلاطون باشد زرتشت در ۶۳۴۷ پیش از میلاد میزیسته و بنا بر ماخذ جنگهای تروا زمان او حدود سال ۶۱۸۴ پیش از میلاد میشود. عدد کامل شش هزار سال با در نظر گرفتن تاریخ تمدن بشری و تحلیل زبان اوستا از نظر زبان شناسی تطبیقی، اغراق بنظر میرسد.

گویا این عدد شش هزار سال که برای زمان زرتشت در افواه یونانی بوده است مولود يك سنت دینی و عقیده بدوره‌های هزاره‌ای است که در ایران رایج بوده است و آن چنین است: بنا بر کتاب دینکرت، زرتشت پیش از آمدن

بر روی زمین مدت ۶ هزار سال بصورت مینوی یا فروشی *fravashi* وجود داشته است. ما میدانیم که اعتقاد به هزاره‌ها لااقل از ابتدای قرن چهارم میلادی وجود داشته است زیرا این مطلب را پلوتارک از قول تئوپومپ *Theopompe* نقل کرده است و بعید نیست که این اعتقاد در زمان «اودوکس» و «خانتوس» و «ارسطو» نیز وجود داشته بوده است. میتوان پنداشت که در محیطی که اطلاعات یونانیان از آن سرچشمه گرفته بوده، زندگی مینوی پیامبر را بعنوان تولد و وجود حقیقی او گرفته بوده‌اند. گفتار شهرستانی در الملل والنحل میتواند مؤید این نظر باشد. وی چنین آورده است: «و بنی آدم سه هزار سال غیر متحرک بوده، بعد از آن روح زرادشت را در شجره‌ای که در اعلیٰ علیین بود انشاء فرمود و در قلعه کوهی از کوه‌های آذربایجان آن درخت را غرس فرمود، از آن شبخ زرادشت بشیر گاو ممتاز گشت و پدر زرادشت آن شیر بیاشامید و آن شبخ به نطفه او مصور گشت ...»

در برابر این قول نویسندگان یونانی، سنت خود پارسیان قرار میگیرد که بنا بر نوشته کتب پهلوی، زمان زرتشت را ۲۵۸۱ سال پیش از اسکندر میدانند. بنا بر این سنت و بادر نظر گرفتن تاریخ تولد و مرگ اسکندر (۳۲۳-۳۵۶ پیش از میلاد) زمان زرتشت در حدود اواخر قرن هفتم یا اوایل قرن ششم میلادی میشود.

عده‌ای از دانشمندان پیرو سنت زرتشتی هستند. از جمله دانشمندان آلمانی «هرتسفلد» و دانشمندان معاصر آمریکائی «اومستد» با در نظر گرفتن تشابه اسمی بین ویشتاسپ یا گشتاسپ حامی زرتشت و ویشتاسپ پدر داریوش که ساتراپ «شهر پاون» خراسان و پارت بوده؛ زرتشت را معاصر پدر داریوش بزرگ میدانند. این عقیده مخصوصاً از این نظر که در کتابهای پهلوی و متون زرتشتی آمده و عقیده زرتشتیان قدیم دربارهٔ زمان پیغمبر خودشان است حائز اهمیت است و اگر چه زبان‌شناسی تطبیقی نمیتواند زمان سروده شدن سرودهای گائاهاراد در حدود ۶۰۰ پیش از میلاد بداند و از این نظر بایستی قدمت بیشتری داشته باشد، ولی از سوی دیگر نکاتی چند، حدود سال ۶۰۰ پیش از میلاد را تأیید میکنند.

یکی از این نکات تقارن تاریخی بین ویشناسپ شاه کیسانی و ویشناسپ پدر داریوش است، زیرا اگر مبداء تاریخ سنتی زرتشتی را سال مرگ اسکندر فرض کنیم باید سال مرگ او یعنی ۳۲۳ پیش از میلاد را به عدد ۲۵۸ که کتب پهلوی بدست میدهند بیفزائیم و دوران زرتشت را در حدود سال ۵۸۱ پیش از میلاد بدانیم و چون تولد داریوش بزرگ در سال ۵۲۱ پیش از میلاد بوده است پدر او میتواند معاصر زرتشت باشد.

نکته جالب دیگر اینست که بنا بر روایت شاهنامه پس از گشتاسب بهمن بیادشاهی میرسد. گرچه در نظر اول مشابهتی بین بهمن و داریوش بنظر نمیرسد ولی از نظر فقه اللغة این دو نام یک ریشه دارند باین معنی که نام بهمن در پهلوی و هومن Vohuman و بصورت کهن تر Vahuman آمده است که بمعنی منش و اندیشه نیک است.

نام داریوش نیز در کتیبه‌ها Dârayavahush آمده که شین آخر آن علامت فاعلی است و هر تسفلم معتقد است که نام کامل او Dârayavahumanah بوده است بمعنی دارنده اندیشه نیک و اگر کلمه دارنده را از سراسم برداریم (- و این کاری است که در موقع تحول زبان کهن فارسی به زبان میانان اغلب معمول میگردد) همان و هومن یا بهمن باقی میماند.

تاریخ سنتی زرتشتی باز از جای دیگر تأیید میشود و آن چنانست که برخی از نویسندگان یونانی مانند اریستوکسن Aristoxène شاگرد ارسطو و دیودور اتری Erétrie فیثاغورث را معاصر زرتشت میدانند و مینویسند که وی مسافرتی به بابل کرد و نزد زرتشت تعلیم یافت و شاگرد وی بوده است. تاریخ تولد فیثاغورث را ۵۷۲ پیش از میلاد نوشته‌اند و این تاریخ با سال ۵۸۱ که تاریخ سنتی زرتشتی است مقارنت دارد.

تاریخ دیگری که برای دوران زندگی زرتشت داده شده است متعلق به مستشرق معروف کلیمما Klima است. وی کوشیده است تا برای حل مسأله تاریخ زرتشت از سنت‌های مانوی استفاده کند. مانی که در سال ۲۱۶ میلادی تولد یافته است خود را موعود یا فارقلیط Paraclet میدانسته است و متون

مانوی تورفانی نیز این مطلب را تأیید می‌کنند. ابن‌الندیم نیز در الفهرست چنین آورده است. «مانی خود را همان فارقلیط میدانست که عیسی علیه‌السلام ظهور او را بشارت داده بود». مانی چون ایرانی بود می‌بایستی خود را «هوشیدر» تصور کرده باشد که موعود و مهدی زرتشتی است و بنا بر سنت زرتشتی در هزاره اول پس از زرتشت ظهور خواهد کرد. اگر چنین فرضی صحیح باشد می‌توان چنین نتیجه گرفت که مانی بنا بر سنت موجود در میان زرتشتیان دوره ساسانی میدانسته است که هزار سال از دوره زرتشت گذشته است و بهمین جهت تصور کرده است که موعود زرتشتی همان خود اوست و اگر سی سال زندگی پیش از اعلام پیامبری او را کنار بگذاریم، مانی نهمصد و هفتاد سال پس از زرتشت تولد یافته است. چون مانی در ۱۱۶ پس از میلاد تولد یافته، اگر این عدد را از ۹۷۰ کسر کنیم ۷۵۴ پیش از میلاد می‌شود که بنا بر عقیده مانویان سال ظهور زرتشت خواهد بود و تولد وی با احتساب سی سال اول زندگانش ۷۸۴ پیش از میلاد می‌شود.

بنا بر خبری که عده‌ای از مورخان باستان از کتزیاس طبیب اردشیر دوم هخامنشی که در سالهای ۴۰۱ تا ۳۹۸ پیش از میلاد در دربار ایران میزیسته، نقل کرده‌اند، زرتشت پادشاه بلخ و معاصر نینوس پادشاه آشور و زانش، سمیرامیس بوده است و با یکدیگر جنگیده‌اند. بنا بر این خبر دوران زرتشت در حدود سال ۱۲۰۰ پیش از میلاد می‌شود و اگر نینوس را چنانکه برخی از مورخان پنداشته‌اند با نمرود یکی بدانیم نمرود یا نینوس معاصر ابراهیم پیامبر میگردد و در اینصورت زمان وی حدود سال ۱۹۰۰ پیش از میلاد میشود. اروسوس Orosius مورخ، زمان نینوس را هزار و سیصد سال پیش از بنای شهر رمدانسته و چون تاریخ بنای شهر رمد را سال ۷۵۳ پیش از میلاد میدانند، از اینرو دوران زرتشت بسال ۲۰۵۳ پیش از میلاد می‌رسد. يك دليل زبانشناسی نیز برای تعیین تاریخ دوران زرتشت وجود دارد و آن تشابه زبان «گائاه» با «وداها» است و از اینرو قدمت زبان گائاه نمی‌تواند کمتر از ۱۰۰۰ پیش از میلاد باشد.



عده ای از مورخان نیز مانند نیکلای دمشقی و دیوژن لرتیوس Laertius دوران زرتشت را ۶۰۰ سال پیش از لشکر کشی خشیارشا بیونان میدانند و چون خشیارشا در سال ۴۸۰ پیش از میلاد بیونان لشکر کشید بنا بر این دوران زرتشت در حدود سال ۱۰۸۰ پیش از میلاد میشود.

چنانکه دیده شد، دوران زرتشت مسأله ای لاینحل باقی مانده است و بنا بر ماخذ مختلف از حدود ۶۰۰ پیش از میلاد تا ۶۰۰۰ پیش از میلاد است و در میان این اقوال گوناگون آنچه معقول تر بنظر می رسد اینست که زمان زرتشت را در میان سالهای بین ۹۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد فرض کنیم. خاندان زرتشت یا زرتوشترا Zarathushtra بمعنی دارنده شتر زرین یازرد است نام پدر او «پنوروشسپ» Pourushasp است بمعنی دارنده اسب پیرو نام مادرش «دوغذ» یا «دوغذو» Dughdhova بمعنی دوشنده است. خود این نامها تا اندازه ای وضع محیط قبیله ای و خانوادگی زرتشت را روشن می سازند. پدرش آذربایجانی و مادرش از ری بود.

در کتابهای بندهشن، دینکرت، زادسپرم، وچرکرت دینیک سلسله نسب زرتشت آمده و با جزئی اختلاف مطابق است با همان سلسله نسبی که مسعودی در مروج الذهب آورده است و آن چنین است:

Manushcihr	منوشچیهر
Dûrâsraw	دوراسرو
Nayâzem	نیازم
Vaêdisht	وئدیشت
Spitâma	سپیتام
Hardâr	هردار
Aredjadarshn	ارجدرشن
Paitirasp	پئیتیرسپ
Caxshnush	چخشنوش
Haêcatasp	همچتسپ

Urugadhasp	اورو گدسپ
Patiritarasp	پتیریترسپ
PaurushasP	پشوروشسپ
Zaratusht	زرتوشت

چنانکه در این سلسله نسب دیده میشود بیشتر نامهای نیاکان زرتشت با کلمه اسب همراه است و چون میدانیم که نامگذاری در زمانهای کهن ایرانی بنا بر شغل و کار و پیشه و یا صفات مردمان است، از اینرو میتوان نتیجه گرفت که این تیره همه صاحب اسب و اشتر بوده و از بزرگان و نجیب زادگان قوم اند. این نکته را یونانیان نیز یادآوری کرده اند.

در تاریخ طبری آمده: «چنین گویند که این زرتشت از نوادگان منوچهر بوده» و در شاهنامه ثعالبی آمده است: «بنا بر روایت ابن خردادبه زرتشت از نوادگان منوچهر بوده از ناحیه مغان در آذربایجان» بنا بر اسنادی که در دست است زرتشت شاهزاده ای از نژاد منوچهر شاه است و هیچ بعید نیست که با دانستن اصل و نسب خود بدربار عموزاده دور خود و یشتاسپ شاه رفته تا از او در گسترش دین خود یاری جوید.

### خویشان زرتشت

از سوی مادر بشخص نامداری بنام فرهیم روا *Frahimravâ* منسوب میگردد. عمویی دارد بنام اراستی *Arâsti* و این اراستی فرزندی دارد بنام مدیوماه *Medyômâh* مدیوماه که پسر عموی زرتشت است نخستین کسی است که با او ایمان میآورد و در همه جا او را یاری میکند.

زرتشت چهار برادر دارد و خود او فرزند میانی است نام دو برادر بزرگتر او رتوشت *Ratushtar* و رنگوشت *Rangushtar* و نام دو برادر کوچکتر *Nôtarigâh* و نیوتیش *Nivetish* است.

وی سه بار ازدواج میکند و هر سه زن مدتی پس از وی زندگی میکنند. زن سومی که هووی *Hvôvi* نام دارد دختر فر شوشت برادر جاه اسپ وزیر

گشتاسپ شاه است وزنی بیوه است . زرتشت از زن اول يك پسر بنام ایست -  
 و استر Isat vastra و سه دختر بنامهای فرنی Freni ، ثریتی Thriti  
 و پتور و چیستا Pourucista دارد . زن دوم اودو پسر بنامهای خورچهر -  
 Hvarecithra و اوروت نر Urvatatnara می آورد . اما از زن سوم فرزندی  
 بوجود نمی آید ، بلکه نطفه آنان در دریاچه هامون در سیستان نگاهداری  
 میشود تا از آن موعودهای زرتشتی بنامهای اوخشیت ارت Uxshyat ereta  
 یا هوشیدرو اوخشیت نمه Uxsyatnemah یا هوشیدر ماه و سوشیانن Soshyānt  
 بوجود آیند و در هزاره های قبل از رستاخیز بترتیب ظهور کنند .

### مهاجرت

زرتشت از جائیکه در هر حال خارج از ایران آن دوران است وارد ایران  
 زمین میشود و بدر بار گشتاسپ شاه پناهنده میگردد . وی بخاطر نشر و رواج  
 دین و یا شاید هم - اگر مولد او را در آذربایجان بدانیم - بخاطر قتل و غارت -  
 هائی که آشوریان در آن سرزمین میکردند ، از سر زمین اصلی خود مهاجرت  
 میکند و با قبیله و بارو بنه خود حرکت میکند در راه آزار و ستم بسیار می بیند  
 تا جائیکه لب بشکوه میگشاید و در سنای ۴۶ چنین میسراید :

«بکدام زمین روی آورم ، به که پناه برم ، بکجا روی نموده بروم . از  
 آزادگان و پیشوایان دورم میدارند . نه برزیگران و نه آن فرمانروایان دروغ  
 پرست کشور بامن یاری نمی کنند . چگونه ترا ای مزدا اهورا خوشنود توانم  
 ساخت»<sup>۱</sup>

در بین راه در زمستانی سخت هنگامی که او را به آبادی راه نمیدهند  
 در گاتاها چنین میسراید:

«اورا خوشنود نساخت چاکر فرومایه کوی در گذر زمستان ، آن زرتشت  
 سپیتمان را ، آنچنان که او را از فرود آمدن بازداشت هنگامی که چار پایانش  
 در حالیکه از سر ما لِرزان بودند بسوی وی رفتند»

(۱) گاتاها - یورداد ، یسنا ۴۶



سرانجام فریان تورانی او را پناه میدهد و باومی گرود و زرتشت در یسنای ۴۶ بند ۱۲ بنوادگان فریان تورانی دعای کند و در فروردین یشت پاره ۱۲۰ به فروهر یوشت از خاندان فریان درود فرستاده میشود. این بند از گائاهها کومک می کند تا خط سیر زرتشت را معین کنیم. این اقوام تورانی که ایرانی الاصلاند بیابانگردانی هستند که بین دریای قزوین (بحر خزر) و آرال و در نواحی جیحون و یاکسارت زندگی میکنند. در عهد ساسانیان هنوز قبیله ای در حوالی خوارزم در جیحون سفلی بنام تور Ture زندگی میکند. بنابراین زرتشت از ماورای خزر بسوی بلخ میرود و در آن حوالی با قبیله تور مصادف میگردد و سرانجام بدر بار گشتاسپ راه می یابد. گشتاسپ یکی از کویان است که واژه کیان و کیانیان از این ریشه است. این کوی یار رئیس قوم و قبیله ناحیه نسبتاً بزرگی را در شرق ایران در زیر فرمان دارد. معیشت این قوم بنا بر موقع جغرافیائی شبانی و گله داری است. عده ای کرب Karap یا پیشوای دینی دور گشتاسپ شاه را فرا گرفته اند. عده ای اوسیک usig بمعنی قربانی کننده نیز در دربار گشتاسپ شاه هستند، عده ای نیز بنام گرهم grehma در گائاهها نام برده شده که گاوی گو سفند قربانی می کنند و زرتشت از کردار آنها ناخشنود است. یکی از سرداران نامی هم بنام بندو bendva از دشمنان زرتشت است و باوی مخالفت های شدید میکند. از جمله مخالفان وی تور اوروائی تادنگ Turiurvait adeng از طایفه اوسیک است که شرایطی برای پذیرش دین زرتشت معین میکند و خود دارای قبیله ای است و در ضمن گفتگو و بحث دینی عده ای نجبای دربار او از کی ها و کربها بطرف زرتشت حمله می کنند که او را بکشند و وی مانع میشود. باز یکی از کویان بنام وئدو ایست vaedvoist باوی دشمنی میکنند و میگوید من از اهورامزدائی که تو میگوئی بغ است بغ ترم. دیگری یکی از شهریاران بنام کرسانی Kresani است که از تبلیغ مذهبی زرتشت جلو گیری میکند.

سرانجام زرتشت بدر بار گشتاسپ راه مییابد و او را در میدان اسب دوانی می بیند. عده ای با او مخالفت میکنند از جمله مردی بنام زاک Zāk

سپس زرتشت بادانایان دربار بیبحث میپردازد و از هر مجلس پیروز بیرون می-آید. درباریان گشتاسپ درباره او سعایت میکنند و وی بزندان می افتد. پس از چندی پاهای اسب سیاه شاه که مورد توجه او بوده بشکم اسب فرو میروند و انایان از علاج آن باز میمانند، زرتشت پاهای اسب را از شکم بیرون میکشد و ویشتاسپ شاه باومی گردد.

ویشتاسپ شاه بنا بر روایات پهلوی و اوستایی پسر Aurvataspا لهراسپ است از نژاد کیانی و منسوب است به خانواده نوذریان، نام زن او Hutaosa است که او نیز از همان خانواده است، برادری دارد بنام Zairivairi یا زیریر که قهرمان جنگهاست و در یک جنگ مذهبی علیه ارجاسپ کشته میشود. کتاب یادگار زیران خاطره ای از این جنگ را در بردارد. وی پسران بسیار دارد که از میان آنها اسفندیار و پشوتن نام آورترند. دختری زیبا دارد بنام همای که با خواهرش به آفرید باسارت ارجاسپ تورانی برده میشوند ولی اسفندیار آنها را نجات میدهد. دین مزدیسنا سرانجام با پشتیبانی گشتاسپ رواج می یابد.

### منابع مورد استفاده من در این گفتار

یادداشت‌های گائاه‌ها ، پور داود ۱۳۳۶ تهران  
یسنا جلد اول - پور داود ۱۳۱۲ بمبئی

القهرست ابن ندیم ترجمه رضا تجدد تهران ۱۳۴۳  
الجلل والنحل شهرستانی ترجمه افضل الدین صدرترکه اصفهانی تهران ۱۳۳۵  
شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم جلد ۶ - تهران ۱۳۱۴  
غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم لابی منصور الشعالبی تجدید چاپ تهران ۱۹۶۳  
زرتشت نامه بهرام پژدو طبع روزنبرگ ، سن پترزبورگ ۱۹۰۴  
روایات داراب هرمزدیار ، بمبئی ۱۹۲۲

Religion de l'Iran ancien par J. Duchesne-Guillemin Presses universitaires, Paris 1962.

Culte, Mythe et Cosmologie dans l'Iran ancien par M. Molé Presses universitaires, Paris 1963.

History of Zoroastrianism by Dhalla, Oxford university Press London 1938.

The down and Twilight of Zoroastriansism by Zaehner, Putnam's sons, New-York.

The History of the Persian Empire by: A. T. Olmstead. The University of Chicago Press 1948.

و ترجمه آن بوسیله آقای دکتر محمد مقدم

Zoroastrian studies by Jackson, New-York 1928.

روابط نظامی  
ایران و فرانسه

در دوره صفویه

نگارش:

سرهنك مهندس جهانگیر قائم مقامی

کشایش روابط رسمی  
ایران و فرانسه از سالهای نیمه  
دوم قرن یازدهم هجری (نیمه  
دوم قرن هفدهم میلادی) است  
که فرانسویان در مسیر راههای  
بازرگانی مشرق و هندوستان  
با اهمیت موقع جغرافیائی و  
سیاسی ایران پی بردند.

در این تاریخ فرانسویان  
تشکیلاتی بنام کمپانی  
فرانسوی هند شرقی بوجود  
آورده و بدنبال آن، بنادر  
سورات و پندیشری را در  
ساحل هندوستان تصرف کرده  
بودند، اما آنها هنگامی  
و بفکر استعمار افتادند که  
انگلیس ها هندوستان را  
تصاحب نموده و راههای

دریائی را در دست داشتند<sup>۲</sup>. بنابراین از همان آغاز کار رقابتی شدید میان آندو دولت پدید آمد و در گیرودار این رقابتها، کمپانی فرانسوی هند شرقی با دیده واقع بینانه دریافت که در این راه بدون دوستی ایران امکان توفیق برای آنها نیست و بدین سبب **لوئی چهاردهم** پادشاه فرانسه (۱۶۴۳-۱۷۱۵ میلادی) هیأتی را در جمادی الاول ۱۰۷۵ (نوامبر ۱۶۶۴) بایران فرستاد و این عده با وجود مشکلات بسیار که تر کهای عثمانی در راه آنها فراهم می ساختند، بالاخره در ۲۹ ذی حجه ۱۰۷۵ (۱۳ ژوئیه ۱۶۶۵) باصفهان رسیدند.

این هیأت که مرکب از پنج تن بودند، مأموریت داشتند در باره امکان دسترسی بهندوستان از راه ایران و جلب دوستی دولت ایران بررسی و تحقیق کنند و چنانکه **دولالین Delalain** در گزارشی که بفرانسه فرستاد میگوید «برای استقرار تجارت هندوایران، چند بندر در خلیج فارس و عربستان لازم است و برای انجام این مقصود نیروی دریائی باید داشت»<sup>۳</sup>.

هیأت مزبور با وجود دو دستگی و اختلافاتی که از همان بدو ورود بایران بین اعضای آن بوجود آمد<sup>۴</sup>، معهذات توفیق یافت قراردادی با دولت ایران منعقد سازد و در قبال آن اجازه یافتند، تجارتخانه ای در بندر گمبرون تأسیس نمایند و لی بسبب بروز جنگهای ۱۶۶۷-۱۶۷۲ دولت فرانسه نتوانست از قرارداد مزبور بهره برداری لازم را بنماید بخصوص که در همین ایام، توجه مخصوص فرانسه بجانب چین معطوف شده بود.<sup>۵</sup>

در این سالها، اعراب ناحیه **مسقط** که خود ضمیمه قلمرو پادشاهی ایران می بود دست بخودسری و اغتشاش زده بودند و سواحل و جزایر خلیج فارس

۱ - دکتر خانبابایی: روابط ایران با دول غربی اروپا ص ۴۲

۲ - حسام مزی: تاریخ روابط ایران با دنیا - ج ۱ ص ۱۲۳

۳ - همان کتاب و همان صفحه

۴ - از همان بدو ورود باصفهان، میان اعضای این هیأت دو دستگی و اختلافاتی پدید آمد که شرح آن جالب و خواندنیست و برای آگاهی از آن به کتاب تاریخ ایران تألیف دانشمند محترم آقای عباس پرویز رجوع شود (فصل روابط ایران با خارجیها ص ۳۷ - ص ۴۰ - همچنین به لکهات: انقراض سلسله صفویه ص ۴۸۹-۴۹۰ رجوع شود.

۵ - دکتر بیانی: روابط...



تصویر شاه سلطان حسین - کار کرنلیوس

مورد دستبرد و تجاوزات آنها شده بود و این مسأله فکرو توجه شاه سلطان حسین را که بتازگی بر مسند پادشاهی نشسته بود (از ۱۱۰۵ هجری مطابق با ۱۶۹۳ میلادی) سخت بخود جلب می‌کرد و بدین اندیشه بود که برای رفع مزاحمت‌های اعراب مسقط و سرکوبی آنها، متحدی برای خود بیابد و باین منظور نخست به پرتغالیها و سپس هلندیها و انگلیسی‌ها روی کرد ولی چون از ایشان طرفی نسبت بجانب فرانسه متوجه شد.<sup>۶</sup>

مصادف با همین ایام، یعنی بسال ۱۱۱۱ هجری (۱۶۹۹ میلادی) یک کشیش فرانسوی موسوم به آبه گودرو Abbé Gaudreau که از راه ایران به هندوستان میرفت بوسیله اتمادالدوله وزیر اعظم شاه، اطلاع یافت پادشاه ایران در نظر دارد سفیر و نامه‌ای بدربار پادشاه فرانسه بفرستد و غرض از این نامه نویسی جلب دوستی پادشاه فرانسه و برقراری روابط بازرگانی متقابل بین دو دولت است اما در حقیقت پادشاه ایران میخواست که دولت فرانسه چند کشتی از نیروی دریائی خود را برای کمک و استرداد مسقط بآبهای ایران بفرستد.<sup>۷</sup>

گرچه چنین سفیری از جانب ایران در این سال بفرانسه نرفت و دولت فرانسه هم حتی یک کشتی بآبهای ایران نفرستاد مع هذا باید دانست نامه مزبور که ظاهراً بوسیله همان آبه گودرو برای لوئی چهاردهم فرستاده شد قدیمترین نشانه‌ایست که در تاریخ روابط نظامی ایران و فرانسه میتوان یافت.

لکهارت Laurence Lockhart در کتاب «انقراض سلسله صفویه»، در بخش روابط فرانسه با ایران مینویسد:

« این نامه مضمونی موافق شرح ذیل داشت :

« یک - پادشاه مایل است سفیری نزد سلطان فرانسه فرستاده او را به دوستی دعوت کند و از وی بخواهد که تجارت بر اساس شرایط متقابل میان دو ملت دائر گردد .

دو - او قصد دارد به منظور تسخیر مسقط با فرانسه متحد شود.

۶- لکهارت. ص ۴۹۳

۷- موریس هرت: یک سفیر ایرانی در دربار لوئی چهاردهم ص ۸

سه - برای این مقصود سی هزار سرباز فرانسوی<sup>۸</sup> و چند کشتی جنگی فرانسه به منظور حمل آنان به صحنه عملیات لازم است.

چهار - مخارج این لشکر کشی و غنائمی که از مسقط بدست می آید بالمناصفه میان دو مملکت تقسیم خواهد شد.

پنج - قلاع واقع در سمت خشکی مسقط در اختیار دولت ایران قرار خواهد گرفت و دو قلعه دیگر (موسوم به الجلالی و میرانی) واقع در سمت دریا بدولت فرانسه اختصاص خواهد یافت.

شش - شاه در اراضی ساحلی ایران، میان بندر عباس و کنگ بندری در اختیار شرکت فرانسوی خواهد گذاشت و خانه هائی متناسب در اصفهان و شیراز و تبریز برای آن شرکت تهیه خواهد کرده<sup>۹</sup>.

لکه هارت سپس اضافه می کند که نامه مزبور بفرانسه واصل نشد و آنچه فعلا در دست است مفاد آنست که در یادداشتی بقلم گودرو بکمک حافظه آنرا برشته تحریر کشید و مورخ ۲۵ ژانویه ۱۷۱۵ است و این یادداشت در جلد سوم اسناد مربوط بایران در بایگانی وزارت خارجه فرانسه ضبط میباشد<sup>۱۰</sup> و لسی موريس هربت Maurice Herbette که او نیز بهمان مدارك و اسناد موجود در بایگانی وزارت خارجه فرانسه دسترسی داشته است معتقد است بعلت پیش آمدن مسأله جانشینی اسپانیا (۱۷۰۰ میلادی) و جنگی که بر اثر آن روی داد<sup>۱۱</sup> موضوع برقراری رابطه بین ایران و فرانسه و اعزام چند کشتی برای استرداد مسقط بعهدۀ تعویق افتاد<sup>۱۲</sup>.

۸ - هربت در کتاب خود می نویسد: پادشاه ایران هم خود متقبل شده بود بیست هزار سرباز

بفرستد. ص ۸

۹ - لکه هارت: ص ۴۹۴

۱۰ - برگهای ۳۸۶ تا ۳۸۸

۱۱ - شارل دوم پادشاه اسپانیا (۱۶۶۶ - ۱۷۰۰) در سال ۱۷۰۰ در گذشت و چون وارث و جانشین مستتیمی نداشت بامرگ او خاندان پادشاهی شارلکن از میان میرفت و برای جانشینی سلطنت اسپانیا لومی چهاردهم و آرشیدوک شارل دوتریش و شاهزاده باویر بیک اندازه حق میداشتند بدین جهت فرانسه بمنظور اینکه بتواند اسپانیا را ضمیمه قلمرو خود نماید بعست و با افتاد و سرانجام بر سر این موضوع جنگها در گرفت.

۱۲ - موريس هربت: ص ۸



و بطوریکه از گفته هربت برمی آید، او بطور ضمنی میگوید نامه پادشاه ایران بفرانسه رسیده ولی بعلمت پیش آمدن جنگهای جانشینی اسپانیا مجالی برای دولت فرانسه پیش نیامده است که بنامه پادشاه ایران پاسخ داده شود. بهر حال، چون از طرف فرانسه خبری نشد، پادشاه ایران نامه دیگری بتاریخ شوال وینازی قعده ۱۱۱۴ قمری (مارس ۱۷۰۳ میلادی) به لوئی چهاردهم نوشت و از او خواست هیأتی بایران بفرستد<sup>۱۳</sup>

مدارك و اسناد رسمی فرانسه نشان میدهد که مصادف با همین احوال دولت فرانسه نیز بفرستادن سفیری بدربار ایران بوده است، چه در میان اسناد بایگانی وزارت خارجه فرانسه مربوط به ماه ژوئیه ۱۷۰۳ ( صفر - ربیع الاول ۱۱۱۵ هجری) صورت هدایائی که میبایستی به شاه ایران تقدیم شود موجود است و در میان این هدایا آنچه بستگی بامور و روابط نظامی داشته، دو توپ کوچک و یک تفنگ کوتاه شکاری ته پراز نوع کارابین میباشد.<sup>۱۴</sup> شاه سلطان حسین پس از فرستادن نامه خویش بفراتاد، خود سفیری بفرانسه بفرستد<sup>۱۵</sup> و ظاهراً این تصمیم بدانجهت بود که در این ایام کار مزاحمتها و خودسریهای اعراب مسقط بالا گرفته بود.

برای این سفارت، نخست میرزا احمد نامی که مباشر ولایت استرآباد (گرگان) بود انتخاب شد تا در رأس هیأتی پنج نفری بفرانسه برود<sup>۱۶</sup> هربت می نویسد «بر اثر این خبر، انگلیسها و هلندیها، دست بهزاران تحریک و دسیسه زدند تا جائی که نقشه اعزام هیأت سفارت برهم خورد».<sup>۱۷</sup> ولی با وجود این احوال، فرانسه در این سالها توجه خاصی بجانب آسیا

۱۳- لکهارت ص ۴۹۵

۱۴- لکهارت همان صفحه بنقل از ج ۱ برگ ۲۳۷ ب اسناد ایران در وزارت خارجه فرانسه.

۱۵- همان کتاب و همان صفحه و همچنین هربت ص ۸-۹

۱۶- حسام معزی این واقعه را بعد از تاریخ آمدن میشل و قرارداد ۱۷۰۷ نوشته و اشتباه است (ص ۱۳۵)

۱۷- هربت ص ۹-۱۰ و لکهارت ص ۴۹۵

مبذول می نمود زیرا پیشرفتهای سریع هلندیها که سیادت دریائی جهان را بخود اختصاص داده بودند و از طرفی بسط قدرت انگلیسها در مدیترانه<sup>۱۸</sup> موجب میشد که فرانسویان برای دست یافتن به آبهای گرم اقیانوس هند تلاش و کوشش بیشتری نمایند. این است که می بینیم هیأتی دیگری بسرپرستی فابر Fabre و میشل Michel فرستادند ولی فابر در راه درگذشت و میشل در محرم ۱۱۲۰ هجری (آوریل ۱۷۰۸) باصفهان رسید.

مقارن این احوال لوئی چهاردهم هم سیادت و تفوقی در مقابل قدرت انگلیسها و هلندیها بدست آورده بود<sup>۱۹</sup> و همین امر موجب شد، شاه سلطان حسین که از بابت تجاوزات اعراب مسقط بستوه آمده بود<sup>۲۰</sup> باردیگر بجانب فرانسه توجه نماید و بخیال اینکه از ایشان برای کوتاه ساختن دست اعراب کمک بگیرد به سفیر فرانسه روی خوش نشان داد و مذاکرات دوستانه ای برای انعقاد عهد نامه ای مبنی بر روابط مودت و بازرگانی میان اولیای ایران و نماینده فرانسه آغاز شد.

میشل که مردی زیرک و موقع شناس بود برای اینکه بتواند مصالح دولت متبوع خود را تأمین نماید مدبرانه بمذاکره در مورد پیشنهادات نظامی ایران راضی شد و وعده داد موضوع را بتصویب دولت فرانسه برساند و بر اساس این مذاکرات و تعهد، شاه قلی خان اعتماد الدوله نامه ای برای لوئی چهاردهم نوشت که مطالب آن خلاصه مفاد عهدنامه ای بود که دو دولت ایران و فرانسه میبایستی با یکدیگر می بستند.

این نامه بالنسبه مفصلست و اهمیتی خاص در تاریخ تمدن ایران و بخصوص

۱۸- انگلیسها در ۱۷۰۴ جبل الطارق را تصاحب کردند و چند جزیره از مجمع الجزایر بالئار رانیز در ۱۷۰۸ بتصرف آوردند و بدین ترتیب بر تمام دریای مدیترانه تسلط یافتند و بسطه فرانسویان در این منطقه پایان دادند.

۱۹- دکتر بیانی: ص ۱۹۴

۲۰- راجع به تجاوزات اعراب مسقط و مسأله آن، به کتاب مطالعاتی در باب بحرین و جزایر خلیج فارس تألیف استاد فقید عباس اقبال، رجوع شود - از ص ۹۶ تا ص ۹۸.

فصل مربوط به، رسوخ و تأثیر تمدن اروپائی در ایران، دارد و چون ضمن موضوعهائی که در آن ذکر شده، مطالبی هم در مورد نظام و ارتش ایران موجود است عین متن آنرا در اینجا نقل می کنیم و آن سند قدیمترین سندیست که بالفعل در مورد روابط نظامی ایران و فرانسه در دست می باشد. ۲۱

«شاهنشاهی ظل الهی»

«تفصیل مهماتی که بنا بر آنچه پادشاه والا جاه خورشید»  
 «کلاه ولایات فرانسه در نامه مودت طراز که مصحوب ایلچی معتمد»  
 «معتبر خود میکائیل بیخدمت نواب کامیاب سپهر رکاب، مالک رقاب،»  
 «گرویی جناب، مقدس القاب، اشرف اقدس ارفع»  
 «اجل امجد امنع همایون که جانها فدای نام و جهان بکامش باد»  
 «فرستاده بودند تعهد نموده بودند که در اداء انجام مطالب»  
 «که بتقریر ایلچی مزبور منوط بود هر نحو که از طرف قرین الشرف»  
 «همایون اعلام شود بتقدیم رسانند و بعد از قبول متمنیات آن»  
 «پادشاه والا جاه و وقوع قراردادها با ایلچی مزبور بموجب»  
 «عهدنامه [ای] که ایلچی مشارالیه بنظر آن پادشاه خورشید کلاه»  
 «خواهد رسانید چون ایلچی مزبور نیز عرض و استدعا نمود که آنچه»  
 «مکنون خاطر همایون باشد قلمی و مصحوب او فرستاده شود که»  
 «آن پادشاه عالیشان مقرر دارند که و کلاه سرکار ایشان بنجوی»  
 «که موافق خاطر خواه اشرف باشد بتقدیم رسانند لهذا فرموده های»  
 «بندگان ثریا مکان اشرف اقدس، بتفصیل ذیل نوشته شد که»  
 «چون ممکن است که سایر طوایف فرنگستان که مخالفت»  
 «با آن پادشاه والا جاه داشته باشند از روی عناد در روی دریا»  
 «و بنادر معالک محروسه همایون متمرش تجار و سوداگران و عجزه»  
 «و ضعیفای سکنه آن، محال شده نقصان و خسران پایشان رسانند»  
 «و بعضی از امور ناملایم از آن جماعت بمنصه ظهور برسد که بناء»  
 «بر عدم تهیه اسباب جنگ و جدال روی دریا مستحفظان بنادر»  
 «در مقام جزا و سزای ایشان در نیایند، آن پادشاه والا جاه»  
 «خورشید کلاه مقرر دارند که سپاه مستعدی که جهت اینگونه»  
 «امور تعیین می نمایند در صدور چنین حرکات از جماعت مزبوره»  
 «هر گاه خود مطلع گردند یا از اینطرف اعلام شود بدفع و رفع»  
 «از آن پرداخته در تمام انتقام در آیند و اموال منهبه تجار و»

۲۱ - متن فارسی آن در برگ ۹ و ترجمه فرانسه آن در برگهای ۷ و ۸ جلد ۱۷

استاد ایران در وزارت خارجه فرانسه می باشد.

سخاکی که بنا بر کبر پادشاه و اعیان خویشیه گاه و ایات ز و زار بر دست طار که مصوب علی ستم تبریز و دیگر کاین بکارت  
 و نایک میا بسبب هر کاب کف و کجای جناب تدریس انبیا اشرف نه س افع اعلی سبب استعجاب کجاست  
 نام و جهان کجاست او خستاده بودند همه بود که از آنجا بطلب که تبریز علی ستم تبریز بود همه ستم که از طرف  
 قرین اشرف تایون اعلام شود و تقدیر رساننده و بعد از قبول شغلیات آن پادشاه و اعیان و وقوع قرار و او بدینا علی ستم تبریز  
 عهد نامه که اعلی شاد الیه نظر آن پادشاه و خورشید که خواهد رسانید چون اعلی ستم تبریز عرض استند عاونه که آن ستم که  
 خاطر جایون باشد مفری و مصوب او فرستاده شود که آن پادشاه و اعیان ستم تبریز که در کجا ستم تبریز ستمی که در  
 خاطر خواه اشرف باشد تقدیر رساننده گند از روی ستم که آن اشرف تدریس تقصیل زین شسته که

چون سخن است که سایه اینت ترکستان که مخالفت با آن پادشاه و اعیان داشته باشند از روی ستم  
 در روی و بار بار کلمه ستمیون ستمیون ستمیون ستمیون ستمیون ستمیون ستمیون ستمیون ستمیون ستمیون ستمیون  
 ایشان رساننده بعضی از امور اعلی ستم تبریز که بنا بر م تقدیر سبب ستم که در این ستم

قسمت اول نامه شاه قلی خان به لونی چهاردهم  
 (اصل نامه در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه - کلبشه از نگارنده)

«رعایای مذکوره این طرف را هر گاه توانند استرداد نمایند.»  
 «چون مدت است که در سمت بنامد ایران منسوبان والی»  
 «عمان دست بدزدی و راهزنی بر آورده متمرش تجارا کثرت و ایف»  
 «خواه مسلمان و خواه نصاری که تردد بایران مینمایند و ظاهر»  
 «چنان است که بعد از آنکه تردد تجار از ولایات آن پادشاه»  
 «والاجاه بسمت ایران مستمر شود و ضرر جماعت مزبوره بتجار»  
 «آن طرف نیز واقع گردد، آن پادشاه والاجاه قبل از آنکه»  
 «تجار از آن سمت شروع به آمد و شد نمایند، مقرر دارند که»  
 «سپاه و افر با کشتیهای جنگی که مملو از اسباب قتال و جدال باشد»  
 «باین سمت آمده بتسغیر مسقط و سایر مجال والی مزبور که در»  
 «ارتکاب اینگونه امور ناهنجار مستظهر باستحکام آن مواضع اند»  
 «پرداخته، جماعت مزبوره را دفع و رفع نمایند و بعد از آنکه»  
 «بتصرف در آید کل آن ولایت و قلاع آنجا را تسلیم بندگان»  
 «این آستان عظمت شأن نمایند و در آن وقت غنایمی که از آن»  
 «سرزمین بتصرف ایشان در آید، آنچه متعلق بامور قلعه داری»  
 «و محافظت ولایت مزبور از کشتی و توپ و تفنگ و اسباب قتال»  
 «و جدال و امثال آن باشد بمنسوبان این دولت عظمی باز گذاشته»  
 «نقود و امتیه و اجناسی که دخل بامور قلعه داری و محافظت شهر»  
 «و ولایت نداشته باشد، متعلق بمنسوبان آن پادشاه والاجاه»  
 «باشد که این معنی هم باعث دفع ضرر آن جماعت از قاطبه»  
 «مترددین و تجار و هم باعث ازدیاد تردد تجار خیر مدار از ولایت»  
 «فرانسه باین دیار خواهد شد»

«چون استادان و اهل صنعتی که از ولایت آن پادشاه»  
 «والاجاه میباشند مشهور و معروف اند و تفوق ایشان بر اهل صنعت»  
 «ایران که در اکثر فنون مهارت تمام دارند معلوم رأی انور»  
 «ماست، آن پادشاه والاجاه مقرر دارند که از استادان توپ ساز»  
 «و قنپاره ساز و تفنگ ساز و سایر اسباب جنگ و جدال و صاحبان»  
 «صنایع دیگر از قبیل لندره باف و ساعت ساز و سنکتراش و جماعتی»  
 «که صنایع غریبه از ایشان متمشی شود، چند نفر بدر گاه معلی»  
 «فرستند که درین ولایت بامور مزبوره قیام نمایند و چون در»  
 «حوالی تختگاه پادشاهی رودی موسوم بآب کورنگ هست که»  
 «درین وقت خاطر مبارک به آوردن آن بدار السلطنه همایون»  
 «متعلق گردید و کوهی مانع و بریدن آن و آوردن آب مزبور»  
 «دشوار است، اگر در آن مملکت استادان بهمرسنه که تدبیرات»



«چند تواند نمود که این امر به آسانی صورت پذیرد ، آن»  
 «پادشاه و الاجاء مقرر دارند که چند نفر ایشان را نیز جهت این»  
 «کار بدر بار عظمت و اقتدار ارسال نمایند .»  
 (برگ ۹ جلد ۱۷ اسناد ایران در بایگانی وزارت امور  
 خارجه فرانسه)

از فحوای این نامه چنین استنباط میشود که دولت ایران در این هنگام  
 ب فکر تقویت و تجدید سازمان نظامی خود بوده و در نظر داشته است بوسیله  
 متخصصین و کارشناسان فرانسوی ، کارخانه های توپ سازی ، تفنگ سازی  
 و خمپاره سازی در ایران تأسیس نمایند و با این اقدام روابط نظامی بین ایران  
 و فرانسه برقرار گردد و بعلاوه ، دولت فرانسه با فرستادن چند کشتی جنگی  
 و تعدادی سرباز بخلیج فارس و همکاری نزدیک با توای ایران برای جنگ با  
 اعراب مسقط ، این رابطه را محکم تر کنند .

بدنبال این وقایع فرانسویان دیگری که در ارمنستان و استانبول بودند ،  
 ب هرتقدیر بود بر آتش تمایلات پادشاه ایران دامن میزدند ۲۲ اما موانع بسیاری  
 بر سر راه اجرای این نقشه بود از جمله بعد مسافت بین ایران و فرانسه ،  
 خالی بودن خزانه ایران ، عدم تمایل و رضایت باب عالی با برقراری  
 ارتباط میان ایران و دنیای غرب و بالاخره مخالفت های انگلیسها و هلندیها ۲۳  
 و سرانجام ، بسبب مخاطرات و تهدیداتی که بر اثر این اوضاع متصور و محتمل  
 بود ، شاه سلطان حسین بتوصیه فرانسویان چنین صلاح دید نامه های خود  
 را که به پادشاه فرانسه می نوشت مخفیانه توسط مسافران فرانسوی که بفرانسه  
 باز می گشتند نزد بیگلربیگی ایروان بفرستد و او با تحف و هدایای مناسب  
 بجر نحو که صلاح بداند ، بدربار لوئی چهاردهم ارسال دارد ۲۴ تا جلب نظر  
 و ایجاد سوء ظن مخالفان را ننماید .

۲۲ - هرت ص ۱۱

۲۳ - همان کتاب ص ۱۲

۲۴ - از جمله نامه ایست از طرف پادشاه ایران که بیگلربیگی ایران آنرا بوسیله  
 کشیشی فرانسوی موسوم به آبوریشار Abée Richard بفرانسه فرستاد . (ج ۳ اسناد ایران  
 در وزارت خارجه فرانسه برگ ۱۷۲) .

در این گیرودار، مسقط که از حدود قرن شانزدهم میلادی، بمناسبت موقع خاص جغرافیائیش در مدخل خلیج فارس، مطمح نظر های سیاسی و اقتصادی و نظامی دول دریانورد اروپائی مثل انگلستان، هلند، اسپانیا و پرتغال قرار داشت، اهمیت بیشتری کسب کرده بود زیرا انگلیسها در خلال این مدت توانسته بودند مبانی سیاست استعماری شرقی خود را تحکیم نموده و راههای امپراطوری را بوجود آورند و نیز نقاط سوق الجبیشی و بابهای محکم دریائی را یکی پس از دیگری زیر نظر خود قرار دهند و مسقط نیز باین جهات در این سالها مورد توجه خاص آنها واقع شد و کلیه اغتشاشات و انقلاباتی که از این زمان ببعده در منطقه مسقط روی داده است بهمین خاطر و بر اساس همین سیاست بوده است<sup>۲۵</sup> و بهر تقدیر، حاصل این وضع، مزاحمت و گرفتاریهایی بود که برای دولت ایران فراهم می گردید و بالاخره این وضع موجب شد که پادشاه ایران برای رفع مزاحمت های اعراب مسقط جداً ب فکر چاره بیفتد.

فکر اعزام یک سفیر بدر بار لوئی چهاردهم از اینجاست تقویت یافت و چون هنوز همان مشکلات سابق در راه این مقصود باقی بود و فرستادن سفیری بطور آشکارا از مرکز کشور، امکان نمیداشت لذا به بیگلربیگی ایروان دستور داده شد بطوریکه معلوم نشود شخصی را بسفارت فرانسه گسیل دارد.

بیگلربیگی ایروان در اجرای فرمان پادشاه، یکی از معاریف دستگاہ خود موسوم به میرزا صادق رئیس دیوانخانه را که فرمانده سوار نظام و دومین شخصیت ایروان بوده برای اینکار نامزد کرد، اما باز مخالفان او را هم از مخاطرات این ماموریت بیمناک ساختند و چنانکه هربت میگوید: باده هزار اکو که باو دادند او را از این راه منصرف نمودند.<sup>۲۶</sup>

۲۵ - ر. ک. به آرنولد ویلسون، خلیج فارس از ۱۹۸۱ به بعد ترجمه فارسی - و نیز بطوریکه چند سال بعد گاردان فونسل فرانسه در دربار شاه سلطان حسین در گزارشی بدولت متبوع خود نوشت ... اعراب مسقط امنیت و آرامش را در خلیج فارس برهم زده اند. انگلیسیها و هلندیها هم آنها را تشویق میکنند ... کتاب ایران در دوره صنویه تألیف یافت دکتر تاجبخش ص ۲۳۹

۲۶ - هربت ص ۱۴



شاه سلطان حسین ناگزیر ب فکر پیدا کردن شخص دیگری افتاد و این بار قرعه بنام محمد رضا بیگ زده شد که کلانتر شهر ایروان و سومین شخص محلی بود.

از مدارك و اسناد موجود در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه بخوبی برمی آید که مخالفان دوستی و اتحاد ایران و فرانسه تا چه اندازه برای عقیم نمودن اقدامات دولتی کوشا بوده اند و از آن جمله نامه ایست که حکمران ایروان محمد قلی خان بهنگام عزیمت محمد رضا بیگ بصدر اعظم فرانسه نوشته و در آن بتحریرکات عثمانیها اشاره نموده است و قسمتی از آن چنین است:

« ... بعد از آن نیز مکرر نامه و ایلچی از جانب پادشاه و الاجاه بدر بار عظمت مدارشاهی آمده باز بهمان دستور جواب نامه قلمی و ارسال شده. در این مدت بهیچوجه اثری از آمدن قونسل و تجار و آوردن امتعه و اقمشه و طلا و نقره باینطرف ظاهر نگردیده لهذا در این اوقات که موسی کتسان نام جهت همان مطلب نامه مجدد بخدمت اقدس شاهنشاه آورده بود اراده خاطر دریا مظاهر ملکوتی خاطر اشرف ارفع همایون اعلی بدان متعلق گردیده بود که نامه محبت ختامه [ای] بپادشاه و الاجاه معظم الیه قلمی و از جهت و سبب تکرار نامه و ایلچی و ظاهر نشدن اثری بر آمدن قونسل و تجار و آوردن امتعه و غیره و استفسار دوستانه فرمایند و چون تعیین و روانه فرمودن ایلچی از درگاه جهان پناه شاهی باعث شهرت و مسموع اهالی رومیه شد محتمل بود که در ولایت روم بنا بر جهات چند مانع ایلچی مزبور شوند، بدانجهت موقف سلطنت و جهاننداری نامه و سوقات بپادشاه و الاجاه خورشید کلاه را نزد این بنده درگاه شاهی که بحمداله تعالی در این اوان بایالت و



محمد رضا بیگ

سفیر شاه سلطان حسین در دربار لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه  
(اصل تابلو در موزه کارناواله)

مملکت داری چخور و سعد ایروان ممتاز است، ارسال  
و مقرر فرموده بودند که بنحویکه شهرت ننماید احدی  
از معتبرین این ولایت را بایلچیگیری تعیین و نامه و  
سوقات پادشاه و الاجاه عظمت دستگاره را بصحابت او  
ارسال حضور عظیم العجبور پادشاه خورشید کلاه  
نماید... ۲۷»

بدین ترتیب محمد رضا بیگ با تحف و هدایا و متابعان بسیار، در روز  
۲۸ صفر ۱۱۲۶ قمری (۱۵ مارس ۱۷۱۴) از ایروان عازم فرانسه شد<sup>۲۸</sup> و سرانجام  
در ۱۴ صفر ۱۱۲۷ (۱۹ فوریه ۱۷۱۵) نامه پادشاه ایران را با هدایایی که همراه  
داشت در قصر ورسای به حضور لوئی چهاردهم تقدیم کرد<sup>۲۹</sup>

محمد رضا بیگ مأموریت داشت دربار فرانسه را به مفاد عهدنامه های  
گذشته و تعهداتشان در مورد استرداد مسقط و کمکهای نظامی برای سرکوبی  
اعراب متجاوز متوجه و وادار سازد و چنانکه در آخرین جلسه مذاکرات که  
عهدنامه مورد بحث دولتین در شرف اختتام بود، چون از محمد رضا بیگ  
پرسیدند در برابر آنچه بدولت فرانسه داده است آیا چیزی هم میخواهد و آیا  
مطلب دیگری دارد که باید گفته شود، او گفت: «بر حسب مواعید میشل،  
فرستاده دولت فرانسه، قرار بود دولت فرانسه پند کشتی برای سرکوبی  
اعراب مسقط بفرستد و دولت ایران مایل است پاسخ این تعهدات و مواعید  
را دریافت دارد و طالب است که دولت فرانسه با استعداد بیشتر و در زمان  
کمتری بوعده نماینده خود وفا و عمل نماید»<sup>۳۰</sup>

این موضوع در مناسبترین فرصت و موقع ادا شد و فرانسویان از ذکاوت  
و موقع شناسی و استعداد ایرانی سخت در شگفتی شدند.<sup>۳۱</sup>

۲۷- وزارت امور خارجه فرانسه: اسناد ایران ج ۱۷ برگ ۱۳

۲۸- مریت ص ۱۵ و پرویز ص ۴۵

۲۹- دکتر بیانی ص ۱۹۹

۳۰- حسام معزی ص ۱۳۹ و مریت ص ۲۷۱

۳۱- مریت همان صفحه



محمد رضاییگ سفیر ایران با هیات سفارت در حال ورود به کاخ ورسای  
(از کتاب هربت)

محمد رضا بیگ سپس اضافه کرد :

دولت ایران متعهد میشود که تعهدات زیر را انجام دهد :

۱- ایران سی هزار سرباز از راه زمین و در صورت لزوم بیش از این خواهد فرستاد

۲- احتیاجات قشون فرانسه را از حیث غذا و سایر لوازم فراهم خواهد کرد .

۳- پول برای تهیه لوازم جنگ به فرانسه خواهد داد .

۴- تمام غنایم جنگی و مهمات را که در شهر مسقط بدست میآورند با

فرانسویها تقسیم خواهند کرد .

۵- حکومت این شهر بدست ایران و فرانسه خواهد بود بطوری که دو

قلعه ای که در طرف دریاست در اختیار فرانسویها و دو قلعه دیگر در اختیار ایران

قرار خواهد گرفت ۳۲

اما طرح این مسأله در آن لحظات که استراتژی ملی فرانسه عبارت از بدست

آوردن راههای بازرگانی مشرق و دست یابی به هندوستان می بود ، برای دربار

فرانسه هرگز تصور نمیرفت و هربت در این مورد مینویسد «چون در آن هنگام

هنوز عهدنامه مورد بحث با مضاء نرسیده بود باغفال و جلب اعتماد سفیر ایران

برداختند تا در همان احوال خاطر ه و توجه او را از بابت مسقط منصرف سازند» ۳۳

و بعد هربت اضافه می کند ، اولیای فرانسه برای اغفال سفیر ایران در طی

بیانات مفصل چنین وانمود کردند که پادشاه ایران از انعقاد این عهد نامه

بهره مندیهایی بسیار بدست خواهد آورد و از آن جمله پادشاه ایران این حق

را خواهد داشت که متخصصین ذوب آهن و توپریزی که در کشور خود ندارد

از پادشاه فرانسه بخواهد بکشور او بفرستد و همچنین اعلیحضرت پادشاه

میتواند چند کشتی از دولت فرانسه بخرد و تجارت خلیج فارس که سالهاست

بر اثر نیرنگها و دسایس بیگانگان با شکست و خرابی مواجه شده از نور و نق

خواهد گرفت . جزیره بحرین و بندر کنگان که در آنجا صید مروارید می کنند

با حمایت و پشتیبانیهای دولت فرانسه از تجاوزات و دستبرد های اعراب مسقط

۳۲- دکتر تاج بخش : ایران در زمان صفویه س ۲۳۲ نقل از برگ ۱۲۳ ج ۵

اسناد ایران در وزارت خارجه فرانسه .

۳۳- هربت س ۲۷۱

در امان خواهد ماند. ۳۴

اما هیچیک از این نکات و مواعید در متن عهد نامه ای که بالاخره در ۱۲ شعبان ۱۱۲۷ هجری (۱۳ اوت ۱۷۱۵) شامل یازده ماده بامضا رسید، وارد نگردید و عهدنامه مزبور صرفاً بصورت یک عهد نامه تجارتنی تنظیم شد که بهمه جهت منافع بازرگانی و حقوقی فرانسویان را در خلیج فارس و ایران تامین می کرد و حتی چند فصل از فصول عهد نامه سال ۱۷۰۸ را نیز که با منافع فرانسه موافق نمی بود باطل کردند. ۳۵

بدین ترتیب محمد رضابیک با عهد نامه ای که نیات ایران را بر آورده نمی کرد بسوی ایران بازگشت (۲۹ شعبان ۱۱۲۷ مطابق با ۳۰ اوت ۱۷۱۵) و دولت فرانسه نیز شخصی را مرسوم به گاردان Gardanne با سمت کنسولی در معیت او بایران فرستاد تا عهد نامه مزبور را بامضای شاه سلطان حسین برساند.

بنابراین در عهدنامه و رسای نه تنها از مطالب و روابط نظامی ذکری بمیان نیامد بلکه لوئی چهاردهم در نامه مورخه ۱۲ اوت ۱۷۱۵ خود ( ۴ رمضان ۱۱۲۸ هجری) نیز که بمناسبت انعقاد عهدنامه مزبور به پادشاه ایران نوشت بالصراحه گفت:

«سفیر شما پیشنهاد دیگری کرده است. لازم است برای اجرای آن اطلاعات کافی و وسائل لازم را در دست داشت، خرم و احتیاط اجازه نمیدهد که انسان در باره مسائلی تعهد نماید که نتواند از عهد انجام آن بر آید. ما میخواهیم قبل از هر چیز اطلاعاتی در خصوص اقداماتی که برای توفیق در امری که در نظر اعلی حضرت است داشته باشیم.

ما به نماینده خود مأموریت میدهیم که گزارشی صریح و قطعی در باره مطالب و مسائلی که میخواهیم بفرستد و ما را در این امر کاملاً روشن نماید. ۳۶

۳۴- هربت ص ۲۷۲ نقل از برگ ۱۴۶ جلد چهارم اسناد وزارت خارجه فرانسه

۳۵- متن قرارداد و توضیحات آن درج ۴ اسناد وزارت خارجه فرانسه بر گهای

۲۳۵ تا ۲۴۳ و کتاب حسام معزی ج ۱ و کتاب هربت از ص ۲۷۲ و ۲۷۹ موجود است.

۳۶- دکتر تاج بخش ص ۲۳۱ و اصل آن درج ۴ برگ ۲۸۸ اسناد وزارت خارجه فرانسه

آنژ گاردان چون بایران آمد و از نزدیک با وضاع و احوال خلیج فارس و مسقط آشنا شد. مصلحت دولت فرانسه را در این دید که جانب سلطان مسقط را از دست ندهد. ۲۷ و بر اثر این احوال شاه سلطان حسین نیز عهدنامه و رسای را امضا نکرد و روابط ایران و فرانسه ظاهر آتیره شد اما فرامین متعددی مورخ به ۱۱۳۴ (۱۷۲۲) که پادشاه ایران در باب فرانسویان و فراهم آوردن تسهیلات کار ایشان برای افتتاح دارالتجاره هابه حکام ولایات فارس و کرمان صادر نموده و اصل آنهار در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه در پاریس ضبط است، ۳۸ میرساند باز روابط دولتین سرو صورتی داده شده است و این هنگام مصادف با آمدن شوالمیه پادری است که بجای گاردان بایران آمده بود. ولی بهر حال، چون در سال بعد (۱۱۳۵) حمله افغانها بایران روی داد و خاندان پادشاهی صفوی منقرض شد، لامحاله روابط ایران و فرانسه (اعم از روابط نظامی و بازرگانی) بهر کیفیت که می بود قطع گردید و از چگونگی روابط پس از این تاریخ هم تا سال ۱۲۲۲ قمری علی العجاله آگاهی چندانی نداریم تا مگر باز نگارنده را بار دیگر به بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه دسترسی حاصل شود.

در پایان این مبحث، نکته ای را نیز باید یاد آور شد و آن اینکه، بنا بنوشته لکهارت، در سالهای اخیر سلطنت شاه سلطان حسین یک نفر فرانسوی بنام فیلیپ کولومب در خدمت ارتش ایران بوده و ظاهراً فرماندهی توپخانه ارتش ایران را داشته است و سرانجام در جنگ گلنا باد با افغانها کشته شد. ۳۹

بنابر این، برقراری نخستین دوره روابط نظامی ایران و فرانسه که بمقتضای سیاست داخلی ایران و از جانب پادشاه ایران پیشنهاد گردید بعلت وجود هدفهای اقتصادی و استعماری فرانسویان و همچنین بمناسبت رقابت آنها با انگلیسها و هلندیها و همچنین بر اثر مزاحمتهایی که عثمانیها در این راه فراهم میساختند بوسیله دولت فرانسه حسن استقبال نشد و باز بسبب همان رقابتهاست که فرانسویان صلاح خود را در کناره گیری تشخیص داده، مواعید و تعهدات خود را فادیده انگاشتند.

۳۷- بهد کتر تاج بخش: ص ۲۳۷ رجوع شود

۳۸- اسناد وزارت خارجه فرانسه جلد ۱۷ بر گهای ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ و ۲۹ الف وب.

# اسناد و مکاتبات تاریخی

مجله بررسی های تاریخی در هر  
شماره خود چند سندی از اسناد و مکاتیب  
تاریخی خطی که قبلا در جایی دیگر چاپ  
نشده باشد بچاپ خواهد رسانید تا بدین  
ترتیب رفته رفته مدارك و اسناد پراکنده  
تاریخ ایران جمع آوری و برای استفاده  
اهل تحقیق آماده گردد .



این نامه که از اسناد معتبر و مهم مربوط بتاریخ مشروطیت ایران میباشد بخط علیقلی خان بختیاری سردار اسعد و خطاب به حاجی محمد حسن امین الضرب دوم میباشد که از اصفهان نوشته شده است .

اصل نامه امضاء و تاریخ ندارد ولی روی پساکت آن مهر بادامی علیقلی و تاریخ روزیکشنبه هفتم شهر جمادی الاخری ۱۳۲۴ موجود است .

موضوع نامه مربوط به مهاجرت علما به قم و تاریخ نوشتن آن هفت روز قبل از صدور فرمان مشروطیت ( ۱۴ جمادی الاخر ) میباشد . اصل این نامه در مجموعه اسناد خطی متعلق به آقای دکتر اصغر مهدوی استاد دانشگاه میباشد .

### نامه علیقلی سردار اسعد به حاجی محمد حسن امین الضرب

«قربانت شوم از مرحمت سرکار در راه بدنگذشت . پنج روزه وارد اصفهان شدم در خانه جناب اجل آغاباشی وارد شدم . از ملاقات ایشان رفع خسته گی [ کذا ] راه شد . از حال شهر وطن بنخواهید اگر چه یقین میدانم نوشته جات متعدد برای سرکار میرسد اما این که بنده عرض میکنم اصل مطلب است . چند روز است آقایان مجلس درس را موقوف کرده اند و بنده سه روز است وارد شده ام . هر روز خدمت جناب آقاجنبی سلمه اله و جناب حاجی آقانوراله شرفیاب میشوم ، بهر زبان که میدانستم از وعده [ و ] وعید [ و ] تهدید آنها را از همراهی آقایان طهران منصرف کنم به آنها گفتم . تا یک اندازه از آن خیالات منصرف کرده بودم اما بکلی نتوانستم که آنها را ساکت کنم . شهداله حضرت والاروحی فداه هم خیلی اقدام کردند که آقایان را در این گفت گو ساکت و بی طرف بکنند اما ممکن نشد . بالاخره آقاجنبی میفرمایند میروم به قم اما برای اصلاح میروم و طرف گیری ندارم از قراریکه شنیدم دیروز تلگرافی به







سپس در صفحه دیگر این مطلب اضافه شده است :

«پولی که به آقایان داده شده و گمان سرکار این بود عثمانی داده بطور یقین انگلیس ها داده بودند و وعده بیش از اینها هم به آنها داده اند. خداوند تمام کند انگلیس را که بد مردمی میباشند. حکایت نفت هم نزدیک است میانه بنده با آنها بکلی پاره شود. زیاده عرضی نیست.»

= ۲ =

فرمان تأسیس مجلس شورای ملی که بعد ها به فرمان مشروطیت معروف شد در ۱۴ جمادی الاخر ۱۳۲۴ قمری از طرف مظفرالدین شاه صادر گردید و برای آگاهی و قاطبه اهالی مملکت « بصورت اعلان چاپ و پخش گردید .

اصل این فرمان متأسفانه در دست نیست و متن آنرا که در کتابها و جراید می بینیم از روی همان اعلان چاپیست.

اینک عکس اعلان مزبور را که نسخه ای از آن خوشبختانه در میان انبوهی از اسناد و مدارک تاریخی و مالی قرن اخیر و متعلق به آقای دکتر اصغر مهدوی استاد دانشگاه بدست آمد برای نشان دادن شکل و طرح آن در اینجا بچاپ می رسانیم ولی از نقل متن آن بسبب آنکه مکرر بچاپ رسیده است خودداری می کنیم.



سواد فرمان مهر لعمان جهان مطاع همایونی (۸۵)

که بجهت اطلاع و تشکر عامه بقیع و انتشار میرسد

جناب اشرف صدراعظم از آنجا که حضرت پیری تعالی جل شانہ در شرف ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را  
بکف کفایت ماسیرده و شخص مہربون ما را حافظ حقوق قاطبہ اعلی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده  
لہذا در این موقع کہ رأی مہربون ہو کائناتما بدان تعلق گرفته کہ برای رفہ و امنیت قاطبہ اعلی ایران و تشہید  
و تائید مبنی دولت اصلاحات مقتضیہ بطور در دوائر دولتی و ملکی بموقع اجرا گذارده شود  
بنان مسمومند مجلس شورای ملی از منتخبین شاعران کمال و علمای و فاضلین و اعیان و اشراف  
و ملائکین و تجار و اصناف منتخب طبقات مردم در دار الخلافہ طهران تشکیل و تنظیم شود کہ در تمام  
اور دوئل و ملکی و مصالح عامہ مشاورہ و مذاکرہ لازمه را بعمل آورد و بہت و زری در دستخواہد در  
اصلاحاتی کہ برای سعادت و خوشحالی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید در کل امنیت و امنیتی  
عقائد خود را در خیر دولت و امن و مصالح عامہ رعایت قاطبہ اعلی ممالک ترسد شخص اول دولت برض  
برساند کہ مسجد مبارکہ موشح بموقع اجرا گذارده شود بدین است کہ بموجب این دستخط مبارک نظام امور ترتیبات  
این مجلس و ادارات و وزارت تشکیل آرا موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتبہ و بہا خواهد  
نمود کہ بصلحہ ملوکانہ رسیدہ و بدون لافہ تعالی مجلس شورای مرقوم کہ نگویان عدل ماست اوقات و اصلاحات  
لازمہ امور مملکت و اجرا قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر میگردد ہمہ کہ سواد دستخط مبارک را  
اعلان و منتشر نمایند مقتضیہ اعلی از بیعت حاکمانما کہ تا ما را از مرقوم دولت دولت ایران است کہ بقیع  
مطاع و صرفہ الخان مشمول دبا گونی باشد در انصر صاحب

شیری در سال یازدهم سلطنت ما

= ۳ =

این نامه که مورخ بتاریخ ۲۲ شوال ۱۳۲۴ بوده بخط حاجی میرزا محمد ابراهیم ملک التجار اصفهانیست که در مورد تعیین نماینده تجار اصفهانی برای دوره اول مجلس شورای ملی و تشکیل بانک ملی به حاجی محمد حسن امین الضرب نوشته شده است. اصل نامه جزو مجموعه نامه های خصوصی و اسناد مالی متعلق به آقای دکتر اصغر مهدویست.

۱۳۲۴

۲۲ شوال - طهران

و خدمت ذی ملاحظت جناب مستطاب جلالت مآب قبله گاهی حاجی امین الضرب  
دام اقباله العالی مشرف باد  
فدایت شوم انشاءاله حالات سعادت آیات، قرین صحت و سلامت است  
و ملالی نیست.

گزارش از قرار است که همواره عرض شده اینک زحمت میدهد. رقیمة مورخه ۱۴ شهر حال زیارت شد و از سلامتی خداوند را شاکر شدم و مطالب دریافت گردید. قطعه برات پانصد تومان مهر جناب آقا عبدالمحسن رئیس - التجار از نجف اشرف در جوف رسید و در محاسبه ثبت شد. مخلص هم در هفته قبل سه قطعه برات که عبارت از سه هزار و چهارصد تومان بوده باشد فرستاده و ارسالی خدمت نموده ام انشاءاله رسیده بدرجه قبول رسانیده جزء محاسبه ثبت نموده اید. در باب و کیلی که از جانب تجار محترم بجهت مجلس شورا باید معین شود در روز قبل که جمعه ۲۰ ماه بود حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای نجفی وثقه الاسلام آقای آقانوراله و بعضی آقایان دیگر و جناب جلالتمآب رکن الملك و جناب مستطاب ملاباشی و تمام تجار محترم را در بنده منزل زحمت داده آرای خود را بجهت و کیل تجار بدهند، دادند در صندوق انداخته روز





قبل که شنبه ۲۱ ماه بود صندوق را بحضور مبارك بردند هنوز تعیین و کیل نشده همین قدر که معین شد و معلوم کردند عرض میشود و اما در باب بانک ملی سؤال و جواب بسیار شد. بقدر بیست و هفت هزار تومان همان روز قول دادند که ده تومان آن مجدداً خود بنده و جناب حاجی محمد خان صاحب تاجر کازرونی بوده ایم و باقی آقایان و ملاباشی و رکن الملك که حضرت والا ظل السلطان روحنا فداه قبول نفرمودند. فرمودند کم است آقایان باید پنجاه هزار تومان بدهند تاجر هم پنجاه هزار تومان بدهند منهم یکصد و پنجاه هزار تومان میدهم سایرین هم هر کس هر چه خواست بدهد. این سه فقره را من خودم تعیین نموده ام باید حکماً بدهند. چون هنوز تعیین نشده و معوق است زیاده از این عرض نمی نمایم بعد از تعیین و تشخیص، صورت آنرا عرض مینمایم و تاجر محترم هنوز چیزی حضور نیاورده اند مگر هزار تومان جناب حاجی سید علی تاجر قزوینی و پانصد تومان جناب حاجی محمد جعفر تاجر اصفهانی که اگر بخواهید در روزنامه چه درج فرمائید صورت آنچه در بنده منزل قول دادند عرض میشود تا بعد بکم و زیاد رجوع شود.

حجة الاسلام آقای نجفی پنجهزار تومان - ثقة الاسلام حاجی آقا نوراله دو هزار تومان - حاجی آقا حسن ولد مر حوم حاجی سید جعفر بید آبادی هشتصد تومان سلالة [؟] آقای ملاباشی آقا میرزا احمد پنجهزار تومان - آقای رکن الملك میرزا سلیمان خان دو هزار تومان - جناب حاجی سید علی خز فروش هزار تومان جناب حاجی محمد حسین تاجر کازرانی سوای فقره سابق پنجهزار تومان - حقیر سوای فقره سابق پنجهزار تومان - جناب حاجی محمد جعفر تاجر اصفهانی پانصد تومان .

از بابت اسامی آقایان که ذکر شده چونکه فرموده حضرت والا این قسم که عرض شده است صلاح بدانید از این تفصیل فرمایش نفرمائید تا تلگراف باید کنم صحیح بلکه زیاده از این مبلغ هم صورت گرفته باشند تفصیل را عرض خواهم کرد. مقصود از این عرایض این است که کوتاهی نشده و نخواهد شد اقل الحجاج محمد ابراهیم اصفهانی. «

# تحقیق تاریخ از نظر مردم شناسی

نوشته

رشید یاسمی

استاد فقید دانشگاه تهران

در فهم و تدریس تاریخ یکی از علومی که امروز دخالت کلی دارد و برای آینده هم در رشنه تاریخ بسیار امید بخش است دموگرافی یا مردم شناسی است. آنانکه ترقی و تنزل ملل را منوط بتکثیر و تقلیل سکنه ممالک میدانند در بحث تاریخی باین علم متوسل شده و بسی مسائل را در روشنائی آن تفتیش کرده اند. از مشهورترین مؤسسان این مذهب تاریخی «کورادوژینی» ایتالیائی است Corradogini بعقیده این استاد علت اساسی تغییرات تاریخی ملل تغییری است که در تعداد سکنه و جمع و تفریق مردمان و کیفیاتی که نتیجه آن است حاصل میگردد همین احوال در سایر شوون جامعه از قبیل فرهنگ و اقتصاد و سیاست و سازمان و غیره مؤثر می افتند.

گذشته از جنگها و مهاجرتها و سایر حوادثی که موجب تبدیل نژاد ملل میشود موضوع اجتماع و افتراق سکنه هر کشور هم عاملی است که بطور خیلی طبیعی صفات نژادی قوم را تغییر میدهد.

\* این مقاله که هنوز در جانی به چاپ نرسیده با لطف دانشمند معظم آقای دکتر باستانی پاریزی استاد دانشگاه تهران به مجله بررسیهای تاریخی اختصاص داده شده - مجله بررسیهای تاریخی از این همکاری، صمیمانه سپاسگزار است

توضیح آنکه هر نسلی را در هر زمانی که مورد توجه قرار دهیم کاملاً نماینده نسل متقدم برخوردار نیست پس صفات نسل سابق عیناً در نسل متأخر تکرار نمی‌شود دوخمس از نسل قبلی پیش از ازدواج و تولید مثل می‌میرد و بقیه که مزاجت میکنند همه دارای اولاد نمی‌شوند بنا بر این هیچ نسلی بیش از يك هشتم تا يك ثلث نماینده خصال نسل پیشین محسوب نتواند شد از اینجا معلوم میشود که جریان سکنه هر جایی بتدریج منجر به تغییر کلی نسل میشود و یکی از قواعد کلی در این باب این است که طبقات عالی‌تر تولید مثل مینمایند و طبقات متوسطه و دانه بیشتر. و این امر نیز به تغییر احوال نژادی کم سکنه همیشه جریانی از پائین بالا وجود دارد و آن عبارت است از حرکت طبقات فرودین جامعه بجانب بالا تا مکانی را که در طبقه عالی‌تر بعلت تقلیل روزافزون اولاد حاصل میشود پر کنند مطابق این اصل، ژینی نقشه ترقی و انحطاط ملل را چنین طرح کرده است:

« همانطور که سرنوشت حیاتی يك فرد وابسته بفعل و انفعالی است که در جوارح و اعضاء او پدید می‌آید بعقیده من سیر تکاملی هر ملتی را هم میتوان متناسب بفعل و انفعال و تغییر رتبه ملی دانست که در طبقات اجتماعی و درجات سکنه آن حاصل می‌شود .

« قومی را فرض کنیم که در جایی ساکن است خواه از خارج آمده و خواه بومی باشد در آغاز تفاوت با زری در طبقات او مشاهده نمیشود در این حال مردم بسیار ولود و زایا هستند و این کثرت اولاد چه در عهد جدید و چه در اعصار قدیم بتحقیق پیوسته است مردم کرت و میسن و آتن و اسپارت و مهاجرین آمریکا و استرالیا و کانادا و زلاند جدید و غیره همگی چنین بوده‌اند در نتیجه مقدار ساکنان آن سرزمین رو باز دیاد میگذازد و در احوال طبقات تفاوت رخ میدهد و میان طبقه عالی که کم اولاد میشوند و طبقات دیگر که کثیرالاولادند مبادله جریان مییابد . همین قدر که جمعیت بسیار شد ناچار گروهی از مردم بجانب ممالک دیگر هجرت میکنند خواه تدریجاً و بطور مسالمت خواه دفعه و با جنک و حمله در این دوره جنگها برای کشور ستانی و استعمار واقع میشود غالباً افراد قوی تر و مستعدتر و با همت تریترک وطن مألوف تن میدهند و زحمت مهاجرت و پیشقدمی در جنگ را بر خود هموار میسازند. پس از این دوره افراد نیرومند و مفید کشور از دست میروند. از خواص این دوره ظهور حس پهلوانی و میهن پرستی و جهانگیری و تعاون و همدستی در ولایت غربت است و افراد بسیار پیدا میشوند که خود را فدای هموطنان میکنند و در راه میهن جان می‌سپارند .

دیر یا زود دوره دیگر پیش می‌آید. از آنجاکه در مهاجرت‌ها و جنگ‌ها اکثر افراد با شهامت و نیرومند کشور از دست می‌روند مملکت از برومندی و قوت سابق می‌افتد و در میزان موالید او نقصان کلی حاصل می‌شود و این تقلیل اولاد در طبقات عالی‌تر بیشتر ظاهر می‌گردد بجای آنها افراد ضعیف‌تر و پست‌تر از طبقات دانی جامعه قرار می‌گیرند و جریان صعودی که سابقاً اشاره کردیم یعنی رفتن فرومایگان بمقام طبقات عالی‌تر شدیدتر می‌گردد زیرا که بسیاری از موانع سابقه که در راه این جریان بود برداشته شده است این جامعه دموکرات‌تر می‌گردد و رفاه و آسایش مردم رو بافزایش می‌گذارد زیرا که هم در کشور اصلی سکنه تقلیل یافته و هم در مستعمرات تولید ثروت و ارزاق پیشرفت کرده است پس سطح زندگی همه طبقات بالا می‌آید ذوق و سلیقه افراد لطیف‌تر و عالی‌تر می‌گردد اشیاء تجملی که در سابق جز برای اشخاص درجه اول میسر نبود مطلوب اکثر مردم می‌شود صنعت ترقی فاحش می‌کند هنرهای زیبا از قبیل موسیقی و نقاشی و ادبیات جلوه خاصی می‌یابد. و کارخانه‌ها بطور عمده و بمقدار زیاد اشیائی را که موجب آسایش زندگی و تجمل می‌گردد در دسترس عموم می‌گذارند در نتیجه کشور صنعتی می‌شود شهرها رو بعظمت می‌گذارند تجارت توسعه می‌یابد و روز بروز صحرائی که پیشین بشهر نشینی رغبت بیشتری پیدا می‌کنند این را دوره تمدن شهری و تجارتمندی و صنعتی باید گفت از لحاظ سیاست این دوره دموکراسی است و از حیث احوال نفسانی تغییر عظیمی در مردم پیدا می‌شود قومی که بسیار ولود و جنگجو و فداکار و میهن پرست و حادثه جو و با شهامت بود مبدل می‌شود بقومی توانگر و صنعت - پیشه و منفعت طلب و رباخوار. تنعمی که از فراوانی ارزاق و فراخی معاش حاصل می‌شود مردان را راحت طلب و تن پرور می‌کند.

« از میان رفتن افراد دلیر و با شهامت و وطن دوست و فداکار ملت را صلح طلب و آرام می‌سازد مفاخر نظامی و شور میهن پرستی از اعتبار می‌افتد ترقی هنرهای زیبا که مولود آرامش و رفاه است بالا می‌گیرد جامعه خود را نیکبخت و مطمئن و امیدوار به آینده می‌بیند چنانکه سیسرون که در این دوره از تاریخ رم میزیست می‌گفت که «این دولت ده هزار سال دوام خواهد یافت» لکن جامعه از همان زمان قدم در راه انقراض نهاده است ولی خودش آگاه نیست چنانکه دولت رم پس از سیسرون ۵۰۰ سال بیش دوام نیافت. دیر یا زود بجای آن دوره که ذکر کردیم عهد جدیدی پیدا می‌شود نخستین علامت این عهد تقلیل جمعیت دهات است آمدن دهقانان بشهرها و رفتن مردم بمستعمرات و کم شدن اولاد موجب

کساد زراعت و بایر ماندن مزارع می‌گردد روز بروز کمی کار دردهات محسوس‌تر میشود تنگ شدن دایره معاش بردهقانان آنها را وادار بجلوگیری از اولاد میکند رفته رفته دهقانان از آمدن بشهر خودداری میکنند چون سکنه دهات تقلیل یافت طبعاً خریدار مصنوعات شهری کم میشود پس در کارخانه‌ها پیش از اندازه مصرف جنس تهیه می‌گردد و خود ملت قادر نیست که آنرا بخرد این ازدیاد و محصولات صنعتی در صنایع اثر معکوس می‌بخشید تجارت را معطل و احوال اقتصادی اهل شهر را خراب میکند بحران‌های عظیم از حیث کثرت تولید و قلت مصرف پیش می‌آید و در نتیجه روز بروز طبقه فعال و کارگر شهرها بدبخت‌تر میشوند. در این دوره تعداد سرمایه داران تن پرور و بیگانه که از سرمایه خود بهره بر میدارند و نیز صاحبان حرفه‌های آزاد که نمیتوان آنها را مولد ثروت نامید رو بافزایش می‌گذارد. دولت برای حفظ کشور و مستعمرات خود مجبور است مالیاتهای گزاف بر این جماعت تقلیل یافته تحمیل کند در نتیجه شورشها و عدم رضایت‌ها از هر جانب ظاهر میشود زیرا که مردم نمیخواهند از مقدار رفاهیت و نعمت خود بکاهند و بصورت مالیات از ثروت چیزی کم کنند و سطح زندگی خود را پائین آورند پس جنگ طبقاتی شدید تر و ناگوارتر میشود و موجب صعوبت اوضاع می‌گردد. دولت و افراد روشن فکر در صدد جلوگیری از این پیش‌آمدها برمیآیند دخالت دولت در امور بحد زیادی ظاهر میشود هر روز دولت قدمی در راه نظارت احوال اقتصادی مردم جلوتر می‌گذارد ولی نه تحقیقات علما نه مداخلات دولت نمی‌توانند این قوم را که در ورطه هلاک سرنگون شده نگاه بدارد جامعه با آخرین مرحله حیات رسیده و فرتوت و مشرف بموت میشود و يك روز تاریخ او از صحنه تاریخ جهان افتاده داخل موزه می‌گردد.»

ژینی برای تأیید این طرح خود مثال‌های بسیار از تاریخ یونان و رم می‌آورد و احوال فرانسه را در آغاز قرن بیستم نمونه قرار میدهد بعقیده او این کشور براه زوال افتاده و اکثر ملل اروپا هم در همین حدود هستند و این سرنوشت دامنگیر همه خواهد شد امری است حتمی و قضائی است مبرم (لامرد لقضاء الله) تنها راهی که برای نجات از این مرگ است مهاجرت و تأسیس مستعمرات جدید و مستقل است تا مردم تاریخ وطن اصلی را بصورت تازه در آنجا ادامه دهند. ❀

❀ آنچه در این مقاله از نظر خوانندگان می‌گذرد خلاصه يك کتاب حاوی فلسفه کورادو ژینی است و ما آنرا که یکی از فلسفه‌های تاریخ میباشد در معرض قضاوت محققان در اینجا بچاپ رسانیدیم. (بررسی‌های تاریخی)

بقلم

پروفیسور ولادیمیر منورسکی

فرمانروائی

وقلمرو دیلیان

ترجمہ:

سرینک مندرس جہانگیر قائم مقامی

## یادداشت مترجم

رساله حاضر که ترجمه فارسی آن از نظر خوانندگان میگذرد خطاب به ای است که پروفیسور ولادیمیر مینورسکی<sup>۱</sup> در ششم خرداد ۱۳۱۰ (۲۷ مه ۱۹۳۱) در موزه گیمه پاریس<sup>۲</sup>، جزو سلسله سخنرانیهای «انجمن تحقیقات ایرانشناسی و هنر ایران»<sup>۳</sup> بزبان فرانسه ایراد کرده است و سال بعد متن آن با تجدید نظری بوسیله مؤسسه انتشارات ارنست لرو<sup>۴</sup> در پاریس انتشار یافت.

مینورسکی در این رساله، دقت خاص، استدراک منطقی و احاطه کامل خود بر مدارک و مراجع را، برای روشن ساختن گوشه‌ی تاریک از تاریخ ایران توأم باموشکافی و امعان نظری بسیار که خاص خود او میباشد، بکار برده و نتیجه اینهمه تلاش و امعان نظر را باروش اصولی تحقیق، تدوین و تنظیم نموده است که میتواند نمونه‌ای بارز از روش صحیح و علمی تحقیق تاریخ باشد.

موضوع این رساله چنانکه از نام آن برمی آید، تحقیقی در مورد دیلمیان و قلمرو ایشان است که با وجود آنکه در تاریخ ایران جائی بس بزرگ و شامخ دارد متأسفانه هنوز گوشه‌های تاریک در آن بسیار است و کتاب نفیس شهریاران گمنام (بخش نخست) تألیف دانشمند فقید سید احمد کسروی<sup>۵</sup> هم با تمام نفاستش باز در این خصوص رسا و کافی نیست زیرا کسروی در کتاب خود بیشتر بشرح شجاعت و جنگ آوری دیلمیان پرداخته و تلاش اصلی خود را بر تحقیق و یافتن شهریاران این سرزمین که تا آنروز شناخته نبودند گذارده است و گرچه در این راه، نتایج ارزنده و شایان توجهی هم بدست آورده است

1 — Vladimir Minorsky

2 — Musée Guimet

3 — Société des Etudes iraniennes et de l'art Persan.

4 — Ernest Leroux.

ولی باید گفت که موشکافی در مورد پیوستگی نژادی، زبان، قلمرو حکومتی، زندگی، آداب و رسوم دیلمیانرا و نیز اینکه آیا این ناحیه و ساکنان آن منشاء چه اثری در تاریخ ایران بوده و چه نقشی در استقلال ایران و مخالفت با اعراب داشته‌اند باید در رساله حاضر خواند.

بدین ترتیب رساله دیلمیان در حقیقت مانند اثر دیگر مینورسکی یعنی رساله «طرح یک تاریخ نادرشاه»<sup>۱</sup> که اساس و مبنای تدوین کتاب نفیس لکه‌هارت بنام «تاریخ نادرشاه» شد، خود طریقیست از یک تاریخ دیلمیان که تا کی و چه زمان و بوسیله چه کسی، تألیف جامعی بر اساس آن تدوین گردد. و اما پیش از ارائه متن رساله دیلمیان واجب است گفته شود، این رساله در سال ۱۳۳۹ بفارسی ترجمه شده بود ولی بدلائلی که ذکر آن مفید فایده‌تی نیست انتشار آن بعهده تعویق افتاد تا حال که مجله بررسیهای تاریخی انتشار آن را بمناسبت درگذشت مؤلف دانشمند آن و بمنظور تقدیر از یک عمر خدمت او بفرهنگ و تاریخ ایران شایسته دانست

سرهنک مهندس جهانگیر قائم مقامی

۱- به ترجمه احوال مینورسکی در همین مقدمه رجوع شود



## ترجمه احوال مؤلف

ولادیمیر فنودورویچ مینورسکی<sup>۷</sup> ایرانشناس و محقق مشهور روسی در پنجم فوریه ۱۸۷۷ میلادی (۲۱ محرم ۱۲۹۴ قمری مطابق با ۱۷ بهمن ۱۲۵۵ شمسی) در قصبه کرچوا<sup>۸</sup> واقع در ساحل رودخانه ولگا متولد شد و از زادگاه او امروز اثری نیست زیرا در قعر دریای مسکو فرورفته است.

مینورسکی تحصیلات مقدماتی و عالی خود را در مسکو تمام کرد و در سال ۱۹۰۰ در رشته حقوق فارغ التحصیل گردید. سپس سه سال در مؤسسه لازارف بفرافتن زبانهای شرقی پرداخت و سرانجام در سال ۱۹۰۳ وارد خدمت وزارت امور خارجه روسیه شد و سال بعد (۱۹۰۴) با سمت جنرال قونسول بایران آمد و در تبریز مقیم گردید. او تا سال ۱۹۰۸ در ایران بود، آنگاه بروسیه و ترکستان رفت و بار دیگر در ۱۹۱۳ بایران بازگشت و این بار در سفارت روسیه در تهران بخدمت مشغول شد. مقارن این ایام اختلافات مرزی بین ایران و عثمانی بشدت خود رسیده بود و کمیسیون مختلطی مرکب از نمایندگان انگلستان و روسیه و دولتین ایران و عثمانی برای تحدید حدود دولتین از بندر فاو تا آارات بطول در حدود دوهزار کیلومتر تعیین گردید و مینورسکی در این کمیسیون به نمایندگی امپراطوری روسیه منصوب شد. در این مأموریت، مینورسکی در بسیاری موارد بحق جانب دولت ایران را گرفت<sup>۹</sup> ولی کمیسیون مزبور بآارات نرسیده بود که جنگ جهانی اول در گرفت و ناگزیر کمیسیون تعطیل شد و پس از آن در سال ۱۹۱۷ انقلاب روسیه بوقوع پیوست و مینورسکی که در آن موقع در سفارت روسیه در تهران بود، چون بارژیم انقلابی موافق نبود به پاریس رفت و در مدرسه السنه شرقی آنجا بتدریس زبانهای شرقی پرداخت و از سال ۱۹۳۲ در مدرسه مطالعات شرقی لندن بکار پرداخت و در سنه ۱۹۳۷ کرسی استادی زبان فارسی با و تفویض شد و بالاخره بسال ۱۹۴۲ بازنشسته گردید ولی بیکار ننشست و به تحقیقات نفیس خود درباره مسائل مختلف ایران

7 — Vladimir Feodorowich Minorsky

8 — Korcheva

۹- ر.ک. بنامه تیمسار سپهد جهانبانی در شماره سوم سال نوزدهم مجله یفما



ایران‌شناس فقید، پروفیسور ولادیمیر فتودرویچ مینورسکی

(کلیشه از راهنمای کتاب)

سرگرم بود تا اینکه سرانجام پس از ۸۹ سال زندگی در ۲۵ مارس ۱۹۶۶ (۵ فروردین ۱۳۴۵) درگذشت<sup>۱۰</sup>

مینورسکی از محققان و ایران شناسان بنام است. مطالعات و تحقیقات او در مورد تاریخ و جغرافیا و زبان ایران از مدارك مستند و مراجع موثق اهل تحقیق میباشد. وی بایران بی اندازه علاقمند بود و آن را مینهن دوم خود می دانست<sup>۱۱</sup>.

مینورسکی بزبانهای روسی، فرانسه، انگلیسی، ایتالیائی، آلمانی، لاتین، یونانی، عربی، فارسی، ترکی، ارمنی و گرجی آشنا بود و بهمه این زبانها مینوشت و میخواند ولی بطور کلی آثار او بجه زبان روسی، فرانسه و انگلیسی است.

تألیفات مینورسکی تا سال ۱۹۱۷ بزبان روسی و از آن پس تا سال ۱۹۳۰ بفرانسه و از سال ۱۹۳۱ تا پایان عمر به انگلیسی نوشته شده است و شماره آثار و تألیفات او در حدود ۲۲۰ مقاله و کتاب و رساله میباشد<sup>۱۲</sup> که معدودی از آنها را در اینجا نام می بریم:

۱- طرح يك تاريخ نادر شاه (۱۹۳۴) که توسط مرحوم رشید یاسمی بفراسی ترجمه و بسال ۱۳۱۳ بچاپ رسیده است.

۲- ترجمه انگلیسی حدود العالم با حواشی و توضیحات کافی و مفصل (۱۹۳۷).

۳- حواشی و تعلیقات بر رساله تذکره الملوك که در باب دستگاههای اداری و دولتی و تأسیسات دیوانی در عهد صفویه است، بانگلیسی (۱۹۴۳) - این کتاب توسط آقای مسعود رجب نیا بفراسی ترجمه شده است.

۱۰- خطابه سنا تور تقی زاده مندرج در مجله راهنمای کتاب شماره اول سال نهم و مجله یغما شماره دوم سال ۱۹

۱۱- مقاله آقای سید محمد علی جمال زاده در مجله یغما شماره دوم سال نوزدهم

۱۲- ر.ک. به سخن رانی استاد مینوی که بمناسبت درگذشت مینورسکی در دانشگاه تهران ایراد نموده اند و در مجله راهنمای کتاب شماره اول سال نهم و مجله یغما شماره دوم سال نوزدهم بچاپ رسیده است.

- ۴ - رساله‌ای در باب سفرنامه ابودلف تألیف در ۱۹۵۵ و این سفرنامه توسط آقای طباطبائی بفارسی ترجمه شده است.
- ۵ - ایران در سنوات بین ۱۴۷۸ و ۱۴۹۰ (۸۸۳ تا ۸۹۰) با ترجمه خلاصه کتاب عالم‌آرای امینی - بانگلیسی (۱۹۵۷)
- ۶ - مقاله عوامل جغرافیائی در هنر ایران.
- ۷ - مقاله جنگهای رومیان و بوزنطیان در آذربایجان.
- ۸ - ایران در قرن پانزدهم.
- ۹ - تاریخ تبریز که مقاله مبسوطی از دائرةالمعارف اسلامی بوده و توسط آقای عبدالعلی کارنگ بفارسی ترجمه شده است.
- ۱۰ - وبالاخره رساله حاضر بنام فرمانروائی و قلمرو دیلمیان (بفرانسه) که در سال ۱۹۳۲ بچاپ رسیده است.
- بنابر این بادر گذشت مینورسکی، بقول استاد مینوی «یکی از بزرگترین و عالم‌ترین و پرکارترین و بانشاطترین مستشرقین از میان رفته است و مسلماً خالی ماندن عرصه مشرق‌شناسی و ایران‌شناسی را از مثل اوئی بزودی حس خواهیم کرد.»

# فرمانروائی و قلمرو دیلمیان

## مقدمه مؤلف<sup>۱</sup>

ناحیه دیلم<sup>۲</sup> نسبت به مردمانی که در آن سکونت داشته‌اند، شاید کمتر گمنام و ناشناخته باشد و اگر ناحیه کوچک دیلمان<sup>۳</sup> هم که امروز در سرزمین کیلان و در جنوب شهر لاهیجان واقع است خود بازمانده کوچکی از سرزمین بزرگ دیلمستان و جزئی از قلمرو فرمانروائی دیلمیان نباشد، باز تشابه لفظی بین نام دیلم و ناحیه دیلمان پیش از هر چیز توجه را بدان جلب مینماید. راجع به دیلمیان و اهمیت آنها در تاریخ ایران، اندک زمانی بیش نیست که بر اثر انتشار کتاب ابن مسکویه تاریخ نویس خاندان بویه<sup>۴</sup>، اطلاعات بالنسبه

۱ - پاورقی و حواشی از مولف است جز آنچه بنام مترجم مشخص گردیده و مطالبی هم که بین دو قلاب [ ] گذاشته شده از مترجم است.

۲ - کلمه دیلم باین صورت مأخوذ از رسم الخط عربی نام اصلی آن است که تلفظ آن محتملا دلم Delam و یا Delim دلیم بوده است.

۳ - ناحیه دیلمان در ارتفاع ۱۴۰۰ - ۱۳۰۰ متری سطح دریا و بین کوهستان تالش کوه که آنرا در شمال از لاهیجان و قلعه مرتفع دلفک که مشرف بر ساحل و استرودخانه سفید رود است جدا میسازد، واقع است. احتمال می‌رود نام دلفک مأخوذ از نام قدیم در بیک باشد.

۴ - منظور کتاب تجارب الامم است نسخه که عکسی مجلدات تا ۶ آن جزو انتشارات اوقاف کتب چاپ رسیده و مجلد است ۵ و شش تا پایان آن هم بوسیله ه. آ. آرمدوز H. A. Amodzez و د. سی. مارگولیوت D.S. Margoloth ترجمه و تحت عنوان «افول خلافت عباسیان» (شامل ۲۹۵ تا ۳۹۳ قمری مطابق با ۹۰۷ تا ۱۰۰۲) منتشر شده است که مرجع و ماخذ، بوده و در همه جا با متن عربی مطابقت شده است. به همین لازم است از کتاب نفیس و دقیق دانشمند ایرانی سید احمد کسروی بنام شهریاران گمنام (سه جلد) چاپ تهران سالهای ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ که در آن از سلسله شهریاران ایرانی در شمال غربی قبل از ظهور سلجوقیان صحبت کرده است باید نام برد.

دقیق و روشنی بدست آمده و تاریکی هائی از آن روشن شده است .  
تجدید حیات سیاسی و اجتماعی ایران که با پیدایش خاندان سامانی  
( ۲۶۲ تا ۳۹۰ قمری مطابق با ۲۵۴ تا ۳۷۸ خورشیدی و مطابق با ۷۸۵ - ۹۹۹ میلادی) در دورترین قسمت شرقی ایران صورت گرفت، هر چند موجب شد زنگی  
و تحولات ایران غربی برای نسل های بعد در ابهام مانده، معینا نتوانست اهمیت  
و اعتبار خاندان بویه را بکلی از خاطر ها محو نماید ولی بستگی های آن هم  
با عنصر دیلمیان که بویه ها خود از آن بوجود آمده اند، هنوز باندازه کافی روشن  
و معلوم نشده است .

بنابراین، احوال این قبیله ایرانی که در میان سالهای  $\frac{۳۱۶}{ق}$  و  $\frac{۴۴۶}{ق}$   
 $\frac{۳۰۷}{خ}$  تا  $\frac{۴۳۴}{خ}$

( ۹۲۸ و ۱۰۵۵ میلادی) دامنه قدرت و استیلای خود را بر سرزمینی پهناور از  
اقیانوس هند تا حدود سوریه گسترده بودند شایان امعان نظر و توجه بسیار  
است و چون بنای مطالعات خود را بر این اساس نژادی بگذاریم سعی ما بر این  
خواهد بود که بخصوص نشان دهیم دیلمیان، زمانی بیش از یکصد سال،  
چگونه در سراسر خطه پهناوری از ایران واقع در مغرب بیابان بزرگ مرکزی،  
پرچمدار ایرانیت بوده اند .

= ) =

بیش از هر چیز لازم است از سرزمین دیلمستان سخن بگوئیم.  
در سده چهارم هجری ( دهم میلادی)، زمانی که قدرت خاندان بویه در  
اوج و اعتلاء میبود نام دیلم بر سرتاسر شهرستانهای ساحلی جنوب دریای  
خزر اطلاق میشد چنانکه جغرافی نویس بزرگ اسلامی مقدسی (  $\frac{۳۷۵}{ق}$   
 $\frac{۳۶۴}{خ}$  مطابق با ۹۸۵م) در تحقیقات نفیس خود راجع به نامها و اصطلاحات جغرافیائی  
در زیر عنوان دیلم تمام منطقه ساحلی جنوب دریای خزر را نام میبرد ° با

۵ - مقدسی پنج ناحیه از دیلمستان را بدین شرح نام می برد : قومس ، گرگان ،  
تبرستان ، دیلمان و خزر (جلد سوم صفحات ۳۵۳ تا ۳۷۴ چاپ گوج Goje)

وجود آن ناحیه اصلی دیلم که مهد حقیقی دیلمان است منطقه ای بوده است کوهستانی که مدخل گیلانرا تشکیل میداده است.<sup>۶</sup>

آنهایی که از تهران بسوی دریای خزر میروندنا گزیرند از شکافی عظیم که رودخانه سفیدرود در آن از جانب دامنه های جنوبی البرز بطرف شمال جاریست بگذرند. راه آنها بعد از گذشتن از قزوین، از موانع دیگری که فلات مرکزی ایرانرا از حوزه سفیدرود جدا میکند میگذرد و پس از آن بسوی پل جالب توجه منجیل سرازیر میگردد که در پائین تر از ملتقای سفیدرود و شاهرود و در بالادست تنگه یی واقع است که آب حاصل از این دو رودخانه از میان آن و از درون رشته اصلی کوههای البرز جریان دارد. در همین قسمت یعنی در ارتفاعات جنوبی البرز که آبهای ارتفاعات اصلی بطرف شمال جاریست جزئی از سرزمین دیلمستان واقع بوده است ولی دیلمان خود در آبریز شمالی البرز، در مناطق کوهستانی بین سفیدرود و کناره چپ رودخانه چالوس (که پس از طی تقریباً ۱۸۴ کیلومتر در خاور مصب سفیدرود بدریا میریزد<sup>۷</sup>) نیز سکونت داشته اند و برخلاف آنها، قسمت هموار و مردابی ساحل دریا، در تصرف طائفه گیلها بوده که نام سرزمین گیلان مأخوذ از اسم آنهاست

۶ - استخری این ناحیه را «الدیلم المحض» (ص ۲۰۴) و مؤلف حدود العالم (تألیف بسال ۳۷۲ هجری و ۹۸۲ میلادی) «دیلم خاصه» نام برده اند (نسخه عکسی چاپ بارقله لنینگراد ۱۹۳۰ برک ۳۰ ب)

[در نسخه فارسی: حدود العالم چاپ دکتر ستوده ص ۱۴۸]

۷ - بر حسب نوشته استخری (صفحه ۲۰۴) [نسخه فارسی] مقر پادشاه دیلم در رودبار (واقع بر ساحل چپ سفیدرود) بوده است و بمقیده مقدسی (صفحه ۳۶۰) مرکز این ناحیه (قصبه، شهرستان) بروان و دیگر نواحی مسکونی: مستحکه سمیرم در دهستان سلاروند (خرابه های امروزی شمیران واقع در ۳ فرسنگی بالادست منجیل)، شهر خشم (مرکز دیس علویان) شهر طارم (دهستان امروزی طارم) و دهستان طالقان (بر ساحل شاهرود) و مرکز این ناحیه اخیر، شهرستان و در شمال شرقی الموت بوده است جهانگرد و محقق بر حرارت ما بانوف. استارک F Stark که در سال ۱۹۳۱ از منطقه دیلمستان دیدن کرده است - اهمیت این خرابه ها را برای من تشریح و تأیید نمود. مرکز گیلها دولاب بوده است و مقدسی بانظری وسیعتر، ری را نیز ضمیمه قلمرو دیلمستان و بزرگترین شهر آن سرزمین میدانند (صفحه ۲۰۷)

ناحیه کوهستانی دیلم از نظر آب و هوا نسبت به منطقه مردابی و تبخیز گیلان و همچنین نسبت به فلات مرکزی که دارای آب و هوای خشک و ناراحت کننده است مزایایی فراوان دارد. این سرزمین که بگفته مقدسی دهنه چندان وسیع و نه چندان زیباست « نژادی نیرومند و پرنفوس، با تهور و شجاعتی فوق العاده (جلادته عجیبه) و درشین حال بردبار، در خود پرورده است که جلال منظری جالب و ریش زیبا از مشخصات ظاهر آنها بوده است.

یک منبع عربی ذکر میکند که دیلمیان چهره‌ای سرخ و سفید (اشقر) داشته‌اند.<sup>۸</sup> بعلاوه موهای بلند و درهم ریخته دیلمیان در تمام ادوار، موضوع استعارات شاعران شده است و همان شاعران به تصریح گفته‌اند دیلمیان دارای کلاه‌های سیاه بوده‌اند.<sup>۹</sup>

= ۲ =

گفتگو در اصل و نسب اولیه و قدیم این قبیله کوهستانی بسیار دشوار است.<sup>۱۰</sup> تنها میدانیم در ولایات ساحلی دریای خزر، در زمانهای باستانی مردمانی که احتمالاً ایرانی نبوده‌اند، مثل تپورها، امردها و غیره سکونت داشته‌اند و شاید دیلمیان هم از بستگان این قبایل و یا از عقبای یکی از این دسته مردمان بوده‌اند.

استخری جغرافی نویسنده قرن چهارم هجری (دهم میلادی) در سال  $\frac{۳۴۰}{۳۳۱}$  (۹۵۱ میلادی) تصریح میکند که زبان دیلمیان بازبانهای عربی و فارسی و

۸ - سیرت عنتر ۳۶۰ صفحه ۲۹، نقل از کتاب گلدزیر GOLDZIER

STUDIEN درس ۲۶۸ جلد یکم میگوید اشقر بمعنی رنگ سفید پوست است (؟)

۹ - مقدسی (صفحه ۳۶۰ و ۳۶۸ در نسخه افول عباسی ج ۲ ص ۱۴۱) در مورد قناعت دیلمیان - و خاقانی میگوید :

روی دیلم دیدن از غم موی ژوین شد مرا همچو موی دیلم اندر هم شکست اعضای من

(مجله آسیائی سال ۱۸۶۵ جلد پنجم صفحه ۳۴۶) و نیز نظامی در باره کلاه

دیلمی آنرا به شب تشبیه میکند - نوعی از آلات موسیقی دیلمی نیز تصور بوده که نوعی از

ماندولین است و مسعودی در مروج المذهب (جلد هشتم ص ۹۱) از آن نام برده است

۱۰ - به کتاب شهریاران کمنام تالیف مرحوم سید احمد کسروی بخش نخستین صفحه ۱ نیز

رجوع شود (مترجم)



آرامی تفاوت کلی دارد و نیز می نویسد در کوهستان دیلمستان قبیله ای هم موجود است که زبان ایشان بازبان دیلمیان و گیل ها فرق دارد<sup>۱۱</sup>.  
وجود بازمانده هایی از زبانهای قدیمی بصورت پراکنده امکان پذیر بوده است اما قدر مسلم اینکه در دوره اسلامی اغلب دیلمیان ایرانی شده بودند و این مطلب از نامهای ایشان که میشناسیم برمیآید مثل: ما کیرد، ماکان، مافنه، وهسودان، مردؤست، مرداوچ (بمعنی کسیکه بمردان میآویزد و حمله میکند) لشکرستان، لشکرروز، ونداد خورشید، وشمگیر (بمعنی گیرنده بلد رچین) گورگیر (گیرنده خر و حشی)، اسفار (سوار)، شیراسفار، بیلسووار (میرآخور سلطنتی)، شیرزیل (شیردل) و امثال آن.

تحقیق از نظر زبان شناسی در ریشه نامهای سرزمین دیلمیان (مثل اسم پوردسر بمعنی سرپل که در این کلمه پورد بمعنی پل فارسی است) مؤید این فکر و نظر میشود که زبان دیلمیان در دوره تسلط اعراب گویشی ایرانی از گویشهای شمال ایران و بسیار نزدیک بزبان فارسی که گویش ناحیه جنوبی ایران (فارس) میباشد میبوده است<sup>۱۲</sup>. و لامجاله مردمان فارسی زبان در فهم و استنباط این گویش محلی، دشواریهایی داشته اند همچنانکه امروز هم در مورد گویشهای کردی و گیلکی همین دشواریها موجود است.

= ۴ =

پلیب Polybe در سده دوم قبل از میلاد از مردمانی بنام دیلی مائی بوئی

۱۱ - استخری صفحه ۲۰۴ و ابن حوقل صفحه ۲۶۷

۱۲ - اسامی دیلمی زئنب [بضم اول و فتح دوم و سوم] و سرمس که تئوفیلاکت سیموکاتا Théophylacte Simocatta ذکر می کند نیز شکل ایرانی دارند. در میان مورخان عرب هم کلماتی دیلمی ولی منفرد دیده میشود مثل لوك [بروزن تور] بمعنی خوب ( مقدسی ص ۳۵۹ و همچنین مقایسه کنید با کلمه لوك کردی بمعنی مرد جوان و سر بچه)، او شتم [بضم اول و سوم و چهارم] و سکون دوم و آخر [ بمعنی فریاد جنگی دیلمیان که در فرهنگهای فارسی آنرا بمعنی شدت وحدت معنی کرده اند. بعقیده ابن خلکان (ترجمه سلان Slane ج ۲ ص ۲۶۳) فام شابوشتی هم در اصل دیلمی است (افول عباسی ج ۱ ص ۳۰۱) ولی با احتمال قوی این کلمه از فام شابوشت که معلیست مشتق شده. پاره ای آثار از لهجه های شمال غربی که در زبان فارسی یافت میشود بی گمان از لهجه و زبان دیلمی گرفته شده است مثل ژوپین

Delymaïoi نام برده است و بطلمیوس جغرافی نویسنده قرن دوم بعد از میلاد نیز سرزمین دلی مائیس را می‌شناخته است.

بطوریکه بنظر میرسد این ناحیه هرگز بتصرف قطعی پادشاهان قدیم ایران (هخامنشیان، پارت‌ها، ساسانیان) در نیامده است<sup>۱۳</sup> ولی دیلمیان خود داوطلبانه بطور مزدور در سپاهیان پادشاهان ایران خدمت می‌کرده‌اند و بدین مناسبت است که رومی‌ها که از سده چهارم تا سده هفتم میلادی مستمراً با ایرانیان در جنگ بوده‌اند<sup>۱۴</sup> از سربازان دیلمی در ارتش ایران نام برده‌اند<sup>۱۵</sup>.

دیلمیان برای امور خاص خود نیز بار دو کشتی‌هایی حتی بنقاط دور دست مبادرت می‌کرده‌اند چنانکه یاقوت حموی در مجلد دوم کتاب خود (صفحه ۷۱۱) از وجود محلی بنام دیلمستان در شهر زورنام می‌برد که در زمان سلطنت شاهان قدیم ایران هنگامیکه دیلمیان بجانب جلگه بین‌النهرین پیش میرفته‌اند آنرا بمنظور تأسیس یک پایگاه نظامی و تمرکز غنائمی که از تاخت و تازهای خود بدست آورده بودند مورد استفاده قرار داده‌اند.

۱۳ - از آغاز سده ششم میلادی (سده اول) چنین بنظر می‌آید که دیلمیان تابع ساسانیان بوده‌اند. مارکوآرت Marquart در کتاب ایران شهر ص ۱۲۶ می‌نویسد نماینده پادشاهان ساسانی در دیلمستان عنوان وهر بزداشته و بلاذری دیلمیان را بادر بار خسرو پرویز مربوط میدانند (ص ۲۸۰)

۱۴ - منظور امپراطوری روم شرقیست که پایتخت آن در بیزانس بوده است (مترجم)  
۱۵ - در کتاب ایران شهر تألیف مارکوآرت مجموعه‌ای از اطلاعات از مورخان یونانی دیده میشود (ص ۱۲۶-۱۲۷) و در دائرة المعارف حقیقی تألیف پولی و پاولی Paulty Wissowa (جلد چهارم ستون ۳-۲۴۳۲ مقاله و سببخ Weissbach)

آگائیس میگوید دیلمی‌نیت‌ها بزرگترین اجتماعی هستند که در بین ساکنان مرزهای ایرانی در (یک کلمه ناخوانا) دجله سکونت دارند. پروکوپ Procope معتقد است دولومیت‌ها Dolomites از بربرها هستند که با آنکه در میان ایرانیان زندگی میکنند از ایرانیان فرمانبرداری نکرده‌اند. [در این مورد به صفحه ۲ و ۳ بخش ۱ شهریاران گمنام هم رجوع شود - مترجم].

آنچه مسلم است دیلمیان در میان خود امرائی داشته اند، زیرا میدانیم در زمان فتح مسلمانان، رئیس آنها بنام موتا (یامورخا) ۱۶ در ساحل رودخانه و اجرود ۱۷ (بین همدان و قزوین) در برابر اعراب مقاومت کرده و از آنچه پیداست موتا صاحب مقام بزرگی بوده است زیرا میدانیم که سایر رؤسای ولایات ساحلی دریای خزر در این مبارزات همه وقت از او تبعیت میکرده اند.

تشکیلات داخلی دیلمیان شبیه سازمانهای قبیله‌ئی و عشایری که متکی بقدرت و اختیارات رؤسای هر خانواده و قبیله میباشد بوده است چنانکه دانشمند بزرگ بیرونی بر ناظر الا تروش علوی (مقصود حسن الا تروش است که در حدود سال ۳۰۲ ق مطابق ۹۱۴ میلادی میزیسته) ایراد کرده که او تشکیلات قدیم دیلمیان را که از زمان پادشاه افسانه‌یی ایران فریدون، معمول و اساس آن مبتنی بر وجود بزرگ خانواده و رئیس قبیله بوده بر همزده و روش همکاری یاغیان با مردم را معمول نموده است ۱۸.

اطلاعات موجود در خصوص کیش دیلمیان بسیار نارساست. آئین زردشتی و محتملا مسیحیت در میان ایشان رسوخی نداشته است اما مسعودی بتصریح ذکر نموده که در دیلم کسانی بوده اند که از هیچیک از مذاهب دنیا آگاهی نداشتند ۱۹ و سایر نویسندگان اسلامی مینویسند در میان دیلمیان رسوم و عادات مختلف و بسیاری معمول بوده است. بر حسب گفته مقدسی دیلمیان در زناشوئی بین خود سخت متعصب بوده اند یعنی همیشه با افراد قبیله خود

۱۶- صحیح همان موتا است و در مجلد یکم شهریاران گمنام هم در پنج موضع نام آن آمده است که در چند مورد بر اثر اشتباه حروفچین توما ضبط شده ولی سرانجام در فهرست اعلام کتاب صحیح است. مترجم

۱۷- مرحوم کسروی در صفحه ۸ مجلد یکم شهریاران گمنام نوشته است و اجرود جایی بوده میانه همدان و قزوین و حال آنکه بنا بر نظر مینورسکی و همچنین بطوریکه از ظاهر خود کلمه نیز برمی آید و اجرود رودخانه‌ئی بوده است. مترجم.

۱۸- آثار الباقیه صفحه ۲۲۴ می نویسد: «وقد ازال الناظر الا تروش ذالك واعاد اشراك المرء مع الناس فی الكذخداهیة.»

۱۹- مروج الذهب کتاب نهم صفحات ۸ و ۲۷۹

از دواج میگردند چنانکه مقدسی خود روزی بچشم دیده است مردی از دیلمیان زنی را که بایک بیگانه ازدواج کرده بود با شمشیر دنبال میکرده تا او را بکیفر این گناه مجازات کند.

از این نظر دیلمیان نسبت به مسایگان گیلانی خود که برسوم و سنن خویش پای بند نمیبودند اهمیت و مزیت فراوانی داشته اند بعلاوه زنان دیلمی با مردان خود برابر و در امور و شؤون مختلف دارای همان حقوق مردان میبودند.<sup>۲۰</sup>

در روزهایی که بازار عمومی بوده، دیلمیان در برابر نظر همگان به نمایش های ورزشی مانند کشتی گیری و زور آزمائی میپرداختند و غالب نویسندگان از سوگواری هائی که دیلمیان برای مردگان خود میکرده اند سخنها گفته اند و ما در این باره باز در جای خود سخن خواهیم گفت.<sup>۲۱</sup>

= § =

قزوین تا زمان ساسانیان قلعه مستحکمی در برابر دیلمیان بوده و دژ چالوس هم، در مشرق دیلم، اهمیت فراوانی داشته است و تقویت این نقاط حساس بمنظور جلوگیری از تجاوز قبایل و مردمان سرکش و ناهطیع برای مسلمین بسیار لازم میبود ولی در کوهستانهای چالوس و آنسوی تراز آن، که بیشتر دیلمیان در آن نقاط زندگی میکرده اند هیچگاه اهالی سر باطاعت فرود نیاوردند.<sup>۲۲</sup>

۲۰- افول خلفای عباسی ج ۳ ص ۳۱۳ (در شرح و نایع سال ۳۸۸) می نویسد:

« زمانی در آغاز و قدرت تصمیم و دوستی در تضاد و شرکت در امور همانند مردان بودند.»

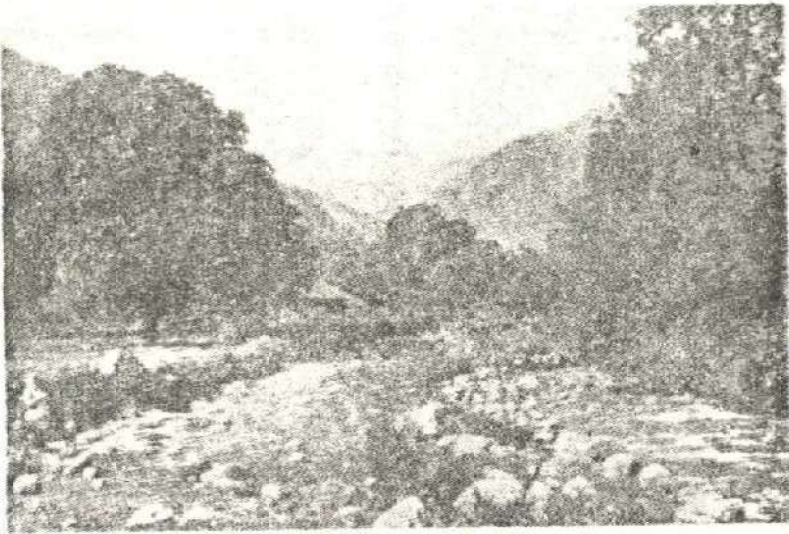
۲۱- مقدسی، صفحه ۳۶۸ و حدود العالم عکسی برگ b ۲۹-۳۱a که حاوی مطالب بسیاری در مورد عادات و رسوم دیلمیان میباشد. (به شماره ۵۱ هم رجوع شود)

[حدود العالم چاپ دکتر ستوده ص ۱۴۹-۱۵۰]

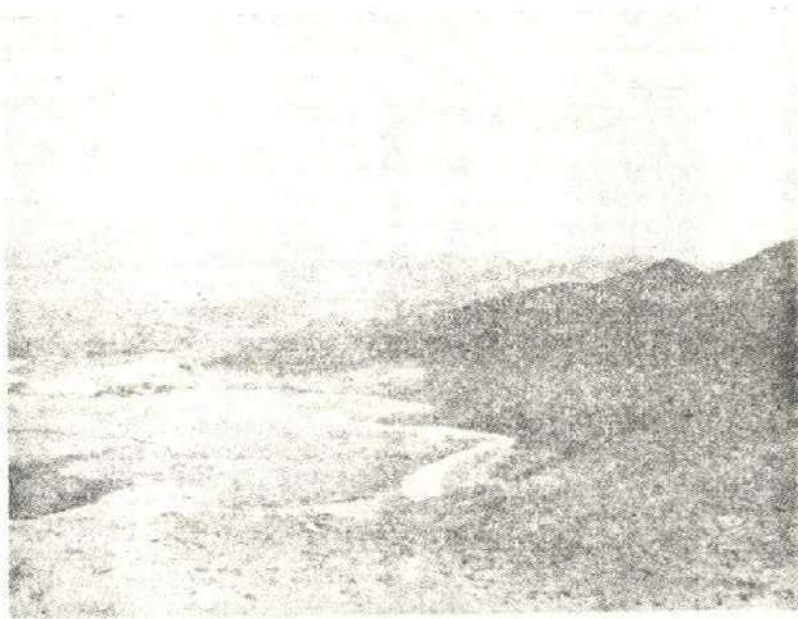
۲۲- ابن رستا صفحه ۱۵۱ که بگفته او قلاع و مستحکماتی که برای جلوگیری و مقابله دیلمیان ساخته شده بود عبارت بودند از چالوس (رباطی) که بوسیله مأمون ساخته شده و دیگر موزن که محتملاً همان کلار واقع در یک منزلی مغرب چالوس بطرف کوهستان بوده است (طبری در ج ۳ ص ۱۵۲۴ و مسعودی در مروج الذهب ج نهم صفحه ۵ و استخری در ص ۲۰۶)

و در مورد اهمیت قزوین به ماخذ و مدارکی که شورز Schwarz در کتاب -

IRAN im Mittelalter صفحه ۷۰۷ ذکر نموده مراجعه شود.



دره کلاردشت



دره شاهرود

سرزمین کوهستانی دیلمیان اگرچه از نظر جغرافیائی منطقه‌یی نبود که نتوان بدان دست یافت معیناً لشکر کشی های فراوان علیه دیلمیان ب نتیجه ثابت و قطعی نرسید و در این مورد چنانکه نقل میکنند حجاج معروف نقشه‌یی از سرزمین دیلم تهیه کرده و آنرا بامیر دیلمی نشان داده بود تا بداند چون اسرار سرزمین او کشف شده مقاومت او دیگر بیهوده است ولی دیلمیان بابتی اعتنائی بدان نقشه نگریسته و گفتند « ای امیر این نقشه کامل نیست زیرا سوارانی که این کوهستان را نگاهبانی میکنند در آن دیده نمیشوند » . ۲۳

مورخ معاصر سید احمد کسروی<sup>۲۴</sup> در مورد دیلمیان در عبارتی که خالی از مبالغه نیست میگوید: « مسلمین توانستند تا کرانه های رودخانه لوار Loire فرانسه پیش روند و حال آنکه این عده اندک همچنان در برابر آنها مقاومت میکردند<sup>۲۵</sup> با وجود این احوال مسلمین با روشی مسالمت آمیز ب سرزمین دیلم راه یافتند و برخی از اعقاب علی علیه السلام (علویان) از بیم کشته شدن بدست عباسیان بدیلم پناه جستند (۱۷۵ق مطابق ۷۹۱ م) و دیلمیان آنان را بمنزله متحدینی واقعی در مخالفت با خلفای بغداد در میان خویش پذیرفتند .

۲۳- ابن الفقیه ص ۲۸۳ ذکر سواران (فرسان) بسیار غیر منتظره است (به بخش ۱۴ همین رساله نگاه کنید). درست است که در کتاب افول خلافت عباسی (ج ۳ ص ۴۲۷ و ص ۴۲۳) از سوار نظام دیلمی و ترک ذکر کرده است ولی در حقیقت عبارت از پیاده نظامی بوده است که بر شتر و قاطر سوار میشده اند. [کسروی نیز موضوع صحبت حجاج و دیلمیان را بنقل از ابن فقیه ذکر نموده است . ص ۱۳ بخش نخست]

۲۴- چون تدوین این رساله در سال ۱۹۳۱ (۱۳۱۱ شمسی) و پیش از کشته شدن کسروی بوده است مینورسکی از کسروی بعنوان مورخ معاصر نام برده است. (مترجم)

۲۵- کسروی: بخش نخست صفحه ۱۶ بر خلاف گفته کسروی، اعراب فقط اندک زمانی در حوزه رودخانه لوار ماندند و در سال ۷۵۹ میلادی (۱۴۱-۱۴۲ شمسی) از ناربن Narbonne نیز حقی رفته بودند.

[عین عبارت کسروی در این مورد چنین است: «... مسلمانان کوههای پیرنه را در - نوردیده و تا کنار رود لوار در خاک فرانسه بتاخت و تاز می برداختند و سرتاسر اروپا از سهم و رعب ایشان می لرزید. با اینحال چگونه بود که در گوشه ای از ایران یکمشت مردم کوهستانی را زبون و دام ساختن نمیتوانستند» ص ۶-۷ بخش نخست شهر ایران گننام. (مترجم)]

از سال ۲۵۰ ق مطابق با ۸۶۴ م بعد ، این پیشوایان [علویان] در بوجود آوردن و تشکیل مرکز نوینی برای مخالفت و دشمنی با خلفای بغداد و همچنین مقاومت در برابر سلسله های امرای خراسان که بتازگی خود را از قیومت خلفا آزاد کرده بودند سعی داشتند دامنه قدرت و سلطه خود را در ولایات ساحلی دریای خزر گسترش دهند نقش مهمی را در دیلم بازی کرده اند .

= ⊙ =

برای اینکه اهمیت دیلمیان در تاریخ ایران بهتر روشن شود لازم است بطور خلاصه بتاریخ و سرگذشت ایران و ایرانی از قرن اول هجری ( قرن هفتم میلادی ) نظری بیاندازیم :

آخرین توفیق های شاهنشاهی ایران مربوط بحدود سال ۶۱۴ مسیحی<sup>۲۶</sup> است یعنی هنگامیکه ارتش ساسانیان که در حال تصرف یمن میبودند تا فلسطین ، مصر و قسطنطنیه پیش رفته بودند .

در حدود سال ششم هجری (۶۲۸ میلادی) دفعة کلیه این توفیق ها بوسیله هراکلیوس امپراتور بیزانس که آذربایجان را اشغال کرد و آتشکده بزرگ گنزک را آتش زد نقش بر آب گردید<sup>۲۷</sup> .

خسرو دوم شاهنشاه ایران که بر اثر شورش پسرش شیرویه از سلطنت برکنار شد ، در زندان بقتل رسید و در این زمان رودخانه های بین النهرین طغیان کرده بودند و بدنبال طغیان آنها بیماری طاعون همه جا را فرا گرفته بود و شیرویه نیز بدان بیماری در گذشت . در ظرف چهار سال دوازده تن یکی پس از دیگری بسلطنت ایران رسیدند تا اینکه قدرت بدست یزدگرد جوان افتاد ولی بسیار دیر شده بود زیرا عرب ها چون دزد سومی تادروازه ها رسیده بودند و در چند نبرد که با یزدگرد کردند یزدگرد بمر و گریخت و

۲۶ - سال ۶۱۴ میلادی برابر با هشت سال پیش از هجرت بوده است . مترجم

۲۷ - محل آتشکده گنزک را باستان شناسان در تفت سلیمان یا لیلان واقع در جنوب

شرقی دریایچه رضایه میدانند .

در آنجا بسال ۲۹ هجری (۶۵۱ میلادی) بقتل رسید و پسرش فیروز بدربار چین پناه جست .

از این پس برای مدتی ، مقارن دو قرن ، نام ایران تحت الشعاع نام خلیفه بغداد قرار گرفت و سیر تجدید حیات سیاسی ایران بادشواریمهاو کندی بسیار رو برو شد .

از طرفی روش مملکت داری خلفای اموی و عباسی هم با یکدیگر تفاوت کثی داشت :

در زمان امویان ( ۴۰ ق = ۶۶۰ م - ۱۳۳ ق = ۷۵۰ م ) دستگاه اداری و دولتی کاملاً بدست اعراب بود و بومیان و محلی ها در دستگاه راهی نداشتند جز اینکه مجریان و خادمان اعراب میبودند و در دوره عباسیان ( که خود نیز از خراسان برخاسته بودند ) احساسات ایران دوستی در تمام دستگاههای حکومتی و اداری و در کلیه شؤون زندگی و فرهنگی رسوخ کامل یافت ولی در عین حال اندیشه و تفکر عربی هم در میان ایرانیان طرفدارانی بسیار داشت و این عده چون در راه اعتلای امپراتوری خلفا و عظمت فرمانروائی خلافت گام بر میداشتند و زبان عربی را مانند زبان رسمی و ادبی بکار میبردند همه جا بگرمی استقبال میشدند . با این حال قدرت دستگاه خلافت برای اداره چنان قلمروی وسیع کافی و قادر نمی بود چنانکه مقارن ایامی که در قسمت مغرب ، سراسر سرزمین افریقای شمالی خود را از زیر سلطه و قیمومت بغداد خارج میساخت در دورترین قسمتهای شرقی هم سه سلسله از حکمرانان قدیم قلمرو خلافت یکی پس از دیگری استقلال و خود مختاری خویش را بدست آوردند :

طاهریان ( ۲۰۶ ق = ۸۲۱ م تا ۲۶۰ ق = ۸۷۳ م )

صفاریان ( ۲۵۳ ق = ۸۶۷ م تا ۲۹۱ ق = ۹۰۳ م )

سامانیان ( ۲۶۲ ق = ۸۷۵ م تا ۳۸۰ ق = ۹۹۰ م )

و از میان آنها در آن زمان سامانیان حکم روایان حقیقی ایرانی بودند که جلال و شکوه در بار آنها در بخارا و نقش ایشان در توسعه ادبیات فارسی معروف و شناخته بود .



تجزیه قلمرو شرقی خلافت با انتزاع خراسان پایان نیافت بلکه علاوه بر آن، در قسمت غربی ناحیه سامانیان، حکومت مستقل دیگری پدید آمد و در این ناحیه بود که دیلمیان بر سرزمینی واقع در میان منطقه سامانیان و قلمرو خلافت مستولی شده بودند.

= ۶ =

با این توضیحات اکنون میتوانیم تحولات تاریخ دیلمیان را آنطور که باید بررسی نماییم.

در بررسی سیر تاریخ این خاندان، تا زمانی سخن رانندیم که علویان بر اثر فشار عباسیان بر سرزمین دیلمیان گسریختند. از آن پس تبلیغات تدریجی علویان نتایج ببار آورد که حصول و تثبیت آن بسا سلاح و زور هم میسر و مقدور نمی بود چنانکه گرویدن دیلمیان بآئین اسلام و بصورت فرقه شیعه زیدی<sup>۲۸</sup>، یکی از این نتایج بود و علویان نیز که پیشوایان مذهبی شده بودند (امام)، بنوبه خود، در زمره دیلمیان درآمده جانب مردمان محلی را گرفتند.

تا زمانی که دیلمیان در برابر فشار و تحریکاتی که از طرف مسلمانان برای تغییر آیین آنها وارد می آمد، پایداری و سرسختی می کردند، مسلمانان سرزمین ایشان را منطقه جنگی (دار الحرب) میدانستند و این وضع به مسلمانان اجازه میداد که با اسیران دیلمی مانند برده و غلام رفتار نمایند ولی بالاخره حسن بن علی الاطروش علوی (۳۰۲ق-۹۱۴م) باین وضع پایان بخشید و مستحکمه چالوس را که برای مقابله با دیلمیان بنا شده بود ویران ساخت<sup>۲۹</sup>.

۲۸ - استخری، ص ۲۰۵ - مسعودی در مروج الذهب صفحه ۴ لیکن در زمان مسعودی چنانکه در ص ۱۰ کتاب او ذکر شده است کفر و زندقه در میان دیلمیان شیوع فراوان داشته است (الحد اکثر هم).

۲۹ - کسروی بخش نخست ص ۳- [کسروی در کتاب خود همه جا نام این شخص را داعی ناصر کبیر و یا حسن بن علی ناصر کبیر نام برده است.] مترجم

علویان برای حمایت از حقوقی که دیلمیان در مراتع و علف چرهای عمومی میداشتند و حکمرانان طاهری میخواستند بتصرف خود درآوردند، نخست با خاندان های امرای محلی مثل خاندان جستانیان، متحد شدند و اغنام و احشام خود را بتمام ولایت های ساحلی دریای مازندران بردند و همچنین دیلمیان را با اندیشه توسعه طلبی آشنا و آموخته نموده ایشان را به قدرت نیروی خود واقف ساختند و بعدها، در حدود سال ۳۰۲ ق (۹۱۴ میلادی) علویان، در حالی که بجنبش خود جنبه آزادی طلبی میدادند، اهالی را بدشمنی باجستانیان نیز شورانیدند و قدرت را خود بدست آوردند. بنا بر گفته طبری ۳۰: مردمان هرگز حکومتی درست تر و عادلتر از حکومت حسن الاطروش ندیده بودند.

سید احمد کسروی در تحقیقات نفیس خود توانسته است وجود شش تن از امرای خاندان جستانی را که در میان سالهای ۱۸۹ قمری (۸۰۴ م) و ۳۱۵ قمری (۹۲۷ میلادی) زندگی می کردند روشن و ترسیم کند<sup>۳۱</sup>. مرکز آنها در رودبار بر کنار سفیدرود و پائین دست منجیل بوده است. ولی این ابهام باقی می ماند که آیا قلعه و مستحکمه یی که هنوز ویرانه های آن در میان رود خانه سفیدرود باقیست ارتباطی باجستانیان نداشته است؟<sup>۳۲</sup>. زیرا احتمالاً بازماندگان غیر معروف این خاندان تا اوائل قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) هم اندک اقتدار و حکمروائی داشته اند ولی در سده های بعد است که عناصر دیگر و تازه ای روی کار می آیند.<sup>۳۳</sup>

۳۰ - جلد سوم صفحه ۲۲۹۲.

۳۱ - شهریاران گمنام بخش نخست ص ۲۳ تا ص ۳۷

۳۲ - مقدسی در اواخر سده چهارم هجری (اواخر سده دهم میلادی) برون را

بجای رودبار مرکز دیلمیان دانسته است. به پاورقی ۷ هم نگاه کنید

۳۳ - راجع به جستانیان که تیره یی از دیلمیانند به کتاب کسروی بخش نخست از صفحه

۲۳ تا ۳۷ رجوع شود. مترجم

= ۷ =

در همان زمان که جستانیان حکمروائی داشته اند، خاندان کنگری یا مظفریان هم که از خویشاوندان سببی جستانیان می بودند، در شمیران، واقع بر ساحل سفیدرود بالادست منجیل روی کار آمدند و دامنه قدرت خود را تا آذربایجان و حتی تامور اعقنقاز نیز گسترده<sup>۳۴</sup> و لی بهر حال تلاش اصلی دیلمیان بسوی جنوب و بجان شهر بزرگ و معروف ری (رگس) متوجه بوده که ویرانه های آن در هفت و هشت کیلومتری تهران واقع است.

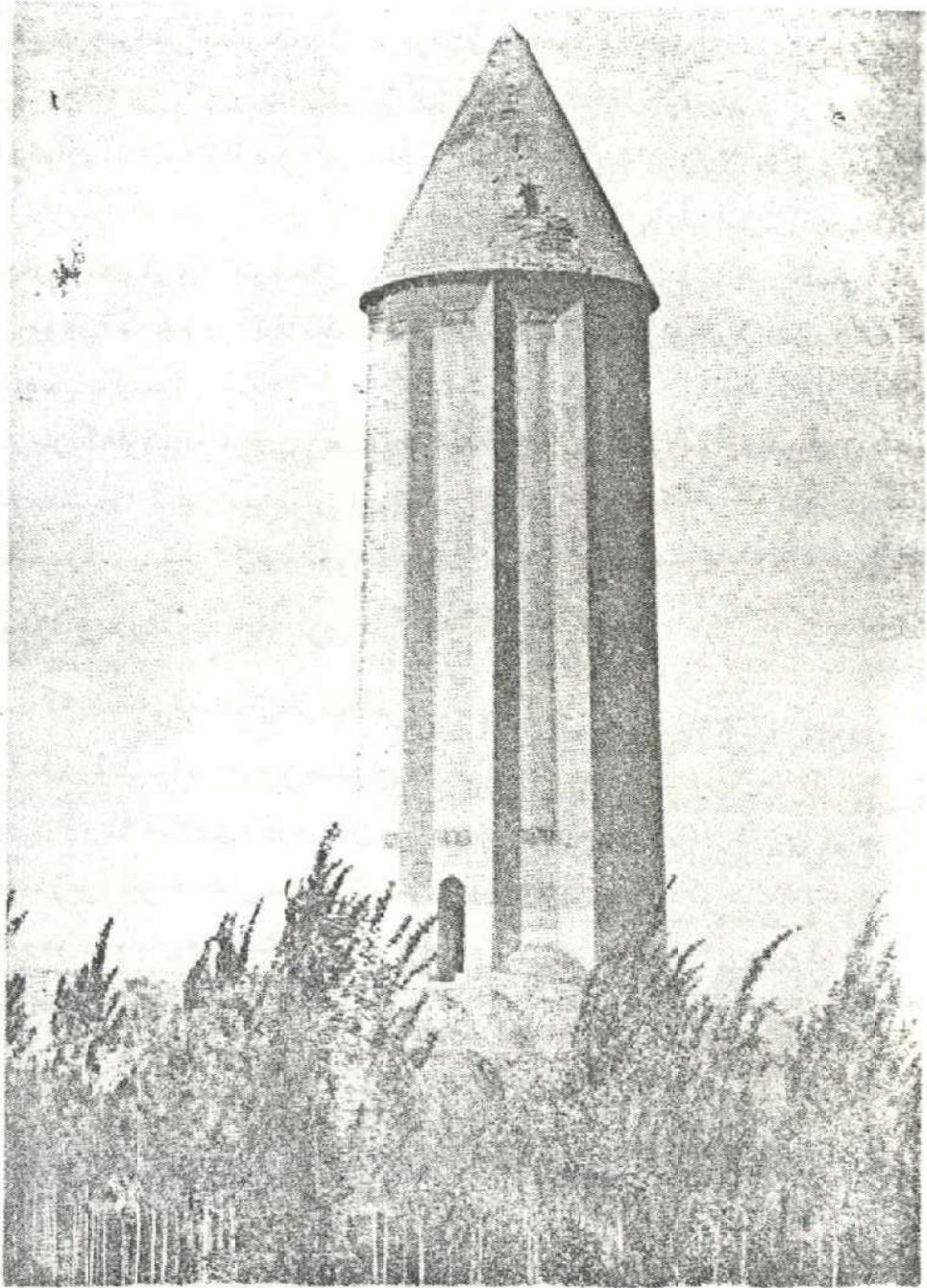
بسیاری از بزرگان و روسای دیلمی را می شناسیم که در خدمت علویان و پابپای آنها برای فتح ایران غربی و جنوبی جنگیده اند و از آن میان، پیش از همه لیلی بن نعمان<sup>۳۵</sup> دیلمی را باید نام برد که در حدود سال ۳۰۸ هجری (۹۲۰ میلادی) از نیشابور بخراسان تاخت و تالی سال بعد، سامانیان او را کشته و سرش را به بغداد فرستادند.

پس از او، بر اثر پشتکار و کوشش علویان، **ماکان بن کاسی**<sup>۳۶</sup> روی کار آمد که شهرری را تصرف کرد ولی بخاطر ورود بخدمت سامانیان، ناگزیر شد

۳۴ - مطلبی که یاقوت (در معجم البلدان) تحت عنوان سمیران نوشته است موجب این تصور خواهد شد که کنگریان، رویان مرکز استاندار (؟) را از تصرف استانیه در آوردند و حال آنکه پادشاهان قدیم جستانی قلمرو خود را به ال لایمجه (لاهیجان) محدود کرده بودند. به بخش ۱ ص ۱۳۳ کسروی هم رجوع شود.

۳۵ - چنین بنظر میرسد که ایلی از سلسله قدیم است، تاریخ گزیده ص ۴۱۴ و طبری که در شرح و قایع سال ۲۱۶ قمری (۸۳۱ میلادی) از شخصی بنام «ابولیلی پادشاه دیلم نام» می برد این اسم ممکن است بطور مسروئی در خانواده آنها اختیار شده باشد. چنانکه دهکده ای هم بنام لیل در جنوب لاهیجان موجود است.

۳۶ - خاندان ماکامی از فاحیه اشکور (واقع در درانیکوه) هستند و اینکه نام یکی از سران دیلمی اشکورج یا اشکورجی بوده نیز قرینه بی بر این نظر است و اشکورجی بنا بر آنچه در کتاب اقول خلافت عباسیان (ج ۲ ص ۸۴) نوشته شده بمعنی «تولد یافته در اشکور» است (؟)



تصویر گنبد قابوس

دست‌آزی بردارد و بالاخره در شورش‌هایی که علیه مخدومان جدید او برپا شد و او نیز در آن شورش شرکت داشت از میان رفت (۳۲۹ هجری مطابق با ۹۴۱ م) جانشین ماکان، در ری، اسفار بن شیرویه شد که اهل دریجان و از قبیلۀ ورداد آوندان<sup>۳۷</sup> بود و او نیز کمی بعد بدست مرداویج بن زیاد بقتل رسید مرداویج که بنیان‌گذار سلسلۀ مهم زیاریان یا آل زیار است، نخست ری، اصفهان و اهواز را تصرف کرد و در آخر، ۳۳۳ هجری نزدیک استرآباد را برای مقر خود برگزید و در آنجا است که هنوز مقبرۀ قاپوس زیاری معروف به گنبد قاپوس باقیست.

زیاریان که از قبیلۀ ارغیش هستند، در اصل از کیلان و از اطرافیان گیل‌ها بوده‌اند و بالنتیجه آنهارا نمی‌توان از دیلمیان اصلی بشمار آورد مگر آنکه این نام را تعمیم دهیم. زیرا گیل‌ها خود نیز از بستگان دیلمیان بوده‌اند نه از اصل آنها<sup>۳۸</sup> و با این وصف خاندان زیاری (۴۳۴ ق تا ۳۱۶ ق / ۱۰۴۲ تا ۹۲۸ م) نخستین سلسلۀ ایرانیست که با وضعی ثابت، در مغرب‌قلمرو سامانیان حکمرانی داشته‌است.

تسلسل رؤسا و امرای این خاندان با نام‌های عجیبشان، که از بعد از سال ۳۰۸ هجری (۹۲۰ میلادی) در میدان سیاست ایران ظاهر شده‌اند شایان توجه بسیار است زیرا این خاندان نیروی خویش را در محیط بسیار کوچک دیلمیان بدست آورد و در پایان هم‌بایش آمدن واقعه مهمتری یعنی پیدایش آل بویه که خود از دیلمیان می‌بودند پایان پذیرفت.

بقیه دارد

۳۷ - حمزة اصفهانی چاپ‌گوتواله صفحات ۲۴۱ - ۲۴۲ و بعقیده مسعودی مروج الذهب ج نهم صفحه ۸ اسفار مسلمان نبود: د و کان لایدین بی‌بملتی اسلام.  
در قزوین مؤذنی را که باذان مشغول بود از فراز مناره بزیر افکند (جلد نهم مسعودی ص ۱۰).

۳۸ - بگفته مقدسی، صفحه ۳۵۳



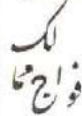
## کتابچه منیحه قزوین

در میان اوراق خانوادگی نگارنده کتابچه ای خطی شامل هیجده صفحه موجود است که عکس چند صفحه از آنرا باندازه حقیقی در همین مجله ملاحظه میکنید. این مجموعه که با خطی نستعلیق و خوش نوشته شده موسوم به کتابچه قرارداد افواج قزوین و تاریخ کتابت آن جمادی الاول ۱۲۸۶ هجری مصادف با ایلان نیل تر کیست و اینک یکصد سال از تاریخ نگارش آن میگذرد.

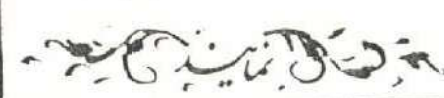
موضوع این کتابچه شرح مقررات سرباز گیری بطریق روش بنیچه، برای افواج قزوین میباشد و چون موضوع بنیچه در تاریخ ارتش ایران مبحثی بس مهم است نگارنده مناسب دید با توجه بقدمت آن نسخه خطی، بمنظور حفظ مدرکی برای تدوین تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران، متن این مقررات در مجله بررسی های تاریخی منتشر گردد و برای روشن شدن اذهان در مورد کلمه بنیچه و مفهوم آن کفایت قسمتی

از

سربازگاه تهران معتمد


 کتابچه قسرداد افواج مشهورین در  
 پاره‌ها و نیلان میل خیریت و میل  
 دولت (سنه هجری ۱۲۸۶)   
 حکم کرشن سر باز از محل مرصع اراده غلیبه  
 های یونی حکم کلید این است که افواج 

کودم

محروسه از روی بجه نقین و ترتیب شود  
 محض اینکه در اغلب جاها تقسیم سر باز  
 بدون بجه اسباب ستم شریکی شده بود  
 ادلیای دولت قاهره و بملا حله رفیق  
 و آسایش رعیت قرار نوگر را بر بجه داد  
 حکم و دستور العمل این مقرر بعد  
 خواهد شد و از جهات اربعه جانی تکلف  


عکس دو صفحه ابتدای کتابچه

از آنچه را که دانشمند معظم آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه در فرهنگ فارسی خود نوشته اند در اینجا نقل کنیم \*

در فرهنگ مزبور زیر عنوان بنیچه چنین نوشته شده است :

« بنیچه در اصطلاح مالیه سابق عبارت از صورت تقسیم مالیات هر ده بر آب و خاک آن ده است که سهم هر جریب زمین با ساعت آب یعنی واحد مالیاتی را معین و بدهی هر ملک را از کل مبلغ مالیات مشخص نماید. برای اینکه قشونگیری هم مثل مالیات بر پایه اساسی مستقر شود بنیچه مالیاتی را مأخذ دادن سر باز هم مقرر داشتند»

اینک متن کتابچه قرارداد افواج قزوین از نظر خوانندگان میگذرد :

کتابچه قرارداد افواج قزوین در هذمه السنه ثیلان ثیل خیریت دلیل مطابق

سنه ۱۲۸۶ هجری

« حکم گرفتن سر باز از محل، بر حسب اراده علیه همایونی حکم کلیه این است که افواج ممالک محروسه از روی بنیچه تعیین و تربیت شود محض اینکه در اغلب جاها تقسیم سر باز بدون بنیچه اسباب ستم شریکی شده بود اولیای دولت قاهره بملاحظه ترفیه و آسایش رعیت قرار نو کررا بر بنیچه داده اند حکم و دستور العمل این فقره بعده صادر خواهد شد و از همان قرار همه جابی تخلف رفتار نمایند .

شرایطی که مجملا اشاره میشود و رفع پاره معایب است که از برای رعیت و اشخاص سر باز بده حق شکوه باقی نماند و اظهار تعدی و تظلم ننمایند و حدود این عمل بقواعد نظامی معین باشد .

شخص سر باز را هر محلی از نفوس خودش باید بدهد که بتدریج سر باز داوطلب موقوف خواهد بود سوای رودبار و الموت که رعیت و سکنه آنجا بکار سر بازی نمیآیند .

حدود - جوانی و علاقه و قواره سر باز محض آسایش مردم سه قسم بر حسب تفاوت اندازه برای قد سر باز معین شده فرستاده شد که پست تر از این درجات در

\* در یکی از شماره های آینده از بنیچه و تاریخچه آن بتفصیل گفتگو خواهیم کرد .

(بررسی های تاریخی)



بر یک از فترات نظامی را باید با اطلاع حکومتی  
 انجام داده در هر امری از جزئی هرگاه بدو  
 حکومتی رفتار نماید مورد موافقت خواهد بود  
 کتابچه قواعد سر باز فرودین است مضمون آن  
 ولایت این سنگی را نمایند که در باب سر باز  
 و غیره تعدی می شود و در اینجا معین شده  
 که رئیس فوج و صاحب منصب جزو و صاحبان  
 تکلیف خود را داشته بجا پاورند در وقت

و موعده حق تکلیف خود را بداند اگر از این  
 حد و صاحب منصب تکلیف کند رعیت حق  
 دارد و هرگاه صاحب محل تجاوز نماید  
 پذیرفته نخواهد شد و نامور نظامی  
 خود را نشان نماید مضمون این کتابچه  
 بملاک و صاحبان محل ابلاغ نمایند  
 شهر مجادوی الاولی  
 ۱۲۱۰

مؤلف

عکس دو صفحه آخر کتابچه

نظام کلیه دول معمول و مقبول نیست. بلکه درجه سوم این اندازه کمتر مقبول است محض اینکه برای رعیت توسعه در باب اندازه سرباز باشد این سه درجه رعایت شده است.

نمره ۱ يك ذرع و سه چارك - نمره ۲ يك ذرع و نیم و يك بهر - نمره ۳ يك ذرع و ده گره از این قرار شخص سرباز بده خواهد تکلیف خود را دانست اگر فوق این حدود پیدا کرده باشد مورد تحسین است و اگر پست تر از اینها بخواهند آدم کوتاه بدهند قبول نمی شود. نه این است هر کس درجه سوم اندازه را حد سرباز خود دانسته قرار بدهد بلکه ترتیب او اینست:

اگر يك محل مثلا سه نفر سرباز بدهی دارد هر سه اندازه را باید رعایت و ملاحظه کند.

اگر دو نفر است. درجه اول را باید بدهد.

اگر يك نفر است. درجه دوم کافیست.

صاحب محل هر شرطی را خود باید ملاحظه کند. اول جوانی و قد، ثانی علاقه و اعتبار بقدر متعارف. ثالث از اهل محل خود نه داوطلب خارج. اگر در حالت امکان خواست بساختگی با صاحب منصب جزو، یا برشوت و اقسام دیگر بشروط مقرر رفتار نکند ضرر فاحش برای خود فراهم کرده است چرا که بحکم دیوان سرتیپ و رئیس فوج سرباز او را اخراج خواهد کرد و سرباز خوب مطالبه میکند حق تشکی و تظلم برای او بساقی نمی ماند و پذیرفته نخواهد شد. حتی المقدور سر دسته و صاحب منصب دخیل در گرفتن سرباز محل نباید بشود و موافق وقت و موعدی که برای مطالبه کردن عوض غایب و متوفی و فراری دستور العمل داده شده، بصاحب هر محلی قبل از موعد احضار بفاصله دو ماه اعلام میکنند و در سر موعد بمطالبه بر می آید. اگر بعد از اعلام تا سر موعد صاحب محل اهمال کرده و سرباز خود را حاضر نسازد درین وقت حق صاحب منصب و مأمور دیوان است که با کمال تشدد و سختی سرباز را بگیرد. آنچه صاحب محل خود سرباز خود را پادار کرده میدهد صاحب منصب

۱ - این اندازه ها بنا بر واحد مقیاس امروزی بترتیب چنین خواهند بود:

۱/۸۲ متر و ۱/۶۰ متر و ۱/۳۶ متر

ضمانت نامه از او بگیرد. آنچه بحکم ضرورت صاحب منصب خود سرباز فلان محل را معین کرده باشد و از شرایط آن اطمینان دارد حق صاحب محل است که از آن صاحب منصب ضمانت نامه بگیرد لکن صاحب منصب مطلقاً دخیل سرباز محل نشود، خود مالک محل سرباز را بدهد و ضمانت هم خودش بکند. اگر الجاء صاحب منصب را مالک دخیل میکند مأمور فوج از هر دو ضمانت نامه بگیرد.

حق خدمت و ساخلوی فوج در هر نقطه که هست یکسال تمام است و دو فوج قزوین که عجالتاً بقراولی دارالخلافة مأمور و مشخص است هر کدام سالی بسر خدمت خود می آیند آن دیگری مرخص است.

موعد مأموریت و حکم متوفی و کسر فوج - فوجیکه مرخص خانه است از روز مرخصی که در دیوان سان میدهد. آنچه متوفی و غیره کسر داشته باشد تا دو ماه بموعد احضار مانده فرجه و فرصت صاحبان محل و رعایت مالک و رعیت است ده ماه کسی متعرض آنها نمی شود و در دو ماه آخر اعلام میشود که سرباز خود را تا یک ماه حاضر نمایند. اگر در یک ماه اول حاضر نشد مأمور و صاحب منصب فوج در یک ماه ثانی دیگر حق مطالبه و تشدد دارد.

فوجی که مأمور خدمت است و با عدد تمام سان میدهد تا شش ماه آنچه متوفی و کسر بهم رساند در آخر شش ماه صورت آن بمأمور ولایتی فوج فرستاده میشود یا بامحصلی مخصوص روانه خواهد شد تا آخر شش ماه ثانی بلکه یکماه قبل عوض متوفی و کسر شش ماه اول را بسر خدمت حاضر نماید که هنگام سان مرخصی کسر شش ماه اول داخل فوج شده و سان داده باشد.

آنچه از اول شش ماه ثانی تا آخر این غایب و متوفی و فراری رو میدهد چون مرخص خانه هستند و فوج دیگر سر خدمت می آیند عوض متوفی و فراری این شش ماه ثانی مطالبه نمی شود تا باز دو ماه بموعد احضار مانده.

رساندن مواجب و جیره سرباز، حق دیوان و مراقبت، حق رئیس فوج است لیکن استمراری محلی بفرخور هر محل موافق معمول ولایت حق صاحب محل است که کوتاهی نکرده کمابغی مرعی دارد که مسایه آسایش او بوده دل گرم سر خدمت بماند فرار نکند. اگر درین باب صاحب محل بدفع الوقت بگذراند و سرباز تشکی کند حق صاحب منصب و مأمور نظامی است که حکماً

استمراری را بگیرد و برساند قبض و اقباضی هم که سر باز از بابت مستمری محلی با صاحب محل میکند باید با اطلاع و مهر ملای محل سردسته یا وکیل و سر جوقه معتبرین دسته باشد که طرفین حالت نکول و گفتگو بهم نرسانند. آنچه قرار شده است نه سر باز بتواند زیاده مطالبه کند نه صاحب محل بخواهد کمتر بدهد و اختلافی هم در حساب آنهاروی ندهد و با قبض صاحب منصب معامله نماید. خاصه وقت روانه شدن فوج باید از مستمری سر باز چیزی باقی نماند. مأموری که برای عمل فوج در ولایت خواهد بود یا محصولی که مأمور میشود یا صاحب منصب متوقف ولایت هر یک از فقرات نظامی را باید با اطلاع حکومتی انجام داده در هر امری از جزئی هر گاه بدون استحضار حکومتی رفتار نماید مورد مؤاخذه خواهد بود.

کتابچه قواعد سر باز قزوین است، محض اینکه اهالی ولایت این تشکی را نمایند که در باب سر باز از صاحب منصب و غیره تعدی میشود حدودی بر اینکار معین شده است که رئیس فوج و صاحب منصب جزو و صاحبان محل تکلیف خود را دانسته بجا بیاورند در وقت و موعد حق تکلیف خود را بدانند. اگر از این حدود صاحب منصب تخلف کند رعیت حق تشکی دارد. هر گاه صاحب محل تجاوز نماید تظلم او پذیرفته نخواهد شد و مأمور نظامی بتکلیف خود رفتار نماید مضمون این کتابچه را بملاک و صاحبان محل ابلاغ نمایند.

شهر جمادی الاول سنه ۱۲۸۶

# مجله بررسی های تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران  
( اداره سوم )

## Bar, rasihâye Târikhi

A journal of History and Iranian Studies

Published by

Supreme Commander Staff

( S.C.S )

مدیرمسئول:

سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی

۲۰ ریال

برای نظامیان

۳۵ ریال

برای غیر نظامیان

بهای مجله هر شماره :

نشانی : تهران ، ستاد بزرگ ارتشتاران

اداره سوم